برای کسیکه درود میفرستد بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم و مدح میکند آنحضرت را و دیدم من آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را ظاهراً افاضه کننده فیض صحبت مثل مشایخ صوفیه در مجالس افاضه انتهی ملخصاً و ترجمه
مشهد آخر قایم شدم پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سلام کردم و فروتنی و تضرع کردم و چسپانیدم
روح خود را بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس تابید از ان یک شعاع بر تو و تلقی کرد آن را روح من ملتقی
اتم در یک لمحه یا کم از یک لمحه پس تعجب کردم از سرعت تلقی آن و احاطه با صل و فرع آن و جمیع اطراف آن
در یک آن یا کم از یک از ان و این بارق تجلی رسن دراز بود که تمام عالم بآن رسن بسته شده است پس
دیدم آن تجلی را که داخل شده در جوهر روح آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصل این رسن از تدبیر واحد قاهر
از سید است که عالم تمامه تفصیل اوست و فروع آن رسن تدبیرات تفصیلیه اند که عالم قایم است بآن پس یافت
نمودم که این رسن دراز همان است حقیقت حقیقیه محمدیه انتهی ترجمه مشهد آخر سوال کردم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را از معنی قول آنحضرت صلعم کُنْتُ نَبِیًّا وَّآدَمُ مُنْجَدِلٌ بَیْنَ الْمَاءِ وَالطِّیْنِ و نحو ذالک
سوال بزبان قال و منظور در بال بلکه شوق و عشق این سوال پر کرد مرا در روح من پس چسپانیدم و منهمک شدم
آنچه قدرت داشتم روح خود را بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس پر شدم از آنحضرت صلعم
بصورت مثالیه پس معاینه کنانید آنحضرت صلعم مرا بصورت کریمه مثالیه خود قبل وجود در عالم آدم
پس از ان معاینه کنانید مرا کیفیت انتقال خود بسوی این عالم از عالم مثال و معاینه کنانید مرا اشباح
انبیا از معنوین قبل خود اینکه چگونه افاضه کرده شد بر اوشان نبوت از حضرت تدبیر چند و اینکه افاضه
کرده شد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عالم مثال از حضرت تدبیر و معاینه کنانید مرا اشباح اولیا
و اینکه چگونه افاضه کرده می شوند بر ایشان علوم و معارف بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس واضح
شد برای من امر و ظاهر کردید و گر نعم از وا آنچه که افاضه کرد بر من از صورت مثالیه و فهمیدم
چیزی را که اراده کرد و درین افاضه پس من تفسیر میکنم برای تو آنچه دریافت کردم ملخص اینکه

برای خدا تعالی یک تدلی عظیم است متوجه بسوی خلق که بسبب آن هدایت می یابند و بسوی آن التجا میکنند و آن تدلی اصل نبوت است و منبا بی میشد بروح بسته هر نبی که باین سبب وحی می آمد بار و مبعوث می شد بسوی قومی بود در عالم مثال نبود مگر حکایت آن یعنی که این شخص مستعد است برای این امر پس اگر انه کرده خواهد شد برو آنچه مستعد او آن دارد و اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس منطبق شد آن تدلی در عالم مثال بر هیکل مثالی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل انطباق کلی بر جزئی قبل تسویه آدم علیه السلام بود این انطباق در آنحضرت بالفعل نه بطریق حکایت چنانکه در دیگران بود و همین است معنی بودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبی قبل تسویه آدم علیه السلام و هرگاهی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خارج موجود شد بروز آنحضرت یک بروزه از بروزات آن تدلی بروز کرد و بود این بروزه مشتمل بر قوت مثالیه پس این بروزه پوشیده لباس مثالی و درگرفت آفاق را و قبل آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن تدلی بلباس مثالی بارز بود و بود مثالی در میان خلق و میان خلق و محجب بروز این تدلی قبل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اما بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس پر گردید جو و پر شد آسمانها و زمینها بهیکل مثالی برای تدلی پس نیست کسی که بگیرد علمی یا معرفتی یا حالی است که مرا یا کمالی را مگر که ماخذ قریب او همین هیکل مثالی است بدانند یا ندانند انتهی کلامه مترجما و در انتباه بعبارت مختصری این مطلب را ادا کرده ترجمه اش اینست سوال کرده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوال رو حانی از معنی قول آنحضرت کنت نبیا و آدم منجدل بین الماء والطین پس فایض شد بر روح فقیر از روح کریمه آنحضرت صورت مثالیه آنحضرت که بود قبل وجود در عالم اجسام و انکه گفتگو بود فیضان آن صورت مثالیه در حضرت مثالیه وقت بودن آدم افتاده در آب و گل و اینکه تحقیق برای آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم ظهور تام بود در عالم مثال و همان است که تعبیر کرده شد از آن در حدیث بنبوت و برای همین است که هرگاه موجود شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم

در عالم اجسام نے آمد مراد آنحضرت توسط شان بسوی عالم جسمانی پس نام رشد از علوم آنچه محتاج است
انتهی در فیوض الحرمین مسطور است باید تحقیق در قول سید عبد السلام بن مشیش قدس سره و بر شرح قوم قول او
قدس سره اینست یا الله حجاب اعظم را روح من گردان و روح او را سر حقیقت من گردان و حقیقت او را
جامع عوالم من گردان بتحقیق حق اول انتهی مراد از حجاب اعظم ذات نبی صلی الله علیه وآله وسلم است که
حقیقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اول مبدعات و اعظم مبدعات است چنانکه ذکر کرده اند آنرا
قوم در معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ نُوْرِيْ و از همان حقیقت منشعب
شده اند حقایق پس حقیقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم واسطه است درمیان خدا و درمیان حقایق و روح
آنحضرت نبی الانبیاء است چرا که ارواح انبیا گرفته اند علوم و معارف را مگر بواسطه روح آنحضرت صلعم
پس چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترجمان حق است در قوم خود و واسطه است درمیان
خدا و ایشان همچنان روح آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترجمان حق است در ارواح و واسطه است
درمیان خدا و ارواح و در قول خدای عزوجل فَكَيْفَ اِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِيْدٍ
وَجِئْنَا بِكَ عَلٰى هٰٓؤُلَآءِ شَهِيْدًا اشارت است بامعنی که هؤلاء اشارت است بسوی
شهدا و صورت ظاهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ناسوت که ظاهر شده اند بمعجزات و بیان
کرده شده اند بآن معارف و احکام واسطه است درمیان حق و خلق و سبب قرب خلق است
بحق و ظاهر شد از آنچه بیان کردیم که برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم سه نشأه کلیه اند و سه قسم
توسط است موافق این سه نشأه پس اول آن مرتبه ایست که نام نهاده میشود نزد ایشان بحقیقت
محمدیه و آن اول تعین کلی است در خارج برای احکام اسمای کلیه و دوم آن مرتبه است که نام نهاده
میشود و شان بروح محمدیه و آن تعینی است محاذی حقیقت محمدیه وقت انتقال انسان کلی
بسوی مظاهر و تقیدات مسمی بشئون ناسوتیه که وابسته شده اند باو و کمالات ظاهره بعد مبعوث

شدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بسوی خلق بر سبیل حملہم از عوام و اکمل اولیا کسی است
کہ باشد بر قلب خاتم الانبیاء درین بہرست شناو پس شیخ قدس سرہ میخواہد از خدا کہ گرداند او را از ورثہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم بحسب نشاء پس تعبیر کرد از سوال میراث کمالات ناسوتیہ بقول خود اللّٰہم
اجعل الحجاب الاعظم حیات روحی و مددی کہ از آنحضرت بروح این مستفید میرسد
حرف شبیہ آن بحیات کہ کمال اول روح است مخفی نیست و تعبیر کرد از سوال میراث کمالات حقیقیہ
بقول خود در روحہ حقیقی و تعبیر کرد از سوال میراث کمالات حقیقیہ محمدیہ اگرچہ ظاہر نشد مگر در نشاء دون
این مرتبہ بقول خود و حقیقۃ جامع عوالمی کہ الکلیہ با سیوجہ ملازم است ظہور دقایق کثیرہ را بمقابلہ نشات
خارجیہ و ہر تسیقۃ اجمال نشاء ایست و معرفتہ برای احوال آن پس بدو وصل از آنحضرت صلعم
درین مرتبہ نبوی حقیقت این مستفید صورت آن جمیع عوالم اند انتہی ملخصاً و ترجمۃ و شواہد امثال
این اقوال درین کتاب فیوض الحرمین و دیگر کتب شاہ ولی اللہ صاحب بسیار اند بخوف
اطناب بر ہمین قدر اکتفا رفت **باب دوم** در بیان کمالات خاتمیہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم در فیوض الحرمین مرقوم دیدم برای اللہ سبحانہ نسبت نبی صلی اللہ علیہ وسلم نظر نمی کنم
گویا کہ بیان است مقصود از مثل لولاک لما خلقت الافلاک پس مشتاق شدم بسوی آن و تعجب
سخت انداخت مرا پس چسپیدم با آنحضرت و طفیلی شدم آنحضرت و گردیدم مثل عرض نسبت با او ہر پس دریافت کردم گنہ آن را
و گردیدم متلذذ و مراتبی برای آن پس آن نظر از او ظہور است و این از برای آن است کہ تحقیق کہ
حق تعالی ہر گاہ کہ ارادہ میکند ظہور شانی را دوست میدارد آن را و نظر میکند بسوی آن و شان
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیست مثل شان یک مرد بلکہ نشاء ایست ممتد منبسط بر سیاک
بشر و نشاء ایست منبسط بر روی موجودات پس گویا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
غایت الغایات و آخر تقاضا ظہور اند و بدلے ہر موج حرکت است بسوی نہایی خود

و براب بعضی نبوّت بسوی منبع خود انتهی ملخصا و مترجما در میان کتاب است نه متوجه شدم بسوی
قبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر دیدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را حاضر با مرده باین طور که قبر روح
من مفتوح گردید پس دیدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را علی الهوا باشارت بسوی من از آنحضرت
پس این را شرح حکایات کرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روبروی ... با آنحضرت و نفس
... بود او شوق ظهور حقیقت آنچه بیان کرده شد با آنحضرت از معارف ... استنباط
معارف شرع پس چسپانیده نفس خود را بنفس آنحضرت صلی الله علیه وسلم ...
... باین علوم در ورثه افاضه کرده شد بر من نظر حق پس تحقیق آن چیزی است که خاص ...
شده اند با آن حضرت صلی الله علیه وسلم از انبیا برای آنچه بیان کردیم از حکمت ...
آن با آنحضرت و انتقال آن به انتقال آن حضرت بسوی ... است انتهی مترجما ملخصا از تفسیر
عزیزی است وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ یعنی والبته بدهد ترا پروردگار
تو آنقدر که راضی شوی و بآن نهایة استعداد تو لبریز گردد و طلبی و تعطشی باقی نماند و این
وعده کمال وسعت دارد خصوصا نظر بوسعت استعداد مخاطب که پیغمبری چنین عالی شان
بود توان فهمید که عطایات الهی چه مقدار بوی خواهند داد و تا چه حد خواهد شد و در حدیث شریف
است که چون این آیت نازل شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیاران خود فرمود که راضی
نشوم هرگز تا آنکه یک یک کس از امت خود به بهشت داخل کنم و عطایای الهی که در حق
آنجناب از ابتدای آفرینش روح مبارک ایشان تا انتهای دخول بهشت واقع شده
و میشود و خواهد شد بیرون از حیطه قیاس و حد بیان است مجملی بیان کرده میشود باید دانست
که چون شخصی از مرسلان خود محبوب خود میسازد او را بچیزهای بسیار در لباس و سواری
و محل جلوس و دیگر احوال ممتاز میگرداند تا محبوبیت او در نظر خاص و عام جلوه گر شود

و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم خصوصیاتیکه از جناب خداوندی حاصل شده دو قسم است اول
آنکه پیغمبران دیگر نیز در آن شریک اند لیکن ایشان از همه و بیش از همه آن نعمت داده اند و بسبب آن
ایشان را ممتاز ساخته اند و قسمی آنست که مخصوص با ایشان است دیگر برادران نصیب نیست از جهت
اختصار درین جا از هر دو قسم مخلوط با هم پاره از ان ذکر میکنیم تا معنی این آیه در ذهن مستمعان
بوجه احسن جا گیرد از خصوصیاتیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در بدن مبارکش داده بودند
آنچ بود که آن حضرت صلی الله علیه وسلم از پس پشت خود میدیدند چنانکه از پیش روی
خود میدیدند و در شب و تاریکی چنان میدیدند که بروز در روشنی و آب دهن ایشان آب چاه
شور را شیرین میکرد و با طفال شیرخوار یک قطره از لعاب دهن خود میچشانیدند و آن اطفال تمام
روز شکم سیر می ماندند و طلب شیر نمیکردند چنانچه روز عاشورا با اطفال اهل بیت تجربه شده و آواز ایشان
جای میرسید که آواز دیگران بعشر عشیر آن نرسد و از دور میشنیدند که دیگران از ان مسافت
نمی توانند شنید و خواب در چشم ایشان خواب آلود میشد و دل خبردار میماند و احتلام
هرگز واقع نشده و عرق مبارک خوشبوتر از مشک بود بحدیکه اگر در کوچه میگذشتند مردم
بسبب بوی خوش عرق ایشان که در هوا سرایت کرده می ماند پی میبردند که درین
کوچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذشته اند و هیچکس اثر فضلات ایشان را بر روی زمین نمیدید بلکه زمین می شگافت
و فرو میبرد و از ان مکان بوی مشک می شمیدند و در وقت تولد مختون پیدا شده بودند و ناف
بریده و پاک و صاف هرگز لوث نجاست بر بدن ایشان نبود و چون بر زمین افتادند سجده
کنان و انگشت خود را بسوی آسمان برداشته و در وقت تولد ایشان نوری
متشعشع شد که بسبب آن شهرهای شام با دیده ها نمودار شد و مهد ایشان را ملائکه
میجنبانیدند و آفتاب با ایشان در حالت طفولیت که در گهواره بودند حرف میزد و گاه گاه

اشاره بوی میفرمودند بسوی ایشان مایل میشد و بارها درحالت گهواره تکلم فرموده اند و همیشه
ابر در وقت تمازت گرما بر ایشان سایه میداشت و اگر زیر درختی می آمدند سایه درخت بسمت
ایشان متوجه میشد و سایه ایشان بر زمین نمی افتاد و بر جامه ایشان مگس نمی نشست و در عالم ارواح
اول کسیکه پیدا شد ایشان بودند و اول کسیکه در جواب الست بربکم بلی گفت نیز ایشان بودند
و سیر معراج مخصوص بایشان است و بالای آسمان رفتن و بحد قاب قوسین رسیدن و بدیدار
الهی مشرف شدن و ملایکه را فوج فوج در چشم ایشان ساختن و همراه ایشان مانند لشکریان جنگ و قتال
نیز خاصه ایشانست و شق قمر و دیگر معجزات عجیبه و غریبه نیز مخصوص بایشان است و در روز قیامت
آنچه ایشان را دهند و هیچ کس را ندهند اول کسیکه از قبر شریف بر آیند ایشان باشند و اول کسیکه از
بیهوشی افاقه کند ایشان باشند و بجانب راست عرش بالای کرسی ایشان جا دهند و بمقام
محمود مشرف سازند و در دست ایشان لواء الحمد دهند که حضرت آدم و تمام ذریت ایشان زیر
آن باشند و همه انبیا با امتان خود پس رو ایشان باشند و در دیدار خدا اول با ایشان شروع
نمایند و شفاعت عظمی ایشان را مخصوص سازند و اول کسیکه بر پل صراط گذرند ایشان باشند
و تمام خلایق حشر را امر شود که چشمهاے خود فرو بندند تا دختر ایشان حضرت فاطمه رضی الله عنها
بر پل صراط بگذرد و اول کسیکه در دار جنت را بکشاید ایشان باشند و در روز قیامت
ایشان را بمرتبه وسیله مشرف سازند و آن مرتبه ایست نهایت بلند که کسی را از مخلوقات
میسر نشده و حقیقت آن آنست که ایشان را در آن روز از جناب خداوندی بمنزله وزیر
از بادشاه باشند و آنچه در شرایع بآن مخصوص اند چیزها بسیار است که تعداد آن
موجب تطویل است از آنجمله است حلال کردن غنایم کفار و از آنجمله است که تمام روی زمین را
در حق امت ایشان حکم مسجد داده اند و خاک زمین را برای ایشان پاک و مطهر ساخته اند

ونماز پنجگانه و وضو باین طریق واذان واقامت وسورهٔ فاتحه وآمین وروز جمعه وساعت
اجابت که در جمعه است و برکات ماه رمضان وشب قدر همه مخصوص بایشان است آنچه
بنظر ظاهر بود این خصوصیات ایشان میرسید اما خصوصیات ایشان که بحسب مراتب
باطنی بود انوار وتجلیاتیکه روز بروز ترقی وتضاعف در احوال وبقا مایکه اعیان ثابتات از
بطفیل اتباع ایشان تا قیامت حاصل شده ومیشود وعلوم ومعارفیکه بر ایشان فیضان نموده
پس حکم غیر متناهی دارد در این آیت بهمه آن چیزها اشاره است انتهی و در تفسیر الم نشرح
لک صدرک مرقوم است درینجا باید دانست که شرح صدر یعنی فراخی حوصله است
وفراخی حوصله هر کس بقدر استعداد او وبقدر وسعت کمال و مرتبه اوست وفراخی
حوصله هر مرتبه وهر کمال تا وقتیکه بآن مرتبه وآن کمال نرسند هرگز نمی توان دریافت ولهذا
اگر عوام الناس خواهند که فراخی حوصله پادشاهان را دریابند ومعلوم کنند به گفتگو هرگز
نمی توانند فهمید واز اینجاست که گفته اند لا یعرف الولی الا الولی ولا یعرف
النبی الا النبی علی الخصوص شرح صدر مصطفوی را خود امکان نیست که بشری کما ینبغی
تصور تواند کرد زیرا که مرتبه کمال او که خاتمیت است هیچ کس را حاصل نیست
ولنعم ما قیل یا صاحب الجمال ویا سید البشر * من وجهک المنیر لقد نور القمر *
لا یمکن الثناء کما کان حقه * بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر * لیکن شرح صدری
که آنجناب را نسبت جسمانیت بوقوع آمده بطریق تمثیل واجمال در اینجا نشان دادن ضرور است
شرح صدر معنوی آنجناب را اگر تصور کنیم چنین باید فهمید که فضائی بی پایانی در سینه آن
واقع است ودران عمارتی عظیم بغایت وسیع بنیاد نهاده وآن عمارت مشتمل بر دوازده
نشیمن است که بعضی از آن بدنیا تعلق دارد وبعضی از آن بدین وبعضی از آن بالای

دین و دنیا در یک انجمن تصور باید کرد که پادشاهی عظیم القدر در آن نشسته و پادشاهان روی زمین
همه بحضور او حاضر آمده از قواعد تدبیر مملکت میپرسند و توقیعات کسری و تزوک تیموری و کلمات
طیبات عالمگیری و واقعات بابری و آئین اکبری بمعیار تصحیح و امتحان می گذرانند و حل
عقد ممالک و آداب صلح و جنگ اقالیم مختلفه و بلدان متباعده از وی استفاده می کنند و در
نشیمن دویم حکیمی نشسته که سیاست منزلی و تهذیب اخلاق و آراستگی آداب کما ینبغی بیان
فرماید و حکمای زمان و فیلسوفان جهان از وی این قواعد را استفاده می کنند و از هر قاعده
که او ارشاد میکند ارسطو و نصیر طوسی و ابن مسکویه و ابن سینا و غیره علوم بسیار استخراج می کنند
و در فنون خود بکار میبرند و در نشیمن سیوم قاضی بر مسند عدالت نشسته در فصل خصومات و
قطع منازعات و راضی کردن متخاصمین سحر کاریها مینماید و قضات عالم ارشادات او را
دستور العمل خود دانسته چون کاغذ زر میبرند و در نشیمن چهارم مفتی متبحر بر وساده افتا متمکن گشته
سیل الفتاوی از زبان او جوش میزند و در هر واقعه از وقایع جدید حکم الهی را از کتاب و سنت
بر طبق قواعد اصول استخراج نموده واضح میسازد و روایت کشایان جهان و فرائض نویسان
دوران همه گرد او نشسته هر لفظ او را نقل میکنند و در حاجات خود بکار میبرند و در نشیمن پنجم
محتسبی بر سر حکومت آمده ضابطان تنفیذ او استاده و ارباب منکرات را پیش او آورده
هر یک را بحد و تعزیر و حسن تادیب می رسانند و قواعد احتساب و اقامت حدود
و تعزیرات و سیاست اهل بدعت از وی مردم روزگار یاد میگیرند و از در سد ذ
رایع منکرات و پیش بندی مداخل شهوات و غضب و تعدی و غصب [illegible]
میکنند و در نشیمن ششم قاری خوش خوانی شیب الحانی صفت قرات را با وجود
روایات و تجوید پیش مردم میخواند و قاریان جهان از وی هر وجه و هر روایت را

تحقیق میکند یکی را قاعده و ادغام ارشاد میکند و پیش دیگری بحث تخفیف همزه بیان مینماید و سیوم را بر قاعده بر ملون به اظهار و اخفا دلالت میکند و علی هذا القیاس و در نشین ششم عابدی او را خوانی مشغول بر ظایف و نوافل گشته دنیا و ما فیها را جواب صاف داده از صبح تا شام و از شام تا صبح تلاوت قرآن و اذکار نووی و حصن حصین جزری و حزب اعظم علی قاری و اوراد شیخ الشیوخ اشتغال دارد به جهت کثرت انوار اذکار ملایکه علوی و سفلی به مجلس او مستانش شده جوق جوق گرداگرد او می آیند و او را حضور ایشان انسیتی و تلذذی عظیم حاصل شود که دنیا و ما فیها را فراموش میکند و مردمی که بشتر این کار دارند از روی تفتیش این بحث مینمایند یکی را کیفیت ادای نوافل در روز و شب سفر باید و دیگرا بادعیه جامه پوشیدن و آب خوردن و طعام را تناول نمودن و ماه نو را دیدن و غیره ذلک نشان میدهد و اوقات خود را بر مردم بهدایت او بذکر و ورد معمور میسازند و در نشین هفتم عارف کامل اسرار ذوات و صفات و افعال الهی را که در عالم منتشر و پراگنده اند و علوم بی نهایت را بزبان گوهرافشان خود ایضاح میکند و مردم ابکار فتوحات مکیه و فصوص الحکم را از زبان او می نویسند و لذت عجیب میگیرند و در نشین نهم واعظی بر منبر نشسته مجلس عام آراسته قلوب را بجنبش و ارواح را بحرکت آورده کسی را بترغیب در ثواب عظیم بر سر راه می آرد و کسی را به تخویف از عذاب الیم توبه میدهد و وقایع قبر و حشر و نشر و حساب و میزان و عبور پل صراط و عقوبات دوزخ و مراتب عالیات بهشت و اعمالی را که درین مقامات نافع میشوند یا ضرر میکنند به بیان واضح مردم را نشان میدهد و در مجلس او کافران زنار میشکنند و عاصیان توبه می نمایند و سخت دلان نرم دل میشوند و ناحق شناسان حق را می شناسند و در نشین دهم رسول صاحب عزمی

کہ انواع تدبیرات وحیل در استمالت ناوب امت و روبراه آوردن ایشان میفرماید
ومردمی را برای این کار با خود رفیق ساخته بقدر استعداد هر یک برای تبلیغ و دعوت
هر جانب میفرستد و معامله هر قوم را با رسول خود می‌شنود و تدارک آن معامله بفکر صائب
خود بتدبیرات صحیح بکار گر القا می‌نماید و در نشیمن یازدهم مرشدی کامل صاحب طریقه که هزاران
طالب خدا بروی هجوم آورده حل مشکل ازو میخواهند و بقدر استعداد هر یک در ازالهٔ حجاب
نکرت میکوشد و طریق وصول را نشان میدهد و باحوال و مقامات و مراتب و مناصب ولایت
میفرماید و در بواطن مستفیدان توجهات و تاثیرات گوناگون میکند و کارخانهٔ ارشاد و تربیه
را گرم مینماید و در نشیمن دوازدهم محبوب نازنینی ماه جبینی بلکه کعبه مثالی که تجلی جمال الهی درو آن
آشیانه خود ساخته و طور تمثالی که انوار حسن ازلی بران تافته مسکن محبوبیت الهی درو
جلوه گر شده صید دلها بجاذبه محبت میکند و هزاران هزار عاشق حسن ازلی دیوانه وار بتوقع منفعت
و استفاده کمالی از دور و دست بجاذبه کمند او دویده می‌آیند و بر آستانه او سجدات میکنند
ومشتاق لمعه از جمال او بیند و این مرتبه ازان مراتبست که هیچکس را از بشر نداده اند مگر بطفیل
این محبوب مقبول برخی از اولیای امت او را شمه محبوبیت آن نصیب شده و مسجود خلایق
ومحبوب دلها گشته اند مثل حضرت غوث الاعظم و سلطان المشایخ نظام الدین
اولیا قدس الله تعالی سرهما و اگر کسی را درین دوازده نشیمن شبهه و شکی بخاطر رسد باید که درین
کارها که مذکور شد تامل نماید که اصل همه این اشغال از کجاست بالیقین جزم خواهد کرد
که اینهمه پرتوی از انوار کمال محمدی صلی الله علیه وسلم است که شاخ در شاخ و شعبه در شعبه
بر مثال جداول از بحر جدا شده و بهر طایفه رسیده و آن طایفه را از آن خود ممتاز گردانیده
و سینه محمدی صلی الله علیه وسلم فی الحقیقت هیئت مجموعی این کمالات بوده و در هر روز و شب

همین کارها و این اشتغال از آن جناب فواره صفت جوش میزد چنانچه بر اهل بصیرت که احوال
آنجناب را ملاحظه می نمایند پوشیده نیست و قاعده حکمت است که صدور افعال دایمه بر یک نسق
بدون حصول ملکه آن افعال محالست و هر قدر افعال که در مرتبه کمال انتظام باشند دلالت بر کمال
ملکه مینمایند و شرح صدر حقیقی آنجناب را بدون تمهید مقدمه فهمانیدن بس مشکل است و آن مقدمه این است
که نسبت عالم غیب بعالم شهادت چون نسبت اصل بفرع است و نسبت شخص بظل بلکه هر چیز را
که در عالم شهادت است اگر در عالم غیب اصلی است فبها و الا چون شاخ بی اصل خیال باطل خواهد بود
و هر چیز غیبی را اگر در شهادت مثالی و صورتی نباشد چون درخت بی بر و مدلول بی دلیل خواهد ماند
لهذا گفته اند که هر چه در عالم ارواح است مصدر است و هر چه در عالم اجسام است مظهر است چون این مقدمه
دانسته شد پس باید دانست که هرگاه شرح صدر معنوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عالم غیب
قرار یافت در عالم حس بچهار مرتبه صورت گرفت اول آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در حمل مادر بودند که پدر آنحضرت صلی الله علیه و سلم وفات یافت بعد از آنکه متولد شدند
مادر آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواست که ایشان را برای پرورش بدایه بسپارد و عرب را عادت
آن بود که فرزندان را برای پرورش بدایگان میدادند تا بخانه خود می بردند اتفاقا در آن
ایام زنان شیر دار از قبیله بنی سعد که در نواح شهر طایف سکونت دارند برای طلب بچگان
در مکه معظمه وارد شدند هیچ دایه آنحضرت صلی الله علیه و سلم را قبول نکرد از جهت آنکه پدر نداشتند
و زنی حلیمه نام که از جمله آن زنان بود او را کسی بچه خود برای پرورش نداد که خیلی تهیدست
و بی مایه بود آن زن حیران شد که برای گرفتن بچه برای پرورش آمده بودم اگر خالی
دست بوطن روم خفت و خجالت میکشم ناچار این یتیم را هر چند توقع منفعت در پرورش
او چندان نیست اختیار کنم آنحضرت صلی الله علیه و سلم را گرفته روان شد برای سواری

خودخری لاغری داشت که هرگز راه نمی توانست رفت بمجرد آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم
را در کنار گرفته بران خر سوار شد باندازه قوی و تیز رفتار گشت که از همه خران پیش پیش
میرفت و مردم قافله ازین تعجب میکردند حلیمه چون بخانه رسید گوسفندان خود را بی شیر
ولاغر گذاشته آمده بود دید که همه گوسفندانش پر شیر آورده گشتند و فربه شدند بالیقین دانست
که این همه از یمن و برکت این بچه است بکمال شفقت و آداب پرورش میکردند تا آنکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در خانه او چهار ساله شدند روزی همراه پسران دایه خود در کوهی که آنرا از
کرده در چرانیدن گوسفندان مشغول بودند و پسران دایه برای گرفتن نان و از وقت پیش
مادر خود رفتند و آنجناب تنها همراه گوسفندان دران صحرا بودند که ناگاه دو جانور کلان نمودار
شدند یکی مرد دیگر را پرسید که این همان شخص است آن دیگر گفت که آری پس هر دو متوجه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم شدند و آنحضرت بسبب ترس از آن جانوران رو بگریز نهادند تا آنکه هر دو جانور
هر دو بازوی آنحضرت را گرفته بر پشت بر زمین انداختند و بمنقارهای خود شکم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را چاک کردند و از سینه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دل مبارک را بیرون آورده
نیز چاک کردند و از آن خون بسته سیاه بر آورده بر انداختند و گفتند که این خون بسته مقر نصیب
شیطانست در دل هر آدمی این را از دل وی بر آوردیم حالا هرگز وسوسه شیطان را قبول نخواهد
کرد بعد از آن یکی مرد دیگر را گفت که آب برف بیار پس آن آب شکم ایشان را بشستند بعد از آن
آب ژاله طلبیدند و بآن آب دل را شستند بعد از آن گفت که سکینه بیار و آن چیزی بود
بر مثال دردوان را بر دل ایشان افشاندند بعد از آن یکی مرد دیگر را گفت که این را
بدوز آنرا دوخته بمهر نبوت مهر کردند و سینه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوخته برابر کردند چنانچه
انس بن مالک که خادم ملازم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود گفت که من اثر سوزن را در سینه

آنحضرت صلی الله علیه وسلم می دیدیم و درین اثنای پسران دایه که نان وا ز و قند گرفته می آمدند
اینحالت را مشاهده نموده مضطربانه پیش مادر خود می دویدند و ببر مضطرب شد و شوهر خود را گرفته زود
بصحرا می رسد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را می بیند که متحیر ایستاده اند و رنگ مبارک کاهیده
و متغیر شده دایه ایشان را در کنار خود گرفت و تسلی داده ماجرا پرسید ایشان آنچه دیده بودند بیان
فرمودند دایه ازان باز با احتیاط تمام در خانه نگاه میداشت و بیرون برآمدن نمی داد
تا آنکه شوهر او گفت که این طفل از عجایب مخلوقات است و بروی خبرها میگذرد که عقل ما از دریافت
آنها عاجز می آید مبادا او را نزد ما آسیبی برسد بهتر آنست که او را نزد جد او که عبدالمطلب
بود برسانیم چنانچه در همین عمر ایشان را بجد خود رسانیدند و درین بار که شرح صدر واقع شد
منظور آن بود که آنچه در دل اطفال دیگر از جنس لاعب لهو و عبث و دیگر حرکات ناشایسته می باشد
از دل مبارک ایشان صلی الله علیه وسلم دور کرده شود چنانچه همچنین واقع شد که آنجناب را
در حالت صغر سن و طفولیت اصلاً التفات بلاعب و بازی و لهو و عبث نبود و با وقار و تمکین نشست
و برخاست میفرمودند دوم آنکه ابن حبان و حاکم و ابونعیم و ابن عساکر و ضیاء مقدسی و عبدالله
بن احمد در زوائد مسند بسند صحیح روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون ده ساله شدند
در صحرای بودند که دو کس بصورت مرد ظاهر شدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمودند
که من مانند چهره های آن دو شخص هیچگاه چهره نورانی ندیده ام و بوی خوش که از ایشان می آمد
در هیچ عطری نشنیده ام و مانند جامهای آن دو شخص در نفاست و صفا و درخشندگی هیچ جامه بنظر
من نیامده آن هر دو شخص جبرئیل و میکائیل بودند و هر دو بازوی مرا بوجهی گرفتند
که اصلاً مرا معلوم نشد و با سانی تمام بر فقره قفا مرا غلطانیدند که هیچ عضو من بجا نشد و درد نکرد
و باز ازانها شکم مرا چاک کردند و اصلاً خون نه برآمد و درد نشد و یکی ازانها آب در طشت زرین

می آورد دیگر تمام پرده مرا نشست باز یکی مرد دیگری را گفت که دل این را چاک کن و غل و حسد را
از وی دور کن چون بسته برآوردند و بر تافتند باز گفت که چیزی از شفقت در دل این بیاندازد
چیزی بصورت نقره همچون برآورده در دل من انداختند و دوا آهی خنکی بر شال ذره ور بالای آن
پاشیدند باز انگشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گرفته گفتند که برو بسلامت باش آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمودند که من از آن وقت در دل خود شفقت و رحمت بر صغیر و کبیر می یابم و این بار آنحضرت
صلی الله علیه وسلم چون سن بلوغ قریب رسیده بود از لوازم جوانی میل شهوت و سورت غضب است
برای حصت آن گناه باکی که تعلق باین دو صفت دارند و بیشتر غلبه اینها در جوانی می باشد جولانیت شق صدر
مکرر واقع شد سوم آنکه چون هنگام بعثت قریب رسید و زمان نزول وحی بر دل مبارک آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نزدیک آمد باز دیگر دل ایشان را برای تنبیه و تقویت چاک کردند و این قصه را بیهقی و ابو نعیم
در دلایل و ابو داود طیالسی و حارث ابن ابی اسامه روایت کرده اند چنین آورده اند بروایت حضرت عائشه
رضی الله عنها که یکبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم نذر فرموده بودند که یکماه اعتکاف نمایند و حضرت
خدیجه رضی الله عنها نیز در آن اعتکاف شریک آنحضرت شدند اتفاقاً آن ماه رمضان بود و هر دو
در غار معتکف بودند شبی از شبهای رمضان آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای دیدن و نظر
کردن ستارگان برآمده ایستاده بودند که آواز السلام علیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمایند
که من چنان گمان کردم که از قبیل فجاءة جن است یعنی گذر جنی درین بقعه افتاد من دویده در غار رسیدم
و حضرت خدیجه را آگاه کردم و قصه گفتم حضرت خدیجه گفت که این مژده است زیرا که سلام علیک
علامت امان و موافقت است ترس نکنید باز بار دیگر برآمدم که جبرئیل علیه السلام بر تخت
آفتاب نشسته یک پر خود را بمشرق رسانیده و دیگر را بمغرب من از دیدن این حالت باز دویده
بسمت غار متوجه شدم جبرئیل علیه السلام مرا فرصت نداد و زود رسیده درمیان من و

و در میان دروازه نار حایل شد تا بدیدن و شنیدن کلام او انس گرفتم و از آن وقت جبرئیل علیه
السلام با من عهد کرد که از آن وقت باید که تنها حاضر شوی من از آن وقت تنها ایستاده منتظر ماندم
چون دیر بسیار گذشت خواستم که بخانه مراجعت نمایم ناگاه می بینم که جبرئیل و میکائیل هر دو در میان
آسمان و زمین بعظمت تمام می بینند و مرا هر دو گرفته بر زمین انداختند و سینه مرا چاک کرده و دل را
باب زمزم در طشت زرین شستند چیزی از آن آوردند که هیچ معلوم من نشد باز دل را در مکان خود
گذاشته سینه را درست کردند و هر دو فرشته مرا دست و پا گرفته برگردانیدند چنانچه آوردند را
در وقت بیختن چیزی از دو منقلب میازند بعد از آن مهری بر پشت من زدند تا اکنون اثر زدن مهر را
در دل خود یافتم چهارم شب معراج این بار شق صدر برای آن بود که دل مبارک آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از وقت سیر عالم ملکوت بهم رساند و طاقت دیدن تجلیات حدیثه و انوار متعالیه پیدا کند
و آن قصه مشهور و متواتر ست در ضمن قصه معراج حاجت ذکر کردن آن نیست و در آن قصه پر کردن دل
به حکمت و ایمان نیز مذکور است چنانچه در مقام خود گذشت بهر حال این شرح صدر حسی غیر شرح صدر
معنوی بود که بار بار بظهور می آمد و سر در تکرار آن نیز در مطاوی این قصه اشاره کرده شد چنانچه پوشیده
نخواهد ماند و چون نعمت اولی بدان حضرت صلی الله علیه وسلم همین بود که سینه استعداد ایشان را باین
مرتبه فراخی بخشند که گنجایش این کمالات در آن تواند بود اول استفهام همین نعمت را بطریق استفهام
انکاری که بحکم نفی النفی اثبات بوجه تاکید مفید اثبات می شود یاد دانیدند باب
در بیان فیوض و برکات مزار فایض الانوار آنحضرت صلی الله علیه وسلم شاه ولی الله صاحب در مصفی
شرح موطا نوشته اند مرحوم گویند است زیارت قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد
از فراغ حج باتفاق اهل علم در تفهیمات نوشته اند الله تعالی در خاطر من انداخت که قصد کنم بسوی
بیت الله زاده شرفا و بسوی زیارت نبی او صلی الله علیه وسلم و عزم و خاطر من نهایت ماند

شد. الی آخر القصیده در فیوض الحرمین نوشته اند هرگاه بیکه داخل شدم در مدینه منوره و زیارت
کردم روضه مقدسه را دیدم روح آنحضرت را ظاهر بارز نه در عالم ارواح و نه در عالم اجساد فقط
بلکه در مثال قریب از حس پس دریافت کردم که آنچه عوام ذکر میکنند از حضور آنحضرت صلی الله علیه
وسلم در نمازها و امامت کردن آنحضرت بمردمان در آن و امثال آن از همین دقیقه است باز
متوجه شدم بسوی قبر مقدس مرة بعد اخری پس بروز فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در رقیقه بسیار گاهی
در صورت مجرد عظمت و هیبت و گاهی در صورت جذب محبت و انس و انشراح و گاهی بصورت
سریان تا آنکه خیال میکردم که فضا پر است بروح آنحضرت صلی الله علیه وسلم و روح آنحضرت
تموج میکند در فضا مثل تموج بادها تا آنکه باز میدارد و میکشد بنده را تموج آن روح از ملاحظه نفس
خود و همین قسم دیگر رقایق و دیدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در اکثر امور ظاهر شد بصورت
کریمه که بود بران صورت بارها با وجودیکه همت من مشغول بود بدیدن روحانیت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نه جسمانیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس دریافت کردم که برای آنحضرت
خاصه ایست که روح صورت جسم میگیرد و بهمین اشاره فرموده است بقول خود که انبیا نمی میرند
و نماز میخوانند و حج میکنند در قبور خود و زنده اند و غیر ذالک تا سلام کردم بر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مکرر انبساط فرمود بسوی من و انشراح نمود و ظاهر شد و این از آن سبب است که تحقیق
آنحضرت صلی الله علیه وسلم رحمت است برای عالمین انتهی مترجماً ملخصاً شواهد و امثال این بالا قطع
نظر از دیگر کتب شاه ولی الله صاحب درین کتاب هم بسیار موجود چیزی در ما سبق مذکور شد
چیزی در ما لحق خواهد آمد و در انتباه مرقوم خبر داد مرا شیخ ابوطاهر گفت خبر داد مرا شیخ احمد
نخلی همین قدر رسانید سند بشیخ خطاب شارح مختصر خلیل گفت رفتیم با شیخ خود عارف بالله
شیخ عبد المعطی تونسی برای زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگاه که قریب شدیم

از روضهٔ شریفه پیاده پا کردیدم پیش شیخ عبدالمعطی که موقف چند قدم دور می ایستاد تا آنکه ایستاد
پیش قبر شریف پس تکلم کرد بکلامیکه نفهمیدم آنرا پس هرگاه که باز گشتیم سوال کردم از وقفات
او گفت بودم که طلب میکردم اذن از رسول الله صلی الله علیه وسلم در قراءت بر وی پس هرگاه که
میگفت پیش بیا چیزی پیش میرفتم باز می ایستادم تا آنکه رسیدم بوی پس گفتم یا رسول الله آیا کل
آنچه روایت کرده است آنرا بخاری صحیح است گفت صحیح است گفتم روایت کنم آنرا از تو یا رسول الله
گفت روایت کن آنرا از من و اجازت داد شیخ عبدالمعطی شیخ محمد خطاب را بآنکه روایت کند
از وی صحیحان هر دو را و اجازت داد کسی را که سند او ست بالفتح این حدیث را بخط شیخ عبدالحق الدهلوی
سند او از شیخ عبدالمعطی بهمین حدیث

باب چهارم در بیان افادات و افاضات

آنحضرت صلی الله علیه وسلم دور و دراز مرزا فایس از انفاس شاه ولی الله صاحب در انفاس العارفین از والد
خود در حال سید عبدالله مرشد شان نقل میکنند که سید عبدالله صاحب از کدام قاری که در باده
سکونت داشت حفظ قرآن میکردند روزی آن بزرگ حضرت سید هر دو قرآن دور میکردند
که مردم عرب بشکل سبز پوش فوج فوج ظاهر گشتند و در پیش ایشان نزدیک مسجد ایستاد قراءت آن
قاری استماع فرمودند گفت بارها سید ادب حق القرآن مراعات فرمود عادت آن عزیز آن
بود که در وقت تلاوت چنان بطرز خوانا یند و هیچ چیز التفات نمیکرد و چون سوره را با خر رسانید از
سید عبدالله پرسید که اینان چه کسان بودند که از هیبت شان دل من میلرزید اما بسبب حرمت قرآن
بر نخاستم سید گفت مردم جنان بودند چون بر پیش ایشان رسید نتوانستم که نشسته مانم بر خاستم
و تعظیم ایشان کردم همدرین سخن بودند که مردی دیگر بهمان موضع آمد و گفت که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم دوش در مجمع صحابه نشسته بودند و صفت حافظی که درین بادیه ساکن است
میفرمودند و میگفتند علی الصباح ویرا خواهیم دید و قراءت او استماع خواهم کرد آمده بودند بانه

داگر آمده بودند کجا رفتند این هردو عزیز چون این حرف شنیدند یمیناً و شمالاً دویدند هیچ اثری
ندیدند ظن کاتب حروف آنست که پیغمبر بودند بعد این واقعه مدتها بوی خوش در آن جا و حجره
می‌یافتند انتهی بلفظه الشریف و در کتاب انتباه هم این واقعه را نوشته اند و نیز نوشته اند در مسجد
بلده کنبایت بعد عصر مراقب بودم مشاهده کردم روح کریمه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که
تحقیق حاضر شد پس پوشانید مرا چادری پس ظاهر شد بر من در یک وقت بعض دقایق علوم عجیبه
و همیشه می‌افزاید مشهد حیناً بعد حین انتهی مترجماً و هم در آن کتاب انتباه است رسید مرا حاجتی پس
دعا کردم خدا را که بگشاید آنرا پس دیدم روح کریمه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که نزول کرد
از آسمان با یک نانی گویا که الله تعالی امر فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم را اینکه بخوراند
مرا این نان پس عطا کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرا پس کشاده شد حاجت آخر همان روز
یا اول روز دویم انتهی مترجماً و هم در آن کتاب است دیدم دروازه کشاده و میان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و در میان الجسمین راست او آن دروازه بروح منشت و نازل گشته بود
بر ایشان خبری دیگر از آنحضرت روح با خدا اگر که بتشریح کرده‌اند و در بعض لطایف است حق فضل
برای او اینکه استفاضه کند از آنحضرت صلی الله علیه وسلم از راه نسبت لطیفه انتهی مترجماً
این ذکر افادات و افاضات خبر از جهت دنیا یعنی آن وجه متعلم است تا آنچه بهر جهت رویا و منام
در کتب شاه ولی الله صاحب موجود هم بیش از بیش ذکر آباء مرقوم شبی چیزی می‌خوردم پس الهام
کرده شد بعضی یاران که هدیه فرستد برای من ظرفی از شیر پس نوشیدم آنرا و باز
بخواب رفتم پس دیدم روح آنحضرت صلی الله علیه وسلم را پس گفت که من تحقیق منم
آنچه فرستادم شیر و القا کردم خاطر در دل آن کس انتهی مترجماً و در همان کتاب است
خبر داد مرا والد من که او سوار شد در رمضان بسوی مکانی پس رسید او را گرسنگی و تعب

نسونم جهت در این حالت دیدم نبی صلی الله علیه وسلم را که عطا فرمودند او را طعامی لذیذ
ساخته شده از برنج و شیرینی و زعفران و روغن زرد بس خوردم چندانکه سیر شدم عطا فرمودند
آب سرد پس نوشیدم چندانکه حرارت آب شد پس جدا گردید و بعد از آن گرسنگی و تشنگی و
خوش بوئی زعفران در دست موجود یافتم انتهی مترجما در آغاز کتاب انتباه است در عالم باطن
ارتباط این فقیر از جهت بیعت و صحبت و خرقه و فیض توجه و تلقین بجناب پیغمبر است
تفصیل این اجمال آنکه فقیر در واقعه دید که بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسیده است
و مقابل آنحضرت نشسته بخدمت آنحضرت به صورت مثالیه افاضه فرمودند الی ان قال
چون این معرفت جلیله بخاطرم جا گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تبسم کنان سر از جیب گریبان
برآوردند و دو دست خویش برداشتند و اشاره فرموده به بیعت و مصافحه این فقیر برخاست
و زانو بزانو متصل ساخته دو دست خود در میان دو دست آنحضرت نهاده و بیعت کرد بعد
از فراغ از بیعت چشم فرو بستند و این فقیر نزدیک حضور مبارک چشم بسته متوجه شد آنگاه همان
نسبت خاصه که سابق علم آن داده بودند عطا فرمودند پس ملاحظه کردم آن نسبت را از روی
علم و حال در انفاس العارفین در واقعات والد خود نوشته اند حضرت ایشان فرمودند که یک
باری مرا تپ گرفت و آن مرض اشتداد یافت و امید حیات بسر آمد در آن ساعت غنوده واقع شد
حضرت شیخ عبدالعزیز ظاهر شدند میفرمایند ای فرزند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعیادت
تو می‌آیند و شاید از این جهت تشریف آرند و پای تو آنسوست سریر خود را بازگونه گستر
با طاقت آمدم قوت تکلم نبود حاضران را اشاره کردم تا سریر مرا بازگونه کردند آنگاه حضرت
رسالت پناه تشریف آوردند و فرمودند کیف حالک یا بنی حال از این گفتار مرا شوقی فایض شد
و وجدی و بکائی و اضطرابی عجیب که من خاسته آنگاه آنحضرت مرا در برگرفتند بوجهی که لحیه

شریف بالای سر من بود و قمیص مبارک از آن که کساء من تر شد و آهسته آهسته آن وجد تسکین
یافت آنگاه بخاطرم رسید که مدتهاست که آرزوی موی شریف دارم چه قدر کرم باشد
اگر در این وقت چیزی از این قبیل مرحمت فرمایند بر این خطره مشرف شده و بر لحیه مبارک
دست فرود آورده دو موی در دست من نهادند بخاطرم آمد که این دو موی در عالم شهادت
خواهند ماند یا نه بر این خطره نیز مشرف شدند و فرمودند این هر دو موی در آن عالم باقی
خواهند ماند بعد از آن بشارت صحت کلی دامنگیر دادند آنگاه افاقت واقع شد چراغ
طلبیدم آن دو موی در دست نیافتم اندوهناک شدم و بدان جناب توجه نمودم غیبتی واقع
شد آنحضرت متمثل گشتند و فرمودند ای فرزند آن موی را زیر بالش
تو برای احتیاط نگاه داشته ام از آنجا خواهی یافت یافته شادم و از آنجا یافتم و در جای
با تعظیم مضبوط کردم بعد از آن تب یکبار مفارقت کرد و ضعف تمام مستولی گشت از آنجا
دانستند که بر وحوت بهت بیگر [illegible] آن وقت تکلم بهر شیئم و بسبب بشارت صبر کردم بعد زمانی صحت
بحال اصلی آمد و صحت کلی یافتم الی آخر ما بیانی بالجمله امثال و نظایر این معاملات در کلام شاه
ولی الله صاحب و اسلاف و اخلاف تا الیما قب بسیار در اینجا برای تبکیت مخالفین نقل کرده
عبارت صراط المستقیم تالیف مولوی عبدالحی و مولوی اسماعیل مناسب نمود در حال مرشد خود
می نویسند حضرت ایشان جناب رسالت مآب را در منام دیدند و آن جناب سه خرما بدست
مبارک خود حضرت ایشان را خورانیدند یعنی یکی که سه خرما بدست مبارک خود در دهن
حضرت ایشان می نهادند و بعد از آنکه بیدار شدند در نفس خود اثری از آن رؤیای
حسنه ظاهر و باهر یافتند و بعد از آن در ابتدای سلوک طریق نبوت حاصل شد انتهی

باب پنجم در بیان فیوض و برکات مزارات اولیاء الله شاه عبدالعزیز صاحب

در تفسیر عزیزی در ذیل ایاک نعبد در اقسام عبادت نوشته اند آنچه تعلق بچشم دارد
دیدن شاهد خیر مثل کعبهٔ شریفه و قرآن مجید و دیدن بزرگان مثل انبیا و اولیا و زیارت قبور شهدا
و صالحان که جان خود را در راه او باخته اند و اوقات عزیز خود را در یاد او گذرانیده الی ان
قال بدست و یا نوشتن قرآن و نوشتن اسمای او و ساختن مسجد و حج و برای زیارت صلحا و
جهاد اعدای او و در عبارت قلب نوشته اند محبت است با محبوبان او و بغض داشتن با مبغوضان
او و در رساله مشهوره متداوله مطبوعه کلکته و لکهنو مسمی بفیض عام که حاوی است بر جوابهای سؤالات
منشی نعیم الدین مرادآبادی از شاه عبد العزیز صاحب مرحوم سوال برای دریافت آنکه اهل قبر
کامل است یا نه و در صورتیکه اهل قبر کامل باشد از و استمداد خود بچه طور باید کرد جواب بعضی از اهل
قبور مشهور بکمال اند و کمال ایشان بتواتر رسیده طریق استمداد از ایشان آنست که جانب سر قبر
او سوره بقر انگشت بر قبر نهاده تا مفلحون بخواند باز بطرف پائین بیاید و امن الرسول تا آخر سوره
بخواند و بزبان گوید ای حضرت من برای فلان کار در جناب الهی التجا میکنم و دعا شما نیز بدعا و توجه
امداد من نمائید باز رو بقبله آرد و مطلوب خود از جناب باری میخواهد و کسانیکه کمال آنها معلوم نیست
و مشهور و متواتر نشده دریافت کمال آنها بهمان طریق است که بعد فاتحه درود و ذکر بروح
دل خود را مقابل سینه مقبور بدارد اگر راحت و تسکین و نوری دریافت کند بداند که این قبر
اهل صلاح و کمال است لیکن استمداد از مشهورین باید کرد انتهی در کتاب انتباه تصنیف شاه
ولی الله صاحب مرحوم ذکر برای کشف قبور اولیا چون بمقبره درآید دوگانه بروح آن بزرگوار
ادا کند اگر سوره فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند و دوم سوره اخلاص و الا در هر دو رکعت
سوره اخلاص پنج بار بخواند بعده قبله را پشت داده بنشیند و یکبار آیة الکرسی و بعضی سورها
که در وقت زیارت میخوانند چنانچه سوره ملک و غیر ذالک بخواند بعده قل گوید پس از فاتحه

سورهٔ اخلاص یازده بار بخواند و ختم کند و تکبیر گوید بعد هفت کرّه طواف کند و دران تکبیر بخواند
آغاز از راست کند بعده طرف پایان رخساره نهد و بیاید نزدیک روی میت بنشیند بگوید
یارب بیست و یکبار بعده اول طرف آسمان بگوید یاروح و در دل ضرب کند یاروح الروح تا دلم
کر انشراح یابد این ذکر بکند ان شاء الله تعالی کیفیت قبر و کشف ارواح حاصل آید انتهی در انفاس
العارفین حال شیخ ابراهیم کردی استاد الاستاد خود نوشته اند که بسیار کما بیش در بغداد ساکن
بود هر قبر متبرکه سید الفقا در قدس سره متوجه میشد ذوق این راه از آنجا پیدا کرد انتهی و در حال شیخ
محمد جد ابوام خود نوشته اند چون شیخ وفات یافتند حضرت والد بزرگوار بر قبر ایشان نشسته بار از
بذکر جهر امر فرمودند و بعد آن صحبت فرمودند که روح ایشان ظاهر شد و گفت خواسته بودم
که سعی نشده چنین شما ایم و قدرت این معنی مرا داده اند اما مصلحت نبود انتهی در حال شیخ عبد الغنی
نوشته اند که اکبر بادشاه هم چیتور رسید آمد افواج متواتره آن سمت بفرستاد و فتح میسر نمی شد
در همولا شخصی بعضی مسکنان مزار امام ناصر الدین شهید در بیداری دید که رئیسی با جماعتی بابسته
جنگ آمدند و ایشان مشغول بودند و در قبهٔ آن مزار داخل شدند گمان بردند که مسافرانند که قصد زیارت
دارند عقبش آمده دید که آن رئیس در قبر داخل شد و هر یکی ازین جماعت در قبری در آمد از بعضی
آن قوم سوال کرد که این رئیس کیست و این جماعت کیانند گفت حضرت امام اند با جماعت شهدا
باز سوال کرد که کجا رفته بودند و چه کردند گفت بفتح چیتور رفته بودند و آنرا در ساعت گذر از
جانب برج کذا فتح کردند شیخ عبد الغنی چون بر این واقعهٔ عجیبه اطلاع یافت بشارت فتح و صورت
واقعه بعرض پادشاه رسانیدند بعد زمانی صورت فتح از چیتور بهمان اسلوب معروض گشت
بی کم و کاست بادشاه دوازده دهیه متعلق مزار امام کرده بشیخ عبد الغنی حواله نمود انتهی در
حال والد خود نوشته اند سیر فرمودند یکباری بوقت شب سیر میکردم بمقبرهٔ غائب مصفی

رسیدم قدری آنجا توقف کردم بخاطر آمد که درین بقعه مجلس بجز بین ذکر خدا نمیکنند مردمی
دو موئی کوته بهیئتی ظاهر شد و بزبان پنجابی سرودی میگفت حاصل معنیش اینکه آرزوی دیدار یار
بر من غالب آمد از نغمه او متاثر شدم و بطرف او شتافتم هر چند بوی نزدیک میشدم دورتر
میرفت آنگاه گفت در خاطر شما اینست که درین بقعه کسی جز شما ذاکر نیست گفتم مراد من
نسبت احیا بود گفت دران وقت مطلق تصور کردی فی الحال تحسین میکنی آنگاه غائب شد
انتهی ایضاً فیه مستفسر نمودند بزیارت مرقد منور خواجه قطب الدین قدس سره رفته بودم نزدیک
مزار ایشان چبوتره ایست آنجا بدید قصور و ملاحظه اینکه این وجود ملوث بدان مقام پاک نیاید بر
بایستادم دران محل روح ایشان ظاهر شد فرمودند پیشتر بیا دو سه قدم پیشتر رفتم دران وقت
دیدم که چهار فرشته تختی را از آسمان نزدیک قبر ایشان فرود آوردند معلوم شد که بران تخت
خواجه نقشبند بودند هر دو شیخ با هم رازها درمیان آوردند که مسموع نگشت بعد ازان آن
تخت را فرشتگان برداشته بردند خواجه قطب الدین بمن متوجه شدند که پیشتر بیا دو سه قدم
دیگر پیشتر رفتم و همچنین میکنند و قدری می رفتم تا آنکه نهایت قرب متحقق شد آنگاه مستفسر نمودند چه
میگوئید در حق شعر گفتم کلام حسنه حسن و قبیحه قبیح فرمودند بارک الله چه میگوئید در حق صوت حسن
گفتم ذالک فضل الله یوتیه من یشاء فرمودند بارک الله چون هر دو جمع شوند دران چه میگوئید
گفتم نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء فرمودند بارک الله آنچه ما میکردیم پیش ازین بود از
شما هم گاه گاهی یکدو بیتی شنیده باشید گفتم در حضور خواجه نقشبند حضرت این را چرا انکار نمودند
یکی ازین دو نقطه فرمودند ادب نبود یا مصلحت نبود مستفسر نمودند دیگر بار بزیارت مرقد منور
ایشان رفتم روح ایشان ظاهر شد فرمودند ترا پسری پیدا خواهد شد او را قطب الدین احمد
نام کنی چون زوجه من ایام رسیده بود گمان کردم که مراد پسر پسر است برین خطیره مشرف شدند

فرمودند این مراد هست این پسر از صلب تو خواهد شد بعد از زمانی داعیه تزوج دیگر پیدا شده
کاتب الحروف میگوید اگر دیده انتهی و در حال میر ابوالعلی که بانی و والد خود و خلافت از میر نور العلی
پسر و خلیفه ابو القاسم مریدشان نقل کرده می نویسند بر مزار فایض الانوار حضرت خواجه معین الدین
چشتی قدس سره متوجه می بودند از آنجا بشری بالیها یافتند و فیضها گرفتند استماع نما
کرخانگیان عثمان بسبب علتی که عارض میر نور العلی شده بود بآن مزار یک روپیه و یک چادر بنیاز
فرستاده بودند حضرت امیر را اطلاع نبود روزی بآن مزار متوجه بودند که از درون ندا آمد
که اینقدر نیاز از خانه شما آمده و برای صحت فرزند شما و خواهش فرزند دیگر التماس کرده اند
و آن ملتمس مبذول است و نیز استماع افتاد که از آن مزار خطاب شد که این نعمت که بشما عطا شده
بعد دویست سال یا سه صد سال بیکی از بندگان خاص عنایت میشود چنانچه در عصر ما بما عنایت
شده بود و بعد از آن از قبر سید حنیف تحریص بر ساختن امیر عبد الله عم بزرگوار حضرت امیر
ابوالعلی واقع شد انتهی در حال والد خود نوشته اند که سید عبد الله برحمت حق پیوستند و
وصیت کردند که مرا در مقبره غریبان دفن کنند تا کسی نشناسد چنان کردند و مرا نیز مرض
شدید بود و طاقت نداشتم که همراه جنازه روم چون صحت حاصل شد و قوت معاودت کرد
یاری را که وقت دفن حاضر بود همراه گرفتم و بزیارت مرقد ایشان رفتم تا بر نعش مبارک ایشان
آن عزیز هر چند تامل کرد قبر ایشان نشناخت آخر بتخمین بسوی قبری اشاره کرد آنجا نشستم
و قرآن میخواندم حضرت سید از پس پشت من ندا کردند که قبر فقیر نیست اما هر چه شروع کرده اید
آنجا تمام کنید و ثواب بصاحب آن قبر بدهید و بعد از آن بیائید هر چه شروع کرده بودم
باتمام رسانیدم و بآن عزیز گفتم که نیک تامل کن قبر حضرت اینست یا پس پشت من تامل کرد
و گفت خطا کرده بودم قبر ایشان پس پشت شماست آنسوی نشستم و قرآن خواندن گرفتم

در آن اثنا بسبب حزن و گرفتگی خاطر بسیار می از قواعد قرات نا مرعی گذاشتم از
درون قبر ندا کردند که فلان جا و فلان جا سامحه کردید در امر قرات غایت حزم رعایت
باید کرد انتهی التقطنا فیه میفرمودند مرا در مبدء احوال بمزار شیخ رفیع الدین التقی پیدا شد
آنجا می رفتم و بقبر شان متوجه بتمام میشدم بود که نسبت سیئ شد دادی و از احساس حرج برده
معزول شدی انتهی در فیوض الحرمین نوشته اند بدانکه تحقیق ارواح وقتیکه جدا میشوند از
بدنها از قوی بهیمیه شان چیزی با مضمحل میشود و قوت ملکیه شان قوی و مشغلی میکرد و بسبب
آنچه بر داشته است از کمال و این کمال بر چند وجه میباشد نور اعمال و نور رحمت و نور یاد داشت و
و نور احوال بعد تفصیل این وجوه نوشته اند وقتیکه و انتهی آنچه گفتیم و فهمیدی آنرا پس بدانکه
تحقیق من زیارت کردم شهدای بدر را رضی الله عنهم تا بیند انوار از قبور ایشان بر ما
یک دفعه در اول امر مثل انوار محسوسه تردد کردم که تحقیق بصری می بینم یا ببصیرت
پس تامل کردم در این انوار که از کدام قسم اند پس دریافتم که آن انوار انوار رحمت اند و
هرگاه زیارت کردم قبری را که منسوب است بابی ذر غفاری رضی الله عنه در صغر او نشستم
و پیش او متوجه شدم بروح صاحب قبر ظاهر شد برای من مثل ظلال شب سیوم پس تامل
کردم در آن پس آن نور بود نور اعمال و نور رحمت هر دو مجتمع فاما نور رحمت اغلب
و اظهر است انتهی ملخصا مترجما و همدر آن کتاب است متوجه شدم بسوی قبور ائمه اهل بیت
رضوان الله علیهم اجمعین پس یافتم برای ایشان طریقه خاصه که آن طریقه اصل طریقه
اولیاست نبین من بیان میکنم برای تو آن طریقه و آنکه چه چیز منضم شد با آن که طریقه
اولیا گردید پس میگویم که طریقه ائمه اهل بیت التفات است بسوی یاد داشت اعنی
تنقطه اجمالی بسوی مبدء اگر چه از در احجب باشد و لیکن با ذیول [illegible]

این تنفظ از جوهر نفس است نه از علم حصولی الحاصل تنفظی است بسیط والتفات بسوی آن تنفظ برای
پس ازین است طریقهٔ ایمان است و هرگاه هیکله فنا کردید جوهر نفس از لوث دنیا درین تنفظ کردید برای فنا
شان هستی دیگر سوی التفات پس الهام کرده شدند راهها که هدایت یافتند بآن بسوی فنا پس
ظاهر شدند ولایتها بطونها و عرضها انتهی مختصراً در همعات در بیان فرقه‌های اصحاب الیمین نوشته‌اند
و فرقه‌ایست که در ملازمت زیارت قبور با فاتحه خواندن و صدقه دادن بنام بزرگی حرز مناسبتی
درست کرده گویا اصول و فروع نسبت اویسیه کما ینبغی مطلع نشد در انفاس العارفین در حال والد
خود نوشته‌اند حضرت ایشان چون نزدیک قبر مخدومی شیخ محمد قدس سره می‌نشستند میفرمودند
که روح ایشان در نماز بمن اقتدا میکند و از من استماع معارف مینماید یکبار باین فقیر متوجه شدند
و بعضی معارف فرمودند و بعد ازان فرمودند که روح ایشان گفت که فلانی را جزئی از معارف تعلیم
نمایند لاجرم آنچه گفته شد انتهی واضح باد که امثال این اقوال در کلام شاه ولی الله صاحب و اسلاف
و اخلاف ایشان بالمضاعف بیست که استیعاب آن موجب ملال طالب لاجرم همین قدر مذکور کفایت
کرده شد مناسب بود که اینجا عبارت صراط المستقیم تالیف مولوی عبد الحی و مولوی اسماعیل
هم برای اعلام عوام و اتمام الزام نقل نموده آید در حال مرشد خود می‌نویسند اما نسبت چشتیه
پس بیانش آنکه روزی حضرت ایشان بسوی مرقد منور خواجه خواجگان خواجه قطب الدین
بختیار کاکی قدس سره العزیز تشریف فرما شدند و بر مزار مبارک ایشان مراقب نشستند درین
اثنا بروح پرفتوح ایشان ملاقات متحقق شده و آنجناب حضرت ایشان توجهی بس قوی فرمودند
که بسبب آن توجه ابتداء حصول نسبت چشتیه متحقق شد انتهی **باب ششم**
در بیان افاضات و افادات اولیاء الله قدس الله اسرارهم دور از مزارات شاه ولی الله
صاحب در انتباه نوشته‌اند و اما خرقه پس بیانش اینست که در سلسله ما شروع از صغر سن

اربع واربعین و مائتہ والف در مکہ معظمہ در واقعہ دیدم کہ حضرت امام حسن و امام حسین رضی اللہ
تعالی عنہما در خانہ من تشریف آوردند و در دست حضرت امام حسن قلمی است مکسور اللسان
پس دراز فرمودند دست را کہ بمن عنایت فرمایند و بزبان راندند کہ ہذا قلم جدی رسول اللہ باز فرمودند
کہ بایند تا کہ امام حسین درست کنند این قلم را پس حضرت امام حسین آنرا اصلاح فرموده بمن عنایت
نمودند باز یک ردای مخططا آوردند کہ در وی یک خط سفید است و دیگر سبز و آنرا پیش
امامین نہادند پس حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ آن چادر را برداشتہ فرمودند کہ ہذا ردای
جدی رسول اللہ و در پوشانیدند آنرا بمن پس نہادم آنرا بتعظیم بر سر و شکر الہی بجا آوردم
و بیدار شدم الحمد للہ و در کتاب انفاس العارفین در حال جد ابوام خود شیخ ابو الرضا محمد نوشتہ اند
میفرمودند یکبار حضرت غوث الاعظم در تیقظ دیدم اسرار عظیم دران محل تعلیم فرمودند
در حال والد خود نوشتہ اند میفرمودند در اکبر آباد در اثنای مراجعت از درس مرزا محمد زاہد
کوچہ در از پیش آمد ابیات سعدی دران حالت میخواندم و ذوقی میکردم بیت جز یاد دوست
ہر چہ کنی عمر ضایع است ؛ جز سر عشق ہر چہ بخوانی بطالت است ؛ سعدی بشوی لوح
دل از نقش غیر حق ؛ مصرعہ چہارم از خاطرم رفت و در من قلقی و اضطرابی ازین سبب
پیدا شد ناگاہ مردی درویش فقیر وضعی ملیح روی از جانب یمین من بر آمد و گفت علیکم
راہ بحق نماید جہالت است گفتم جزاک اللہ خیر الجزا ازچہ قدر قلق و اضطراب از دل من زایل
نمودی انگاہ دو دستہ تنبول را برادر وہ پیش آن عزیز بردم تبسم کرد و گفت این اجر
یاد نمایند نعت است گفتم نہ و لیکن شکرانہ است گفت من نمیخورم گفتم از جہت شرع احتراز مینمایید
یا از جہت طریقت و ایا کان بیان فرمایید تا من ہم احتراز نمایم گفت ازینہا چیزی نیست
و لیکن من نمیخورم انگاہ گفت مرا زود باید رفت گفتم من ہم بشتاب میروم گفت شتاب

بخواهم رفت پس قدم بر داشت و آخر کوچه پنهان و دانستم که روح مجسم است ندا کردم که بر نام
خود هم اطلاع دهید تا فاتحه خوانده باشم گفت سعدی این نقیر است وایضاً قبر میر مودود
والد من شهید شده بودند احیاناً برای من متجسد میشدند و از اخبار حال و استقبال خبر میدادند
یکبار کریمه دختر خدمت اخوی قدس سره بوابر شد الی آخر القصه و بعد ازان کتاب در ذکر شیخ
محمد جد ابوام خود نوشته اند تحریر وارث ذکر کرد که مرا سفری پیش آمد بجناب ایشان رجوع کردم
بشارت عافیت دادند اتفاقاً در آن سفر شبی قطاع الطریق هجوم کردند و خوف هلاک مستولی شد
بجناب ایشان متوجه شدم در آن حالت مرا غنوه گرفت ایشان را در منام دیدم که میفرمایند
فلانی ترا که منع کرده برخیز و برو و دو و عده و کرده و قسمی هست از حلاوت مرا عنایت فرمودند
چون بیدار شدم معنبها یافتم برخاستم و سوار شدم و راه خود گرفتم همه قطاع الطریق ازمن غافل
ماندند و هیچکس متعرض نشد و آن کد و عده تنها بامن بود و هم در حال جد ابوام خود نوشته اند
معجوزه را از مخلصان بعد وفات ایشان تپ لرزه گرفت و بغایت نزار گشت شبی بنوشیدن
آب و پوشیدن لحاف محتاج شد و طاقت آن نداشت و کسی حاضر نبود ایشان متمثل
شدند و آب دادند و لحاف پوشانیدند آنگاه غائب شدند انتهی بالجمله کلام ثنائی لی العقد
صاحب و اسلاف و اخلاف التکالیفنا قبل از نشو اید و امثال این لا تنال است و در اینجا برائے
تبکیت منکرین و الزام مخالفین نقل عبارت صراط المستقیم تالیف مولوی عبد الحی و مولوی
اسماعیل مناسب نمود در احوال مرشد خود می نویسند روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی
کرم الله وجهه و جناب سیده النسا فاطمة الزهرا رضی الله تعالی عنها را بخواب دیدند پس
جناب مرتضی حضرت ایشان را بدست مبارک خود غسل دادند و بدن ایشان خوب
شست و شو کردند مثل شستن شو کردن ابا مر اطفال خود را و جناب فاطمة الزهرا

پس فاخر بدست مبارک خود ایشان را پوشانیدند پس بهمین واقعه کمالات طریق نبوت
نهایت جلوه گر گردید الی آخر المفاخره هم در آن کتاب می نویسند اما نسبت قادریه و نقشبندیه
پس بیانش آنکه بسبب برکت بیعت و یمن توجهات آنجناب هدایت مآب یعنی شاه عبد العزیز
صاحب روح مقدس حضرت غوث الثقلین و حضرت جناب خواجه بهاء الدین نقشبند متوجه
حال حضرت ایشان گردید و تا قریب یکماه فی الجمله تنازعی در مابین روحین مقدسین در
حق حضرت ایشان مانده زیرا که هر واحد ازین هر دو امام تقاضای جذب حضرت ایشان
بتمامه بسوی خود میفرمودند تا آنکه بعد انقراض زمانه تنازع و وقوع مصالحت بر شرکت
روزی هر دو روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه گر شدند و تا قریب یکپاس هر دو امام
بر نفس نفیس حضرت ایشان توجه قوی و تاثیر زور آور میفرمودند تا آنکه در همان یکپاس
حصول نسبت هر دو طریق نصیبه حضرت ایشان گردید انتهی **باب هفتم** در بیان
عموم حالات و علوم و ادراکات و اعانات و امدادات حضرات اموات شاه عبد العزیز
صاحب در تفسیر سوره انشقت بعد آیه کریمه **والقمر اذا اتسق** نوشته اند
دوم حالتی است که بعد از انقطاع تعلق زندگانی دنیا بالکلیه رو میدهد و استغراق علیهم
در مشاهده کیفیات مکسوبه خود از نیکی و بدی او را حاصل میگردد و قوی مدرکه متفرقه
او ازین عالم گسسته شده بآنطرف متوجه میگردند الی ان قال و این حالت عوام مردگانست
و بعضی از خواص اولیاء الله را که آله جارحه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین
حالت هم تصرف در دنیا داده و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع
توجه باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات باطنی از آنها می نمایند و ارباب
حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها میطلبند و می یابند و زبان حال آنها

در آنوقت هم مشتریم باین مقالات است ۵ من آیم بجان گر تو الی بمن ۵ و در ذیل آیهٔ کریمه
یعلمون الناس السحر نوشته اند آمدیم باینکه حقیقت سحر چیست و اقسام او چند است
و کدام قسم او موجب کفر است و کدام موجب فسق و کدام مباح که در شریعت جایز است حقیقت سحر
حاصل کردن قدرتست بر افعال عجیبهٔ خارقهٔ عادت بذریعهٔ اسباب خفیه بی توسل بجناب
بدعا یا تلاوت اسماء او تعالی و بی نسبت آن افعال بقدرت او تعالی و چون اسباب خفیه در عالم چند
قسم است سحر نیز چند قسم شد و ضبط آن اقسام آنست که سبب خفی یا تاثیر روحانیات است یا تاثیر
جسمانیات و روحانیات یا روحانیات کلیه مطلقه اند مثل روحانیات کواکب و افلاک و روحانیات
عناصر یا روحانیات جزئیه خاصه اند مثل روحانیات امراض و جن و شیاطین و نفوس مفارقهٔ بنی آدم
که آن نفوس را بعد از تسخیر در کار خود بهمدی میرسانند پس اقسام سحر بنظر برین تقسیم تعدد کثیر
پیدا کرد اما آنچه رایج و معمول است چند قسم است یک قسم از آن که عمدهٔ اقسام است سحر کلدانیین
و سحر بابل است الی آن قال اهل بابل بتعلیم هاروت و ماروت طریق تسخیر و استعانت بجمیع روحانیات
کلیه و جزئیه علویه و سفلیه و فلکیه و عنصریه و بسیطه و مرکبه پیدا نشد و بعمل می آوردند حتی که روحانیات
امراض و وباها بسبب اتصال بهم رسانیدند و اعمال عجیبه حادث میکردند انتهی و درین
باب قصهٔ شش طلسم که در شهر بابل تخت گاه نمرود بود و قصهٔ حکیم بر بهاطوس و بیداغوس گرگز
نوشته اند و کهنهٔ این صنعت آنست که هر جسم از افلاک گرفته تا عناصر و موالید روحی دارد
که مدبر اوست و تاثیرات اجسام همه بطفیل ارواح اند و چون ارواح تمام عالم نزد ایشان مسخر
شدند گویا مالک جهان شدند پس بی ممارست جنگ و قتال قهر دشمنان و قمع مفسدان ازو
ممکن است قسم دوم تسخیر جن و شیاطین است قسم سوم پیدا کردن بیر است و درین سحر ضرور
می افتد که اول انسانی را که قوی القلب و الجثه مرده باشد تفحص نمایند بعد از آن روح

ور اینجا خواندن بعضی الفاظ که مشتمل بر ذکر کبرای شیاطین می باشد و تعظیم مفرط نسبت بانها
دران بیان میکنند و بجود متجذب می سازند و بقوت آن الفاظ دنها دن ندور و جا یا آن روح
در حکم و قابوی خود کنند بحدیکه مانند غلام یا نوکر بهر چه مامور فرمایند سر انجام دهد پس این عمل
باستلزام کفر است یا قریب بسر حد کفر میرساند و بقالب این قسم ارواح که بدو کاری امور شهوانیه
متوجه شوند نمی باشند الا از جنس خبیث مثل یهود یا فساق پس مخالطت جنابت نیز درین عمل
لازم می آید قسم چهارم افساد تخیل است که بتوسط بعضی ارواح خبیثان در خیال شخصی تصرف
نمایند تا او دانچه موجود نیست بنظر آید قسم پنجم سحر اصحاب اوهام است قسم ششم سحر تیزیج است
یعنی بسبب خواص اشیا فعلی عجب صادر نمایند و آن خواص هر کس را معلوم نباشد قسم هفتم
سحر حیل است قسم هشتم شعبده بازی است و اینجا باید دانست که اکثر اقسام سحر را اذکیای
امت مصطفوی علی صاحبها الصلوٰة والسلام اصلاح نموده کفر و شرک را از ان دور کرده استعمال
کرده اند پس اصلاح قسم اول دعوت علوی است که ملائکه علویه را بان تسخیر میکنند اما باستعانت
اسمای عظام الهی و آیات فرقانی و اصلاح قسم دوم دعوت سفلی است که موکلات ارضیه
و جنیان را تسخیر میکنند اما باستعانت اسماء و آیات بی شائبه کفر و شرک با تعظیم غیر الله تعالی
بلکه بحکومت و استیلا و اصلاح قسم سوم تحصیل ربط با ارواح طیبه صلحا و اولیا است که اکثر اویسی
مشربان بعمل می آرند و در حوایج خود و دیگر خلق ازان منتفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز
طهارت و تلاوت و ارسال ثواب صدقات برای آن ارواح منظور میدارند و اصلاح قسم چهارم
عقد همت است که از مشائخ کبار و اولیا ابرار برای حل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلیم هم میکنند
کیفیت عظمی است که بسبب استغراق در ملاحظه اسمی از اسمای الهی دست داده که سراسر
مبنی بر نزاهت روح و نزول آن از عالم ارواح است و اصلاح قسم ششم

مخفی نیست در خواص آیات و اسما و ارقام و اعداد آنها ترکیب بعضی با بعضی و تصویر اوفاق
مبارکه بر قراطیس مختلفه و الواح منفاوته الخواص تا مطلبی را از مطالب مجوزه بآن تحصیل نمایند
چنانچه در کتب تعویذات و خواص اسمای سور قرآن مع القیود و الشروط و در کتب تکسیر
مبسوط و مشروح است و بتبعیت این علم در خواص اشیای دیگر از عنصریات و خواص بروج
و درجات شرف و وبال نیز تحقیق میکنند و در ان ذکر الله ممزوج میسازند بالجمله و جه قبح سحر آنست
که منجر بکفر و شرک و اعتقاد تاثیر کواکب و ارواح مدبره یا ارواح جنیه و شیاطین میگردد
و موقوف بر التجا الی غیر الله و انهماک در دیدن اسباب بنهجیکه از مطالعه قدرت
مسبب غافل ساز میشود و چون این وجه قبح بالکلیه زایل شود پس مدار حل و حرمت بر اغراض
مقصوده می باید آن جز امجد او آن شر اعشر انتهی ملتقطا در تفسیر سوره عبس مرقوم فرموده اند
پس میراندا و را تا ثمره مشقتی که در دار دنیا برای تحصیل کمال خود کشیده بود و رنجشده در عالم
برزخ آثار اعمال خود به بیند پس موت نیز نعمتی است عظیم القدر که حصول ربح تجارت
درجهان عمر حاصل است اگر موت نمی بود آدمی دائما در کشاکش اعمال شاقه میگذاشت
و ثمره آن همه مشقتها هرگز نمییافت و از ینست که میرانیدن را نیز در مقام تعداد نعمتها
مذکور فرموده اند و از بزرگان منقول است الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب و متعلق قابر
نوشته اند چون بدن آدمی بعد از موت با آن سبب بعضی با آتش بسوزند ارواح لطیفه او
با دود آتش آمیزش نموده مشابهت تام با شیاطین و جنیان پیدا میکنند و از ینست
که اکثر ارواح کسانیکه سوخته میشوند بعد از موت حکم شیاطین میگیرند و با دمیان می
چسپند و اثر امید نیست انتهی و در مقابل آن نوشته اند و در دفن کردن چون اجزای
بدن تمامه یکجا می باشند علاقه روح با بدن از راه نظر و مناسبت بحال خود ماند

و توجه روح بزایرین و مستأنسین و مستفیدین بسهولت میشود که بسبب تعین مکان بدن
گویا مکان روح هم متعین است و آثار این حال از صدقات و فاتحه‌ها و تلاوت قران مجید
جز آن در آن بقعه که مدفن بدن اوست واقع شود بسهولت نافع میشود و بنا برین است
که از اولیای مدفونین دیگر صلحا و مومنین انتفاع و استمداد جاریست و آنها را افاده و اعانت
متصور و در تفسیر سوره مطففین مرقوم و مقام علیین بالای هفت آسمان است و پائین
آن متصل بسدرة المنتهی و بالای آن متصل بپایهٔ عرش مجید و ارواح نیکان بعد از قبض در
آنجا می‌رسند و مقربان یعنی انبیا و اولیا در آن مستقر میباشند و عوام صلحا را بعد نوبیاید
در رسیدن نامهاے اعمال بحسب مراتب در آسمان دنیا یا در میان آسمان و زمین
یا در چاه زمزم قرار میدهند و تعلقی بقبر نیز این ارواح را می‌باشد که بحضور زیارت کنندگان
و اقارب و دیگر دوستان بر قبر مطلع و مستأنس میگردند زیراکه روح را قرب و بعد مکانی
مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح بصری است که ستاره‌های هفت
آسمان را در یک جا می‌تواند دید انتهی در تفسیر و یکون الرسول علیکم شهیدا نوشته‌اند
یعنی و باشد رسول شما بر شما گواه زیراکه او مطلع است بنور نبوت بر رتبه هر متدین بدین
خود که در کدام درجه از دین من رسیده و حقیقت ایمان چیست و حجابیکه بدان از ترقی
محجوب مانده است کدام است پس او می‌شناسد گناهان شما را و درجات ایمان شما را
و اعمال نیک و بد شما و اخلاص و نفاق شما را الی آن قال و ازین است که در روایات آمده
که حضرت را بر اعمال ایشان خود مطلع میسازند که فلانے امروز چنین میکند و فلانے
چنان تا روز قیامت ادای شهادت تواند کرد و در البینات تحفه اثنا عشریه نوشته‌اند
حاصل آنکه چون روح از تن جدا شد قوای نباتی از و جدا میشوند و قوای نفسانے

دیدن و اگر حیات و ادراک [illegible] موقوف بودی بقای ابدان با اجزا و شرط باشد بوجود قوای بدنی
و مزاج لازم آید که ملائکه را شعور و ادراک حسی و حرکت و غضب و دفع منافر نباشد پس حال
ارواح در عالم قبر مثل حال ملائکه است که بتوسل شکلی بدنی کار میکنند و مصدر قدرت جنود و افعال الهی
میگردند بلکه نفوس انسانی همراه داشته باشند و ظاهر است که ملائکه موافق اعمال تنعیم و تعذیب
نیست و ارواح را بسبب اعمال کسوبه تنعیم و تعذیب خواهد بود انتهی و در جواب استفتای مشهور
نوشته اند انسان را بعد موت شعور و ادراک باقی میماند و برین معنی شرع شریف و قواعد فلسفی
اجماع دارند اما شرع شریف پس عذاب القبر و تنعیم القبر بتواتر ثابت است و تفصیل آن دفتری
طویل میخواهد در کتاب شرح الصدور فی احوال القبور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب
حدیث باید دید و اثبات عذاب القبر در کتب کلامیه از مباحث عمده است حتی که بعض از اهل
کلام منکران را تکفیر کرده اند و عذاب و تنعیم بغیر ادراک و شعور نمی تواند شد و نیز در احادیث صحیحه
مشهوره در باب زیارت قبور و سلام بر موتی و هم کلامی با ایشان کما نحن سلفنا و نحن
بالاثر و انا ان شاء الله بکم لاحقون ثابت است الی ان قال بالجمله انکار شعور
و ادراک اموات اگر کفر نباشد در الحاد بودن او شبهه نیست انتهی مولوی محمد موسی صاحب خلف الصدق
مولوی رفیع الدین صاحب در رساله حجة العمل نقل کرده اند عبارت رساله شاه عبد العزیز صاحب
در رد نجدیه که آنرا وهابیه گویند ترجمه اش اینست بدانکه استعانت از غیر خدا و دعا بر دو وجه است
یکی آنکه بر وجه استقلال در تاثیر و ایجاد باشد و نیست شبهه که آن شرک است دوم آنکه بر وجه اسنا
و ارشاد و بوجه تدبیر و شفاعت و نیست شبهه که این شرک نیست چرا که وارد شده در احادیث
یا عباد الله اعینونی و دعا تشهد انی توجهت بک و وارد شده در شان حسنات تا آنکه ملهوف چنان
[illegible] در یکی [illegible] وجه و اسباب [illegible] مراقبات نیست از شرک اصلا و نیست اگر بسبب

عادی مشروع شاه ولی الله صاحب در حجة الله البالغة نوشته اند باب بده ذکر ملا است
و منقول کرده در اینجا بسیاری از آیات و احادیث تفصیل حاشی ازان نیست دیدم پروردگار
خود را او در احسن صورت پس گفت یا محمد در کدام چیز اختصام میکنند ملا اعلی گفتم نمیدانم پس
نهاد دست خود میان دو شانه من تا آنکه یافتم سردی انگشتان او را در دو پستان خود پس
متجلی گردید برای من هر شی و بیان کردم چیزی را که ملا اعلی اختصام میکنند در آن الی آخره
التفصیل ازان بعد می نویسند که آنچه تحقیق مستفیض شد از شرع اینکه برای الله تعالی بندگانند
هو او شان افاضل ملائکه و مقربان درگاه همیشه دعا میکنند برای کسیکه اصلاح و تهذیب نفس خود
کند و سعی نماید در اصلاح ناس پس می باشد این دعاهی شان سبب نزول برکات برا و لعنت میکنند
بر کسیکه عصیان کند خدا را و سعی در فساد کند پس می باشد لعن شان سبب حسرت و ندامت
در قلب عامل و سبب الهامات در حد در ملا سافل که مبغوض دارند این بدکار را و ایذا می کنند
او در دنیا یا وقت موت و اینکه آن مقربان سفیری باشند درمیان خدا و بندگان او و الهام
خیر میکنند در قلوب بنی آدم یعنی می باشند اسباب حدوث خواطر خیر در اوشان بوجهی از
وجوه سببیت و اینکه می باشند برای اوشان اجتماعات بکیفیتی که خدا خواهد و جائیکه خدا خواهد
تعبیر کرده میشود از اوشان بر فیض اعلی و ندی اعلی و ملا اعلی و اینکه ارواح افاضل آدمیان داخل
میشوند در اوشان و لاحق می شوند باوشان چنانچه الله تعالی فرموده است یا ایتها المطمئنة
ارجعی الی ربك راضية مرضية فادخلی فی عبادی و
ادخلی جنتی یعنی ای نفس مطمئنه رجوع کن بسوی رب خود خوش و خرم پس داخل
شو در بندگان من و داخل شو در جنت من و گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم دیدم جعفر
بن ابی طالب را فرشته است که طیران میکند در جنت همراه فرشتگان با دو بازو و اینکه

همین جا نازل میشود قضا و متعین میشود حادثه که تا به کرده شده است بسوی او بقول او تعالی
فیها یفرق کل امر حکیم انکه همین جا متقرر میشوند شریعت ها بوجهی از وجوه بدانکه
ملا اعلی سه قسم است اول ان قال و قسمی است که آن نفوس انسانیه اند قریبه الماخذ از ملا اعلی همیشه عمل
میکردند اعمال نجات دهنده که فایده میدهند لاحق میشدند بملا اعلی تا انکه جدا شدند از ابدان پس
متسلک شدند در سلک ملا اعلی و شمار کرده شدند از ملا اعلی و شان ملا اعلی این است که متوجه میباشند
بسوی پروردگار خود متوجه کامل یا بند از و شادی زا از این توجه التفات بسوی چیزی و همین است
معنی قول او تعالی یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و ملقی میکنند از رب خود
استحسان نظام صالح و استحسان حلاف آن پس میگوید در ها را از دعا می جو د والهی و همین است
معنی قول او تعالی و یستغفرون للذین امنوا و افاضل ملا اعلی مجتمع میشوند گاه
ایشان و متداخل میشود فیما بین خود نزدیک روح که وصف کرد آن را نبی صلی الله علیه و سلم
بکثرت وجوه و السن پس میگردند آنجا مثل یک چیز و نام نهاده میشود حظیرة القدس و اکثر حال
میشود در حظیرة القدس اجماع بر قایم کردن حیله برای نجات بنی آدم از دوامی معاشیه
و معادیه تکمیل انسک خلق خدا از روز جاری کردن مراد در ناس پس این اجماع موجب
الهامات میگردد در قلوب مستعدین از ناس انکه اتباع کنند او را و باشند امتی خارج
کرده شده برای ناس و میگردد آن اجماع موجب تمثل علوم که دران صلاح و هدایت قوم باشد
در دل آن ذکی از روی وحی یا رویا یا هاتف و انکه نمود ار شود برای او تا انکه
بالمشافه کلام کند و میگردد موجب نصر دوستان او و نزدیک کردن از هر چیز و موجب
لعن کسیکه باز دارد از راه خدا و نزدیک کردن شان بهر الم و این اصلی است از اصول
نبوت و نام نهاده میشود اجماع مستمر ملا اعلی بتایید روح القدس و حاصل میشود.

دراینجا برکاتی غیر مسهوده در عادت است و بوده می‌شوند آن برکات معجزات و مرد از آن
افاضل نفوسی هستند که مستوجب شد فیضان آنها حدوث مزاج معتدل در بخارات لطیف
رسانید آنها را سعادت بمرتبه اولین پس گرویدگان شان با آنکه فارغ باشند برای انتظار
آنچه مترشح شود از فوق پس وقتیکه مترشح شود چیزی بحسب استعداد قابل تاثیر فاعل منبعث
میشوند درین امور چنانچه منبعث میشوند طیور و بهایم بداعی طبیعه و او شان درین انبعاث
فانی هستند از آنچه رجوع کند سوی نفس شان و باقی هستند بآنچه الهام کرده شده اند از فوق
پس تاثیر میکنند در قلوب بشر و بهایم پس منقلب میشود اراده و حدیث نفس بشر و بهایم بسوی
آنچه مناسب مراد باشد و تاثیر میکنند در بعض اشیای طبیعیه و در مقابل این گروه گروهی
دیگر اند صاحب خفت و طیش و انکار مصادره چیز مستوجب شد حدوث آنها را تعفن بخارات
ظلمانیه آنها شیاطین اند همیشه سعی میکنند در اضداد آنچه سعی میکنند ملائکه در آن و الله
اعلم انتهی ملخصا مترجما باب در ذکر سنت الله که اشاره کرده شده است بسوی او در قول
او تعالی ولن تجد لسنة الله تبديلا یعنی هرگز نخواهی یافت برای سنت
خدا تبدیل بدانکه بتحقیق بعض افعال الله تعالی مترتب میشوند بر قوای موجود در عالم رحمی
از وجوه ترتب شهادت داد باین عقل و نقل پس بعض ازین قوای خواص و طبایع
عناصر اند و بعض از ان احکامیکه ودیعت نهاده شده اند در هر صورت نوعیه و بعض از ان
احوال عالم مثال و وجودیکه آنجا است قبل وجود ارضی و بعض از ان ادعیه ملا اعلی و کوشش
همت های شان برای کسیکه تهذیب کند نفس خود را و سعی نماید در اصلاح ناس
و کسیکه خلاف آن کند انتهی ملخصا مترجما باب در حقیقت روح گفت الله تعالی
سوال میکنند ترا از روح بگو که روح از امر رب من است و نه داده شده آید از علم مگر قلیل

و اعمش از روایت ابن مسعود خوانده وما اوتوا من العلم الا قلیلا یعنی نداده شده
اند آن سوال کنندگان از علم مگر قلیل و معلوم میشود از ینجا که خطاب برای یهود سوال کنندگان
از روح است و ایشان مستحق نیستند زیرا که نمیدانند کسی از امت مرحومه حقیقت روح را چنانکه ظن کرده
میشود و نیست کل آنچه سکوت کرد ازو شرع ممکن باشد معرفت آن البته بلکه بسا است که سکوت
از آن برای این می باشد که آن معرفت دقیقه است صلاحیت نمیدارد و برای تعاطی
جمهور امت اگر ممکن است برای بعض امت بدانکه روح چیزی است که مبدء حیات است در
حیوان و حیوان زنده می باشد بنفخ روح در آن و میت می باشد بمفارقت روح از آن و آن
بخاری است لطیف متولد در قلب از خلاصه اخلاط حامل قوای حساسه و محرکه و مدبره غذا جاری
میشود در آن حکم مختلف می باشد در رقت و غلظ و صفا و کدورت و می باشد گاهی صغیر و گاهی
کبیر گاهی سیاه و گاهی سفید گاهی جاهل گاهی عالم و این روح را نسمه و روح هوائی و بخاری
گویند و برای روح حقیقی که آن را روح قدسی و روح الهی گویند و آن حقیقی فردانی و نقطه ایست
نورانی نازل از عالم قدس متعلقی خاص می باشد بروح هوائی اولا و ببدن ثانیا و هر آئینه محقق
شده نزد وجدان صحیح که موت جدا شدن نسمه است از بدن که از بدن استعداد و تولید آن مفقود
گردیده نه مفارقت روح قدسی از نسمه و هر گاه که مختل میشود نسمه در امراض شدید واجب شد
در حکمت خدا اینکه باقی ماند از نسمه چیزی بقدری که ارتباط روح الهی با آن صحیح باشد و چونکه
می میرد انسان می باشد برای نسمه اش و دیگر پس انشا میکند بفیض روح الهی و ارد توسعی
در آنچه باقی مانده است از حس مشترک کفایت میکند برای سمع و بصر و کلام بجسدی از عالم
مثال حتی قوة متوسطه در مجرد و محسوس که مبنی است و در افلاک مثل شی واحد و بسا است
که مستعد میشود نسمه در بعض جاها برای لباس نورانی یا ظلمانی بجسدی از عالم مثال و از ینجا

میشوند عجایب عالم برزخ و هرگاه که نسمه برزخی است متوسط در میان روح الهی و بدن ارضی
واجب شده که باشد برای نسمه وجهی بانسو و وجهی بآنسو پس وجه مایل بسوی قدس ملکیت است
و وجه مایل بارض بهیمیت است انتهی ملخصاً مترجماً باب در بیان اختلاف احوال مردم در بر
زخ آنجائی نویسند و شنفتنی است که بهیمیت و ملکیت شان هر دو ضعیف می باشند لاحق
میشوند بملائکه سافله برای اسباب جبلیه که ملکیت شان بهیمیت انغماس قلیل داشت و نبود
ند مر برای آن و نه متأثر از آن و برای اسباب کسبیه که طالب کرد طهارات را بداعیه قلبیه
و متمکن شده از نفس خود برای الهامات و بوارق ملکیه پس هرگاه که مرد علاقها منقطع شدند
و رجوع کرد بمزاج خود پس لاحق شد بفرشتگان و گردید از فرشتگان و الهام میکنند
مثل الهام کردن فرشتگان و سعی میکنند در آنچه سعی میکنند در آن فرشتگان و در حدیث است
که دیدم جعفر بن ابی طالب را فرشته ایست پرواز میکند در جنت همراه فرشتگان با دو بازو
و بسا است که مشغول میشوند این گروه در بلند کردن کلمهٔ خدا و مدد کردن حزب خدا و بسا است
که می باشد برای ایشان رسانیدن خیر با آدم زاد و بسا است که مشتاق میشود بعض ایشان
بسوی صورت بدنی اشتیاق شدید پیدا از اصل جبلت پس میگویند این بابی را از مثال و مختلط
میشود و قوتی از آن نسمه هوائیه و میگردد مثل جسد نورانی و بسا است مشتاق میشود بعض ایشان
بسوی طعام و غیره پس مداوا کرده میشود در آنچه خواهش نمود برای قضای شوق و بسوی
این است اشاره در قول او تعالی وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ
مِنْ فَضْلِهِ الآیة یعنی نه پندارید کسانی را که مقتول شده اند در راه خدا مرده
بلکه زندگان اند نزد پروردگار خود رزق داده میشوند خرم اند بآنچه داده است

و قصد میکنم ملا اعلی ملائکه حفظه بلکه عظیم داشته ملا اعلی نفوس کاملان اند بعد مفارقت
ابدان پس هرگه مردان کاملان تخیل میکنند عامه که مفقود شده حال آنکه میت جان قسم
مسجود محمد اکه مفقود نشد بلکه منجوهر و قوی گردید پس هر سے از ساوات ملا اعلی زمین
داده میشود برای فتح حجاب های متراکمه و تنبیه ان باین تدلی پس داخل میشود و فوجی از این
تدلی در نفس این سید پس ممتلی میشود نفس او بمعرفت خدا باز عود میکند موج بسوی این تدلی
پس متحقق میشود برای این تدلی تدلی دیگر با نچه متصل است بنفوس بشریه محبوسه در ابدان
و تنبیه میکند عالم را برای تقریب افاضه معرفت برین نفوس پس همین طور متراکم میشوند انوار
ملا الاعلے و متزاید میشود اعداد و شان بعض آن میرسد با علی بعض با سفل و بعض
در میان هر دو تا آنکه ممتلی گردد جوی که درمیان زمین این نفوس و آسمان آن
معرفت است پس همین سبب معرفت شان در آخر زمان آسع و درج می باشد
انتهی ملخصا مترجما و از آن کتاب است ـــــ باشد برای روح نام المعرفت بتحدید و عنایت
هر شی از طریقه او و مذهب او و سلسله او و نسبت او و قرابت او و کل آنچه متصل شود با او
و نسبت کرده شود بوی با این عنایت او مختلط میگردد و عنایت حق تعالے
زیرا که نفس او هرگاه که مجرد شد از کدورات بدن ملتصق شد بملا الاعلے و تجلی فرمود
آنجا حق تعالی به تجلی سے باشد مگر بحسب استعداد متجلی که پس رنگین میگردد این نفس
برنگ حق میگردد گویا که آن نفس یک تدلی است از تدلیات الله تعالے بسوی
خلق او و بسبب این رنگین گردیدن و ممتزج و مختلط گردیدن پس نزدیک این میگردد
توجه نفس او بسوی این امور سبب انعطاف جناب قدس بسوی آن پس هرگاه که
متمکن شد این سیر در اضلاع و شجون و شعوب در جمیع فنون نفس مختلط گردید نظر الهی

بحل انها پس گردید آن نفس کسری که استنفا کرده میشود بآن و مراد من شجون و شعوب
نفس خیری است که متوجه میشود بسوی آن نفس از غیر جمع همت بعادت یا ملکه غیر مستقره
و برای کامل ازین جهت آثار و احکام بسیار اند و دریافت کردم که این معنی از معانی
جز او ست که خند و زحل ح است مختلط بمقتری و تیکه حلول کرده در روی رنگ الهی انتهی مترجما
و در حال فرد نوشته اند و از خواص او ست در برزخ اینکه هرگاه انتقال کند ازین بدن
بهبان میکند بسوی طبیعة عامه که عام است هر موجود را مثل همان نفس ناطقه بسوی بدن خود
مگر اینکه همان نفس ناطقه همان تدبیر است و همان او همان عشق است پس اینوقت سرایت
میکند در اجزاء عالم بهمت خویش در حجر حجر است و در شجر شجر و در فلک فلک و در ملک ملک باز
نمیدارد او را طوری از طوری مثل هیئة طبیعة مطلقه و اینوقت لباست که می باشند
ازین نزد ایشان عجیبه احکام غریبه و بعض ازان اینست که این حقیقت لباست که میگردد
معد برای بعض تدبیر کلی پس بروز میکند در بعض مواطن می باشد سبب نافعه برکات
انتهی مترجما ملتقطا در کتاب تفهیمات نوشته اند که طریقه قادریه قریب است از اویسیت
و روحانیت اگرچه تعلیم از شیخ ظاهر باشد و برای طریقه قادریه قدمی است در ارتباط
الشیوخ و توجه مشایخ بطالب نیست برای غیر آن طریقه و این از بهر آنست که شیخ
عبد القادر را شعبه ایست از سریان در عالم و آن اینست که هرگاه مرد شیخ رضی گردید
بهمه ملا اعلی و منطبع شد در وی وجود دیگر سرایت کننده است در کل عالم پس حاصل شد
ازین وجه روح در طریقه او انتهی مترجما در همعات نوشته اند همعه و از جمله نسبتهای
معتبره نزدیک قوم نسبت اویسیه اگر باشد برزخ است بین القسمین و بهر دو جانب تعلقی
دارد و حقیقت وی آنست که نفس ناطقه انسان بمنزله مرآة است کیفیات روحانیه و جسمانیه

با هر کیفیتی را استعدادیست خاص و در میان این استعدادها تباین کلی است و از جمله این
کیفیات روحانیه یکی آنست که آن نفوس انسانیه که از عنصر ناسوت بدر رفته بملکوت
منتقل شده اند و هیأت خسیسه دنیه را ترک کرده و حامل کیفیات طیبه نورانی در آن شده اند
در رنگ مشکی که در وی هوا نبوت نفخ کنند تا از آن مشکی گردد و در آب فرو نشیند
از بسیار رنگی و در مرات این نفس منطبع گردد پس این شخص را مناسبتی خاص حاصل شود
با آن ارواح طیبه و کیفیات ایشان از انس و انشراح و انجذاب بجانب غیب و انکشاف
اشیا که از غیر ایشان مستتر باشد و درین نفس ظاهر شود خواه این مناسبت نسبت ارواح انبیا باشد
یا اولیای امت یا ملائکه و بسا است که مناسبت بروحی خاص حاصل شود بجهت آنکه بفضائل وی
استماع کرده محبتی خاص بهم رسانید و آن محبت سبب گشاده شدن راهی گردد میان روح
و این کس یا بجهت آنکه روح مرشد وی یا جد وی باشد و در همت ارشاد و منتسبان خود متمکن
شده یا بجهت مناسبت جبلی که در نهایت قرب است پس این شخص را در منام میبیند و از وی
مستفید میشود و این فقیر چون بعالم ارواح متوجه شد آن را چند طبقه یافت یکی طبقه
ملأ اعلی در آنجا ملائکه علویه مدبره را یافت چون جبرائیل و میکائیل و بعضی نفوس بنی آدم
را که با ایشان لاحق شده اند و همرنگ ایشان گشته و خاصیت اویسی ایشان است
که در لوح نفس این مرد منطبع گردد صورت علمیه حضرت مبدء بوجهی که مشتمل بر کمالات ابداع
و خلق و تدبیر و تدلی و فعلیة واحدیت و این علم او را حاصل شود بغیر قصد و اختیار وی
و بغیر اعمال فکر و توجه و بسا است که منطبع گردد در وی تدبیرات کلیه و احکام قضا
با که در حظیرة القدس متحقق شده باشند و اکثر انبیا را این نسبت حاصل شود و از اینجا
منشعب میگردد اکثر علوم ایشان و یک طبقه ملأ سافل و علامت این نسبت ظهور ملائکه

در رویا یقظه وتردد این جماعت در اموریکه باموزاند بدان وبآن مشغول اند پس وی ایشانرا
می بیند و می شناسد دیگر طبقه ارواح مشایخ صوفیه جلّتُه یا فرداً فرداً وصاحب این نسبت
را لابد نسبته آن ارواح محبت وعشق حاصل شود و فنا فی المشایخ دست دهد واین سر در
جمیع احوال وی داخل میشود در رنگ آنکه آب در بیخ نهالی میریزند تازگی آن در هر شاخ و برگ
وگل ومیوه سرایت میکند و در هر کس جلوه دیگر و واقعه دیگر ظاهر شود از نتایجست حفظ اعراس
مشایخ ومواظبت زیارت قبور ایشان والتزام فاتحه خواندن وصدقه دادن برای ایشان
واعتنا تمام کردن تعظیم آثار واولاد ومنتسبان ایشان بالجمله همچنانکه چون مرد جوان شود
ومنی در وی حادث شد کرده لا محال منازع شود بسوی طلب زوجه ومحبت آن وعشق آن
هرچند از کسی آن صورت نادیده ونشنیده باشد همچنین صاحب هر نسبتی با آثار آن نسبت منزوع
میگردد از کسی دیده وشنیده باشد یا نه واز ثمرات این نسبت رویت آنجماعتست در منام
واستفاده ها از ایشان یافتن و در مهالک ومضایق صورت آنجماعت پدید آمدن وحل مشکلات
وی بآنصورت منسوب شدن وآنچه بدان نازیبا دانست که صاحب نسبت اویسیه را
بنسبت ارواح ربطی خاص پیدا میشود که در جوهر روح اینکس مندرج باشد بیقظه ورویا درین جا
فرق ندارد اما چون اینکس بخواب رود حواس ظاهره از شواغل خویش استراحت
می یابند وفی الجمله خلاص از احکام طبیعی یابد بنا بصورت مکنونه خاطر و بر روی کار می آید
والتفات وی مقصور میگردد بدان جانب از ینجا چیزهای شگرف ومعامله های رنگین ظاهر میشود
بالجمله از ثمرات نسبت اویسیه هر قسم که باشد رویت واقعات ومبشرات است وآنکه هر دو آن
در خواب برای وی دلایل عظمت وشرف ببیند و او را قبول کنند و در بعضی وشهادت
او بصیرتی از غیب حاصل شود وغالباً در معاش خود تاییدغیبی می بینند وانا نکه بی

ببر

ظاهر بنظر حقیقت نزول مشغول می شوند جذبی در راحتی می یابند و در عین هجوم اسباب
غفلت انجذاب خاطر از ایشان نرود غالبا از مناسبت ارواح خالی نیستند مفصل واشد با
ذانند مثل ازانکه ارواح طیبه اولیاء الله نیسیار شوند و جو با نها متمثل گردد مستعد از این نسبت
نسبت ملائکه مقربین متحقق میشود و از انجا علم هیئت و حکمت مترشح میشوند و آنکه ازین نوع تخلق
مبعوث شد او را نبی میگفتند و آنرا که مبعوث نشد حکیم و محدث و چون به بعثت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم قطعی از مثال باین عالم منتقل شد و جو بان متمثل گشت ارواح
امت نیز درانجا بسیار پیدا شدند آن کیفیت از عیون مردم مستتر شد بمنزله آنکه سحاب
در جو متراکم شود و از رویت آفتاب مانع آید و هر سر الهی که درین عالم ظاهر میشود لا محاله او را
شبحی و صورتی خاص است ازین عالم که بوی معنون میگردد و باین اعتبار توجه عالم غیب
بآن شخص متشبح میشود و هیکل این بروزه مثالیه حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و از امت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اول کسیکه فاتح باب جذب شده است و در انجا قدم نهاده
است حضرت امیر المومنین علی است کرم الله وجهه و لهذا سلاسل طرق بآنجناب راجع
میشوند و در حقیقت رجوع سلاسل اولیا بسوی ایشان از جهت روایت ثابت نمیشود
و حسن بصری را با ایشان خصوصیتی که با دیگران نباشد معلوم نیست معهذا صوفیه فاطبهم
طبقة بعد طبقة اتفاق کرده اند بارجاع سلاسل طریقت با ایشان و لا بد این اتفاق وجهی
نیست و آن وجه نزدیک فقیر است که ایشان اول مجذوب اند ازین امت و در اولیا
امت و اصحاب طرق اول کسیکه بعد تمام راه جذب باکد وجوه باصل این نسبت
میل کرده و در انجا بوجه اتم قدم زده است حضرت شیخ محیی الدین عبد القادر جیلانی
اند و لهذا گفته اند که ایشان در قبر خود مثل احیا تصرف میکنند این فقیر را آگاهانیده اند

که طریقه ایشان آنست که بعد جذب بتجلی صدر این نسبت رنگین گردد و ایضا در ملت مصطفویه
خصوصا درین روزگار هیچکس از دو بزرگ از جهت خوارق عادات مشهور تر نیست و
اینمعنی مقتضی آنست که توجه عالم غیب را بسوی خود منتسج بایشان بیند و بالجمله این اسباب
مقتضی آن شدند که امروز اگر کسی را مناسبتی بروح خاص پیدا شود و از انجا فیض بردارد
غالبا بیرون نیست از انکه این مناسبت نسبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد یا نسبت
حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه یا نسبت حضرت غوث الاعظم جیلانی و انا کم مناسبت
بسایر ارواح دارند باعث بر خصوصیت آن اسباب ظاهره شده اند مثل انکه وی محبت آن
بزرگ بسیار دارد و بر تربت وی بسیار نشسته و در این معنی سلسله جنبان از جهت قابل شده است
وآن بزرگ را همت قویه بوده است در ترتیب منتسبان خود وآن همت هنوز در روح
وی باقی است وانمعنی سلسله جنبان از جهت فاعل است در تنبه است که اویسی عالم
ارواح است اجمالا ولیکن در نظر وی این مناسبت منتسج شد بشخصی خاص باسباب نهانک
وچون این فقیر بارواح مشایخ صوفیه متوجه شد اثر آن توجه در خود بچند وجه یافت
الی اخره در صدر این کتابست وارواح ائمه اهل بیت را مشاهده افتاد که یکی بدامن دیگر
دست محکم زده یک سلسله شده در عالم ارواح متصل بحظیرة القدس تمکنی و رسوخی عجیب
دارند وقوت ایشان در قعر قعر قعر عالم ارواح بیشتر است از خارج والله اعلم و همدرین
کتاب است واصل نسبت طریقه حضرت غوث الاعظم نسبت اویسیه است با مزجی از برکات
نسبت سکینه باین معنی که اینکس مراد و محبوب است نقطه که بازاء ذات الله است در شخص
اکبر در ضمن حب نفوس فلکیه وملاء اعلی وارواح کمل گردد واز راه این حب سیلان
کند بروے تجلی از تجلیات الهیه که جامع است میان کمال ابداع وخلق و تدبیر و تدلی

وظاهر شود انسی دبرکتی که انتها ندارد و درین صورت قصد این کمال و توجه بران کرده
باشد تا گویا امر منتظم بغیر اراده وی ظهور میکند ازینجاست که حضرت غوث الثقلین
وکلمات کبریائیه متکلم شد و تسخیر عالم از ایشان ظاهر شد بعد ازان کتاب است
تفصیل تفهیمات آنست که چون نفس ناطقه از لواحق غلیظ نسمه اعراض کرد لاحق میشود
بملاء اعلی و منطبع میگردد در وی آن صور علمیه که در ملاء اعلی مستقر اند پس حاصل میشود در او
معرفت ذات واجب الوجود بوجهیکه شامل جمیع کمالات وی باشد از ابداع و خلق و
تدبیر و تدلی اجمالا الی ان قال و نفس ناطقه باعتبار انطباع ملاء اعلی در وی و لحوق
بایشان مسمی است بنور قدس قال الله تعالی ما کنت تدری ما الکتاب
ولا الایمان ولکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء وفی
قراءة ابن عباس مثل نور المؤمن کمشکوٰة فیها مصباح این فقیر را
آگاهانیده اند که اقوی اسباب تحصیل این معنی بعد اکتساب نشانی پیدا کردن نسبت
اویسیه است ممزوج با نور سکینه و بعد احکام آن اکثار ذکر جهر والله اعلم مشاهده افتاد
که در شخص اکبر نوری ودیعت نهاده اند که بمنزله قلب است در شخص اصغر و اصل آن نقطه
ایست از نفس کلیه که بازاء ذات الهیه واقع شده و پیرامون آن خلاصه ارواح ملاء اعلی
احاطه کرده بمنزله جوهر مضی که شعشعان و ضوء محیط وی باشد یا بمنزله مشعلی که ضوء
بوی قائم و از وی ناشئی بود و خلاصه ارواح عبارت از اشعه هم ایشان است بمنزله
خطوطی که در وقت تحدیق بصر خارج میشود پس گاهی کیفیتی از کیفیات محموده مثل عشق
و محبت و غیر آن یا مثل شوق و رجای مطلوبی یا انواع عبادت در نسمه مستقر میشود و ازانجا
خلاصه آن کیفیت مشهود میگردد و نفس ناطقه و ازانجا براه خطوط شعاعیه همت نفوذ میکند

بحظیرة القدس و منشاء الخفا وقضا در مجلس ملا اعلی میشود و در میدان همت نفس ناطقه بحظیرة القدس
در سان ما سمی میشود و بلحوق ملا اسفل علی و ارادهٔ تقاضای حوادث از این تجلی فواره صفت
جوش مے زند و مبداء اولی حوادث همان ارادهٔ است وان اراده را نیز اسباب دیگر
اند بعضی مستتر مثل انوار کواکب و افلاک بطبیعت کلیه که مدبر شخص اکبر است و بعضی ظاهر
مثل ادعیه ملا اعلی و حوادثیکه از سفل مرتفع می شوند باب هشتم در بیان مقامات الہیای

الله شاه ولی الله صاحب در تفهیمات در بیان قرب نوافل نوشته اند حکایت نمود رسول الله
صلی الله علیه وسلم از خدای تعالی که فرمود همیشه بنده من تقرب میکند بسوی من بنوافل تا آنکه
دوست میدارم او را پس وقتیکه دوست میدارم او را میباشم سمع او که میشنود بآن و
بصر او که می بیند بآن و دست او که بطش میکند بآن و پای او که مشی میکند بآن و کنه آن
منکشف شدن جوهر نفس است از اسفل صور آن انچه عطا کرده شده ایم اینست که مضمحل گردد
نفس بکلیه باوا امتیاز موجود از معدوم است در ذات الله تعالی پس لا مع گردد که نفس از
شروح و تماثیل آنست و این وقت ابتهاج و تفاخر است و مظنه اینکه بر آید از نفس او
سخنیکه حسین بن منصور و در حدیث آمده است که صحابه شکایت کردند برسول الله
صلعم اینکه می یابند در نفسهای خود چیزیکه عظیم میدانند یکی از آن که تکلم کند بآن پس
فرمود رسول الله صلعم آن صریح ایمانست و قرب نوافل بر انواع متخالفه است
بحیثیتی که بسیاری از اهل فطانت مشترک لفظی میدانند پس از انواع او اینست
که تجلی کند الله سبحانه در هیئة نفس او و تجلی متحقق خارجی و آن ذروه سنام
و مرکز دایره است و بسوی او است اشاره در حدیث جائیکه فرمود کنت سمعه
وظاهرا این مرتبه عطا کرده شد از این است که تفتیش اقترابات آن کردیم گردانی

یک شخص باشد دو شخص آن حضرت شیخ عبدالقادر داند از بعض انواع قرب نوافل است
که مصادفت کند محبوب بجذب صلابت نفس را پس همیشه مجاهده کند جذب تا آنکه گرد
نفس مثل حرانه جنبش رفت حقیقت آن و باقی ماند صورت آن و بود شیخ بهاء الدین خواجه
نقشبند قایم بدرره این نوع و بود جذب خواجه بر طراوت خود و طول عمر و انتهی مترجماً
و همدران کتاب است بدانکه بیاشد برای اولیا قسمی از جولان پس گاهی مقدم میشود
ابناز ایک دوره و متاخر میشود دیگرے و گاهی مرکب میشود یک دوره بدیگرے
پس میباشد آثار ایشان از دورتین و این چنانکه شیخ عبدالقادر هر گاهیکه فنا شد
در احمد نازل شد برائے او تجلی از الله سبحانه در هیبة نفس ناطقه او پس گردید آن تجلی
صورتی بر نفس او چنانکه نقش صورت است بر هیولی و بود نفس شیخ قوی در جبلت خود
و همچنان هیبت نازله بر آن پس حاصل شد برائے او طریقی بسوی همانکه طالع اندر
صدور ملائکه مقربین از وجه خاص پس فنا شد در آن پس حاصل شد برائے او آثار الطلسم
شد بدمثل ذلک نظام و علی کرم الله وجهه هر گاهیکه راسخ شد قدم او در حکمت و واضح شد
او را شرع موردار شد برائے او شرعیکه در ملکوت است از شرح رسول الله صلعم مشبع
شریعت را پس حاصل شد برائے او عروج بسوی آن پس باین سبب عطا کرده شد
و همایت انتهی مترجماً ملخصاً و همدران کتاب است تفهیم باید که راسخ باشد
قدم تو در موقف علم الیقین کند که کهنه تجلی ذاتے معرفت خدا است باین حیثیت
که او مبدء است برای کل ماسواه و منتج است برای تقریر و ثبات او برابر است
که ذوات باشند با صفات و باین حیثیت که احدیت است ذات او جامع است
برائے جمیع جهات وجودیه پس اول تمثلات آن اسماء او سبحانه است

پس اعیان باز رجوع کل ما سوای ذات او بر اوست که اسما باشند یا غیر آن بسوی او تا کہ
باقی نماند مگر وجه الله و ہلاک گردد کل ما سواه در سبحات ذات او پس ترکیب الله را بتوحید
حضوری اجمالی وجامع میداند و صوفیه بر این اتفاق کرده اند پس بعضی اولیا نام میدارند او را توحید
و تحقیق صواب کرد ابو عبد الله در منازل السائرین که گردانید آنرا آخر مقامات و بعضی
اولیا نام می نهند آنرا فنا و جذب مثل شیخ طریقه خواجه نقشبند و شیخ شهاب الدین سهروردی
و بعضی تعبیر میکنند از آن بانکه سالک متخلق با اخلاق الله باشد مثل شیخ اعظم محی الدین عبد القادر
و بعضی نام میدارند آنرا تجلی ذاتی مثل شیخ اکبر ابن العربی و اتباع او الی ان قال
و تجلیات الله تعالی بر دو قسم است یکی وجودیه یعنی حاصل از ان وجود است که افاضه کرده شد
و این بنا بر اصلی است که ثابت است نزد ما از وحدت الوجود و بعضی مذکور در ابتدای کتاب
خیر کثیر دوم شهودیه یعنی حاصل از ان تعلیم عبد است و تعریف بسوی او و این ظل
اول است بنا بر تحقیقی که محقق است نزد ما از ظلال بودن کمالات علیه او در اکمه برای جز ظهوریه الی ان قال • بالجمله پس دعای اولیا از روی علم شیخ اکبر از قائلین باین مقام و تحقیق
آنست الی ان قال و میگویند که غایت کمال تجلی او سبحانه است در عین متجلی او نیست
کمالی فوق آن همچنان نقل کرده شده است در مکتوبات شیخ احمد سرهندی و تحقیقیکه وارد کرده است
آنرا شیخ مجدد و غیر وارد است انتهی ملتقطا متحجا و حیدران کتاب سمات تفصیلی
که مجمل آن اینست فاتحه اول درین امت مرحومه حضرت علی مرتضی است کرم الله وجهه و خاتم
و فاتحه دیگر سید الطائفه جنید است قدس سره و خاتم و فاتحه دیگر سلطان الطریقه
ابو سعید بن ابی الخیر است قدس سره و خاتم و فاتحه دیگر شیخ اکبر شیخ محی الدین بن عربی است
قدس الله تعالی سره العزیز و خاتم و فاتحه دیگر شخصی است که بعد قرون بسیار پیدا شد

الی اخر المقالخو و بعد آن کتاب است بودنی با محمد مسلم خاتم این دوره فاتح دوره
اخری که تفصیل و شرح دوره اولی است پس منقلب شد نظر رحمت در زمان [illegible]
لطیفه سر و لطیفه روح بسوی محبوب در آن زمان و کامل مقرب کسی بود که هر دو لطیفه سر
و روح در او منبسط باشند و آثار آن هر دو در وی ظاهر باشند پس الهام کرده شدند اهل
ارشاد که دعوت کنند مردم را بسوی آن دو لطیفه و بیان کنند تعلیم ایراد آن دو لطیفه در
مردم و متواتر شد الهام و آمد فیض بآن بکثرت بارها پس پیدا شدند قومی چه قوم
اعظم باز منقلب شد نظر رحمت در زمان محمد بن [illegible] بن العربی بسوی لطیفه خفیه
پس محبوب در آن زمان کسی است که بیدار باشد لطیفه خفیه او و کسیکه بیدار نباشد لطیفه خفیه
او پس نیست رجل مقرب و محبوب پس الهام کرده شدند اهل ارشاد [illegible] توحید و کمال
عالم در حقیقت [illegible] و متواتر شد الهام و آمد فیض بآن بکثرت بارها پیدا شدند
قومی چه قوم عظیم باز منقلب شد نظر رحمت درین زمانه ما بسوی دو لطیفه [illegible] دانا
پس [illegible] مرتضی کسی است که بیدار باشد در وی این دو لطیفه و کسیکه بیدار نباشد در او
این دو لطیفه پس نیست امام و سید و از نعمتهای خدا ست بر من که من نیست گردانید
[illegible] وحکیم این دوره انتهی ملتقطا مترجما و در همان کتاب بالا ازان
مرقوم است آنچه [illegible] حق جل مجده را عنایتی است باین زمان و داد را علوم عظیمه الخ
[illegible] کرده آنرا درین زمان الی ان قال سابقین [illegible] وحدت وجود و راجع
کرده [illegible] شان بسوی خدا پس منعقد شد در ملاء اعلی علمی که آن بیان [illegible]
و لیکن [illegible] شیخ محمد [illegible] پس گرد [illegible] گردان [illegible] گفت
یکبار عالم موجود خارجی است و گفت بار دیگر که عالم متوهم محض است و گفت یکبار عالم

در خارج است و مترتب میشوند بر وی آثار خارجیه خالی نیست که در حصول خود در خارج
و ترتب آثار خارجیه بر آن محتاج باشد بضم ضمیمه یا نباشد اول ممکن است و ثانی باطل
و دریافت کردیم بذوق خود که این ضمیمه وجود منبسط است بر همه کل موجودات و آن
چیزی است قایم بذات خود معدوم برای غیر خود و نیست متعین فی نفسه مخصص بنوعی
از آثار معلومه نزد ناس لیکن برای آن تنزلاتی است در علم و عین پس بسبب
این تنزلات میگردد متعین مخصص بآثار خاصه معلومه و اول مراتب تنزل او تجلی اوست
لنفسه بنفسه بشان کلی که خارج نمی باشد از ان شانی البته باز تنزل اوست
بسوی تفاصیل این شان کلی در علم نه در عین باز تنزل اوست در این تفاصیل در عین
چنانکه بود در علم و حقایق ممکنات نزد شان همین صور این ذات متلبسه بتلبس شیون
و اعتبارات اند و وجود ممکنات ظهور وجود ذات است درین حقایق یعنی وقتیکه مجتمع شوند
شروط وجود ممکن و مرتفع شوند موانع وجود آن حادث میشود برای آن نسبتی خاص
مجهول الکیفیه معلوم الانیه باین وجود پس صادر شد از وجود آثار مختصه باین حقیقت
و اقتضا کرد وجود آنرا بواسطه این نسبت خاصه پس گفته میشود از ثبوت وجود تنزل کرد و
متعین شد پس ظاهر شد در مظهری خاص پس معنی ظهور تمیز و تعین ذات است و اقتضای
نوعی از آثار نه غیر آن و مظهر شی صورتی است از صور محتمله آن که متعین شد بآن و متلبس
شد باحکام آن و آثار آن میگوییم که این قول صحیح است هم از روی عقل هم از روی کشف
الی ان قال شیخ مجدد در مکتوبات خود گفته صفات ثمانیه موجود اند در خارج پس
ضرور است که متمیز باشند از ذات واجب در خارج و برای هر صفتی عدمی است
مقابل آن پس برای علم عدمی است مقابل آن و آن جهل است و برای قدرت عدمیست

متقابل آن در آن متحیز است و برای این عدمات تمیز است در علم حق پس گردیدند بسبب این تمیز
مرایا برای اسما و صفات مجالی انوار آن پس حقایق ممکنات همان عکوس اسما و صفات است
که منطبع است در اعدام متقابله آن پس اعدام بمنزله مواد اند برای این ماهیات و عکوس اسما
و صفات بمنزله صورت حالیه اند در ماده پس حقایق ممکنات نزد شیخ ابن عربی این اسما
و صفات اند متمیزه در علم و نزد شیخ مجدد نیست حقایق ممکنات مگر عدمات که منعکس شده اند
در آن انوار اسما و صفات و این انعکاس شود مگر در علم و لیکن فاعل مختار وقتیکه خواست ایجاد
کند ماهیتی را از ماهیات در خارج گردانید آن ماهیت را متصف بوجود ظلی پس متحقق شد موجود
در خارج بوجود ظلی و مختلف شد اقوال شیخ مجدد در عالم پس گفت یکبار که موجود است در خارج
بوجود ظلی و گفت دیگر بار که موجود است در وهم مگر اینکه الله تعالی متقن کرده است او را در مرتبه
حس پس گردیده وهم متقن و بعد ذکر معانی حقایق ممکنات نوشته اند بالجمله قول باینکه حقایق
ممکنات عکوس اسما منطبعه اند در اعدام متقابله آنها نیست مخالف کلام شیخ ابن عربی
و اتباع او و بسیار است برای ایشان از تصریح و تلویح باین معنی و قول باینکه حقایق ممکنات
اسما اند باین معنی که متاصل در وجود اسما اند و بر او معانی ظلی است در طرف مسائل مسمی عیان
موجودات یا بمعنی اینکه برای عارف ولی است از اسما و صفات حقیقت او که رجوع میکند
بسوی آن نیست مخالف کلام شیخ مجدد و اگر خواهیم قایم کنیم براهین کثیره از کلام او پس محمل کلام
شیخ مجدد اینست که یافت او بعض مقال شیخ بن عربی و اتباع او را پس حمل کرد آنرا برانچه
مخالف وجدان او باشد و این غلطه علمیست نه مرتبه کشفیه و خالی نمی باشند از غلطات علما و
ضرر نمیکند علو مقام شان از اینکه یافته شود در بعض کلام شان غلطه قلیل و اما قول شیخ مجدد
بتغایر صفات ثمانیه پس تسلیم نمیکنند آنرا صوفیه بلکه صفات عین ذات حق اند نزد یک صوفیه

بمعنی آنکه کفایت میکند ذات کفایت آنها و نیست نزدیک متکلمین دلیلی که دلالت کند
بران نه نقلی و نه عقلی و در اول بحث نوشته اند عارفین جامعین در علم ظاهر و باطن گاہے میباشد
کشف شان صحیح و لاحق میشود ایشان را خطا در توجیه کلام خدا و تعیین مراد ایشان و این خطا
قدح نمیکند در معرفت شان بانبیه و ضرر نمیکند کمال ایشان را چرا که توجیه کلام و تعیین محمل آن
خارج است از کشف شعبه ایست از اجتهاد و تحری که مشارک میشوند او شان را علماء ظاهر
بلکه عوام هم انتهی ملتقطاً مترجماً و هم دران کتاب است فایض شد بر من از جناب
مقدس آنحضرت صلی الله علیه وسلم کیفیت ترقی کردن بنده از خیر خود بخیر قدس تا آنکه متجلی
میگردد بروی او ابنوت کل شی چنانچه خبر داد ازین مشهد در قصه معراج منامی پس گاہی
رجوع میکند نظر او بقهقری بسوی آنچه گذشت بروی از وقایع پس می شناسد آنرا که بود
از ان الهام حق و تقرب از شیخ و تسویل شیطان و گاہے مبدا میشود علمی بتجربه خبری
را که متداول میکند او را اطلاع علی از علوم ناموسیه و انذار وقایع آینده و مخاصمه ناس و منزلی
کردن سوی مدارک شان و حیله کردن برای فک عقده آن از آنچه مناسب این عالم است
و در لکن نشاء و از هیبات ملاء اعلی و مقامات آنهاست ملایکه و ارواح اولیاء و انبیاء و مانند
و آنچه بدان ماند انتهی مترجماً و هم دران کتاب است عارف در فکری می باشد
در خیر بکه منفصل است بطبیعت مشاهده نمیکند فعل حق را حتی مشاهده پس لابد است که مشتبه
بشود نزدیک او الهام بهاجس حدیث و احاله بنیه بامر طبعی وحی باشد حادثه که نمیداند حکم الله
را در ان حادثه پس تردد میکند در ان زمانی باز تخلص او منجذب میشود بسوی خیر حق پس می
باشد نزدیک خدا پس منجلی میگردد برای او کل شی پس رجوع میکند نظر او بقهقری بسوی
این امور مشتبه و مشکوک پس منکشف میگردد و آنچه اراده کرده است حق و قضا نمود پس گویا

که او بچشم می بیند پس اگر گویی خبر حق چیست گویم همتهای ملاء اعلی و عظماء مومنین و
مطیع بسا بر شان مجتمع بشود و در تجلی از تجلیات حق و آن حظیرة القدس است و همانست
که فرمود نبی صلی الله علیه وسلم که تحقیق آدم احتجاج کرد موسی را نزد رب و آن قدم صدق است
نزد رب شان و کسیکه یافت او را پس او بر بینه است از رب خود و در پی می آید او را شاهد
از و یعنی مداخل بشود نفس او را رنگی ازین حضرت و آن داعیه حق است در دل مومن انتهی
مترجما ملتقطا در تفهیمات نوشته وجدان فی حد ذاته نمی باشد مگر مطابق واقع
الی ان قال گفت سائلی چه میگویی در مثل اختلاف کلام شیخ محی الدین بن عربی در ایمان
فرعون و کفر او گفتم حقیقت وجدان همینست که یابی در ذات خود چیزی و بعد ذکر انواع
آن نوشته اند علم وقائع خارجیه بوجدان بچند وجه می باشد یکی آنکه متمثل شود آن شی
در منام یا در بیداری بصورت فرشته و این تمثلات محتاج بر آنکه بسوی تعبیر آن رجوع کرده شود
مرسل و از آن وجوه آنکه متوجه شوی تو بسوی تدبیر خدا در خلق او و اینجا معدات و مقتضیات
اند برای شی و مقتضیات اند برای عدم آن شی پس افاضه میکند حیات بحکم تشبیه
پس بسا است که منطبع شود در او اقتضا پس کلام کرده می آید و منطبع شود در او مثال آن
بعد اجتماع اقتضاءات و قضا رحمن بخبر این رود پس واقع بشود اختلاف و تناقض امثال
آن ولیکن غرض عارف بیان این اقتضا است فقط و او صادق است در اثبات و نفی و نیست
غرض او متعلق بواقعه الا بالعرض پس معنی قول او اینست که اگر این اقتضا متحقق گردد و باشد
برای آن حکم خواهد بود امر درین صورت پس اگر خوب تامل کنی در وجدان تناقض نیست
انتهی مترجما ملتقطا

باب پنجم در بیان حالات و معاملات اولیا

الله در انفاس العارفین از والد خود نقل نموده اند میفرمودند یکبار متوجه شدم بسوی اسماء

و مناجات خود پس یافتم اکثر از نزدیک نام خنک تنکا فتم زیاده از چهار هزار یافتم تفحص
کردم تا متصور یافتم پس در آن حالت دیدم نفس خود را که پیدا میکنم عالم را و هلاک
میکنم او را و امثال این حالات اهل ولایت کبری را بسیار می باشند کاتب حروف
گوید بعض آنست که وجود جامع مستعد او را هست که نقطه وجود دوری منبسط شد
و تدبیر کلی که مقتضای طبیعت مدبره کلیه یا فی الکون است او را در می گردش باشد از زبان آن
نقطه و آن تدبیر چنین میگوید و آن حالت ظهور یابد می بیند والله اعلم و بعد از آن کتاب است
کاتب حروف گوید می تواند بود که نسبت شیخ یاقوت بعرش از آن جهت باشد که مبلغ علم
وی یا مطلع همت وی عرش است تا منتهای کمال وی باشد بلکه بآن معنی کرده
بعد تجلی ذات بهم آمد بعرش بجهت مناسبت با وی در مظهریت آمده و احاطه
تدبیر شامل والله اعلم و بعد از آن کتاب است میسر میشود اهل استعداد را حاصل میشود در
دار دنیا آنچه دیگران را در روز قیامت خواهد بود پس هم بینند ذات منزه از ارکان
بروبت اخرویه کالبرق الخاطف بعضی را و زیاده ازین بعضی دیگر را و باشد از
بعضی کمل را حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میسر ماند لم اعبد ربا
لم اره میسر شود خلاص از حجب انیه و انانیت مرتبه اول مرتبه عرفان است
و باین حالت اشعار کرد آنکه گفت الصوفی هو الله چون ممکن گرد امکان بر فنا
منجر واجب در او چیزی نماند میسر میگردد در روح انسان قوتی هست که وی لوح
مغیبات است چون صفحه ای از آنجا اخذ کند توسط ملک وحی در آنجا نیست بعضی
متکلمین نیز باین معنی تصریح کرده اند و چون ولی آنجا رسد بملک الهام حاجت ندارد در
حالت شیخ احمد منشا و می شیخ شیخ احمد فناشی نوشته اند وی گفت داخل نخواهد شد

و تا کسیکه دید مرا و کسی که دید کسی را که دید مرا تا روز قیامت و هم از وشان نقل نموده اند بوجدان
متحقق است که خمیره خاصه مرتبه الهی است می رسد بآن هر یابنده آن حسب وقت و زمان خود و غیر
منقطع است تا ابد الاباد تا آنکه باقی نماند بر روی زمین کسیکه گوید الله الله بر اهلی خالی نماند زمین بمنه
الهی از قائمین بآن تا آنکه گردیدیم بآن مثل صفر حافظ برای مرتبه عدد در ما قبل و ما بعد او بانفاس
آن شخص تمام میشوند صالحات و نفصا کرده میشوند حاجات اگر هزار هزار در شمار باشد عود کند بعدد
واحد بلا ضد و تحقیق متحقق شدیم بآن حقاً و داخل شدیم بمنازل او صدقاً پس کسیکه متابعت کرد
مرا پس او از من است و کسیکه عصیان کرد مرا پس تحقیق تو غفور رحیم هستی و کسانیکه دیده ام آنرا
در مشایخ خود از اہل خمیره مذکوره بسند متصل از ما تا او شان بغیر انقطاع باذن الله تعالیٰ پنج کس اند
ششم شان کلب او شان است رجماً بالغیب انتهی مترجماً امثال این کلمات
دران کتاب بکثرت موجود بخوف تطویل بر همین قدر اکتفا رفت و در تفهیمات نوشته اند بسترم
در داده اند که این تقریر بر مردم برسان این فقیر السنه شتی دارد یک لسان وی ولی الله بن عبد الرحیم است
و دیگری انسان است دیگر نامی و دیگر جسم و دیگر جوهر و بلسان اخر بست او باعتبار
آن هستم حجم هستم شجرم حجرم فرس هم فیل هم بعیر هم غنم تعلیم اسما آدم را من بودم آنچه بر نوح
طوفان شد و سبب نصرت او شد من بودم آنچه بر ابراہیم گلزار شد من بودم توریت موسیٰ
من بودم احیای عیسیٰ مسیح را من بودم قرآن مصطفیٰ من بودم والحمد لله رب العالمین
انتهی بلفظه الشریف تفہیم علم حق در علم صوفی گم شود ؛ این سخن کسے
با در مردم شود ؛ سالک در ابتدا خود را بعلم حضوری میدانست و خدا را بعلم حصولی چون
بتوحید مشرف شد علم حضوری وسے بحق تا شد گشت و علم حصولی در رنگ سایه مقابل آن
ونستا استوار در علم حضوری تا خبر گردید این سخن بحسب قرب نوافل است و عارف چون از جهات

از طینت خلاص شده جارحه اند از جوارح حق وجارحه گشته از حواس وی امروز عالمیت حق سبحانه
بموجودات متشکل شده است بعالمیت وی بموجودات علی طبقاتهم باعتباری همه علوم مفصل فی
است علم حق در وی متلاشی شده است و باعتباری همه علوم حق است علم صوفی متشکل است
لا غیر زیرا که صوفی امروز اسمی است از اسماء حسنی کما قال الحق قوله الحق وهو الذی ینزل
الغیث من بعد ما قنطوا وینشر رحمته وهو الولی الحمید
بیچ مبدانید که این کجا صورت خواهد بست جائیکه کس نگوید که بر روی زمین بالانست و مادر تنش فلان
و دوز مانه که از موضع کذا بشر بود بر همین نکته صلح کنند سر و دبستان یا در یابند معطلند است
انتهی بلفظه الشریف در همان کتاب است تفهیم بشنو از نی چون حکایت میکند
و ز جداییها شکایت میکند هر کسی لا بد تر است از تبدلات نقطه لاهوت با نقاط
جبروت و همچنین منازل بشود تا بانسان الهی رسد و این درجه خاتمه مناسبت دلالت
بر کسی در سیر معادی خویش بآن نقطه خواهد رسید که مبدء وجود او ست و انجا مضمحل شود
اگر مبدء وجود او نقطه لاهوت است اکبر اسم اعظم است و گرنه تا حرف بنا گردد تا دی بوجود آید
داو را وقت انفکاک از قوی فلکیه و طبایع عنصریه حالتی عجیب پیش خواهد آمد و آن آنست
که اسم اعظم گردد و قیومیت حق بعالم بواسطه او باشد آنگاه بجبروت رسد و لفساد فی انجا پیدا
کند وی این را بلع کند و این و بر اثم یکون امر لست فشه والسلام
انتهی بلفظه الشریف در همان کتاب است نهایت مراتب من جمل تلک گل نیز
نهاده شده است درست نویس یا الکه معذب کنی او شان را یا نیکی کنی در او شان گفتم
اما من ظلم فسوف نعذبه ثم یرد الی ربه فیعذبه عذابا نکرا
الایة الی ان قال مگر اینکه من جانب محول شده ام پس ز سبب که ظاهر شود جمال و نیز

وجود وعده معدوم و امیدوارم از الله سبحانه که ظاهر کند برای این ترمیه پس جهر کنت بظهور جمال
وانکه نبر آید آن جمال مگر از این بنده ضعیف **انتهی مترجماً ملتقطاً** و هم در آن کتاب
این فقیر را آگاه نموده اند که در طبقه فقیر و طبقه که بعد از وی باشد علوم ظاهر ظهور نماید و در طبقه
ثالثه علوم باطنه و مراد اینجا از طبقه ثانیه اولاد است و از طبقه ثالثه احفاد و یا اولاد صغار که بمنزله
احفاد باشند و مراد اینجا بنوع علوم ایشانست ظهور امر ایشان و مراد از علوم ظاهره کتاب
و سنت است و از علوم باطنه علومیکه بلطائف خفیه تعلق دارد از حجر بهت و انانیت
کبری **انتهی بلفظه الشریف** در فیوض الحرمین نوشته اند بسا است که اولیا الهام
کرده میشوند باینکه الله تعالی ساقط کرد از وشان تکلیف را و مختار گردانید در طاعات خواهند
بکنند خواهند نکنند حکایت کرد والد من که الهام کرده شد بآن و اینکه دعا کرد از خدا که قائم
دارد بر وی تکالیف و نه اختیار کرد دیگر نفس و نبود از مذهبها سقوط تکلیف از کسی تا آنکه عاقل
بالغ است و دیدم او را که میدید الهام را حق و مذهب خود را حق و متحیر میشد در تطبیق و سید
عالم هم الهام کرده شد بسقوط تکالیف و گفته شد برای او اگر عبادت میکنی بخوف
دوزخ پس ایمن کردیم ترا از آن و اگر بطمع جنت پس وعده کردیم که داخل خواهیم کرد ترا در آن
و اگر برای رضا ما پس راضی شدیم از تو برضای که نیست بعد آن سخط گفت عبادت
میکنم ترا برای تو نه برای چیزی سوای تو و بود قدس سره جبل میکرد باینکه تکلیف ساقط
میگردد از کاملان والله تعالی قایم میدارد بر اوشان نوامیس بغیر اختیار شان و همچنان روایت ثبت
کرده شده است از بسیاری از اولیا و سر در آن نزدیک من آنست که ایشان وقتیکه
انتقال میکنند از ایمان بالغیب باین نوامیس بسوی ایمان بآن بر بینه و سمے باید
عبادات را در نفس خود مثل جوع و عطش که قادر نیست بر ترک آن و نیست معنی برای

تعلق تکلیف بآن وظاهر میگردد این سر منشرح میشود از این بر باطن او خطابی از حق که ان تعالی
ساقط کرد از و تکلیف وانچه او اختیار کرد بعد آن نفس از اختیار تقصد و فیت مثل این
نزد من مگر مثل رؤیا احتیاج میشود بتعبیر آن و فیت تعبیر این الهام مگر حصول این مقام و حق
نزدیک من آنست که الهام کله حق است لیکن بعض آن متبع مطلق و بعض آن متبع بحسب مقامی
نه مقامی و بعض الهام محتاج تعبیر است پس ضرورت است از استنباط مردی تام المعرفة و بعض
محتاج نیست انتهی مترجما ملتقطا **باب دهم** در بیان کرامات
و خوارق عادات در همعات نوشته اند باید دانست که این فقیر را آگاهانیده اند که خوارق
عادت در حد ذات خویش امور عادیه اند بآن معنی که سنت الله بران جاری شده که چون
نفس ناطقه **کیا دجلة** بمرتبه رسد او را امور غائبه منکشف شوند یا دعا او مستجاب شود
و علی هذا القیاس مجب آنکه سنت الله جاری شده که چون کسی تریاق خورد از زهر ایذا وی ممتنع
گردد و یا گوشت و سمن تناول کند قوی تر شود و علی هذا القیاس لیکن چون مخالف عادت اکثر ناس است
او را خارق عادت گویند و نیز آگاهانیده اند که هر نوعی از خوارق را سببی است که چون
بآن کسب تمسک نماید آن خوارق از وی صادر شود پاره از این قسم بطریق وجدان معلوم
شده و پاره بحدس چون باصحاب خوارق صحبت داشته شد و در قراین مختفیه تامل
بلیغ بکار آمد پس از جمله خوارق انکشاف حوادث مستقبله است و این بچند طریق باشد
الی ان قال و طریق اکتساب این قسم خرق آنست که این شخص بعد از آنکه نظر فی
از عجب نشانی شناخته باشد و در احسن احوال خود باشد نه جایع و نه شبعان و نه متفکر
و نه متشوش و ظاهر باشد **و دین ذنوب** نیز او را مزاحمت نکند پس متوجه گردد بجانب
حظیرة القدس و ملائکه عظام بجهد همت دگاهی گاهی انتظار کشف آن واقعه نیز مجال گذارد

از اینجا در زمانی اندک یا بسیار کند آن واقعه میسر شود و یکی از اسباب خوارق سریان قوت
واحده است در شخص اکبر و تفصیل این اجمال آنکه نزدیک ما محقق شد که عالم علوی و سفلی همه یک شخص است
نفس کلیه نفس اوست و جسد کلی که عبارت از عرش و ما تحت است جسد او و در جمیع احوال و اعراض
وی تدبیر وحدانی ملحوظ و محفوظ است مثل تدبیر تنمیه و تغذیه در جسد شخصی از نبات و حیوان باین
اعتبار بعضی اعضا را می محرک سبب بعضی می تواند شد بعد ازان چون امر منزل شد و باب
تدبیر مفتوح گشت معظم آن فواره وضع در ملا اعلی و ملا سافل جوشید و در حوادث موالید خصوصاً
افراد انسانی وحدتی دیگر نیز پیدا شد و درین قوتی از جانب اسفل صعود میکند بحظیرة القدس
می پیوندد و بنحوی از انحا تصرف می نماید و قوتی دیگر ازان حظیره نازل میشود و در عالم موالید
خصوصاً افراد انسانی تاثیر میفرماید و نفوس مغلوب و مقهور این قوت میشوند نه پنداری که حظیرة القدس
از بنی آدم بمسافت دور است یا بجهت علو و غیر آن واقع است بلکه تفاوت میان هر دو
بمرتبه و مکانت است و نسبت وی بما چون نسبت روح مجرد است بجسد ع چون جان اندر تن و
تن جان ندیده ؛ از ینجاست که چون اهل ارض بحیل عجیبه از طلسمات و غیر آن تمسک می
نمایند یا بوجهی از وجوه همت خود را بدان حظیره می رسانند در نظام عالم تاثیر میکنند و ازین قبیل
است همت گماشتن پس چون مردی قوی العزم که مناسبتی دارد بقوت متصرفه جبلیه
و کسبیه بکاری متوجه شود و این عزیمت بقلب حظیرة القدس برسد و آنجا بوجهی از وجوه
تاثیر کند لا محاله در عالم ناسوت بقدر قوت همت او اسباب منعقده اثر و سببی ظهور نماید
و از همین جاست تشکل ملائکه و جن و بعض نفوس مفارقه باشکال مختلفه پس چون این جماعت
مشتاق میشوند بشکلی از اشکال و خود را بجهد همت متشکل بآن شکل تصور می نمایند پس فتح میکنند
تصور ایشان بابی را از ابواب مثال بتوسط قوت مودعه در حظیرة القدس پس برکت

داده میشود دران تصور پس احیاناً صورتی متحقق میشود که حس مشترک مردمان مغلوب این هیئت
نفسانیه وی شده هست صورت مطلوبه را ادراک نمایند واحیاناً در عنصر اول که مشترک است
در عناصر اربعه واثار این عناصر فی الجمله قوی تر هست در روحانیت واین عناصر مثل هوا الیداند
نسبت بآن آن تصور منطبع شود پس نفسی از نفوس مقدسه که دران ساعت جار جلد از
جوارح تصرف مبدا اول افتاده بجهد همت متوجه بآن چیز شود صورت مطلوبه را اینجا تصور
نماید و قواے غیر متناهیه از مقام تدبیر و مقام مثال و مقام حظیرة القدس اینجا نزول
فرماید و انچه سبب حدوث صورتی گردد از غیر تاثیر عناصر دیگر از اسباب خوارق فیضان برکت
است و حقیقت برکت آنست که ملاء اعلی و ملاء سافل متوجه میشوند بسوی شخص برحمت
در حق وی دعا کنند و قوتی از نفوس ایشان بنفس آن شخص متصل گردد و دوی را در گیرد
در وی مندرج گردد جمعه این فقیر را آگاه نموده اند که بخت سببی هست از اسباب حوادث
و انانکه انکار بخت میکنند حقیقت آنرا نشناخته اند و نیز آگاه نموده اند که احیاناً اثار عجیبه که از
عرفا و اصحاب ارشاد صادر میشوند مبدء حقیقی آن بخت می باشند و ظاهر بینان این را ندانسته
و آن اثار را خوارق پندارند و اثار کمال ایشان شمرند و گاهی مبدء این اثار بخت بود ممزوج
بنسبت خاصه شان و در نبوت انبیا خوارق گفتن فی الجمله وجهی دارد باید دانست که
تا الحق زمانه در سیر است اند اد و تنبیر د خواتی همه ظاهر میشود لیکن تا نوبت مجوس بود این امور
بکواکب مستند میشدند و چون نوبت بحنفیان رسید بارواح کمل مستند شدند و بار دیگر
ارواح دیگر عنوان این سر آمدند و بالجمله بسیاری از آثار این نقطه نورانیه صادر میشوند و مردمان
مے پندارند که این خرق عادت هست و اثر کمال ایشان هست و فی الحقیقة یا محض از بخت است
یا اثر بخت و نسبت هر دو بعد ازان دران خوض کرده اصل آن هیئت سبب قریب

آن قوای ملکیہ یافت خصوصا قوتی کہ منبع آن شمس است و سبب ابتدای آن نسبت تامہ بمرکز عرش
است و شرح آن طولی دارد انتہی سلمتہا مختصرا و در انفاس العارفین در حال
والد خود نوشتہ اند میفرمودند بادشاہ اورنگزیب منصب ہدایت اللہ بیگ تغییر طرف
کردہ بود ازین سبب بسیار تنگدل و شکستہ خاطر شد بمن آمد و قلت مال و کثرت عیال
را تقریر کرد و الحاح از حد گذرانید تا آنکہ خاطر من بکلی متوجہ حال او گشت بخت ظاہر فرمودند
کہ این امر تقدیر مبرم شدہ است التجا و نیایش بسیار کردم و ہمت من بجدی متعلق شد
کہ اگر این کار حسب دلخواہ صورت نگیرد لباس صوفیان از خود برکشم و دیگر ہرگز آن وضع
میل نکنم در آنحال حضرت حق سبحانہ بمحض فضل و کرم دعای مرا مستجاب گردانیدہ تقدیر مبرم رد گردانید
کہ باوجود اینہمہ تصمیم سبب منصب در آنحال دانستم دعا کردم کہ بار خدایا اینقدر منصب
او را اول ہم بودہ است ثمرہ نیایش و الحاح من چہ باشد بسرعت در داد کہ اینقدر را اضافہ دادیم
علی الصباح او را بشارت دادیم بادشاہ بی سبب خارجی او را یاد کرد و گفت تقصیر مسلمانی
معاف کردیم و منصب و بحال داشتیم و اینقدر را اضافہ دادیم و حاسدانش ہرچند سعی کردند
بجای نرسید کاتب حروف گوید امثال این واقعات از اولیا بسیار روایت کردہ اند آنرا
آنچہ ہست کہ در کتاب فیوض الحرمین نوشتہ ایم میفرمودند ہدایت اللہ بیگ چند شتر
برای تجارت خرید گفتم یکی از آن خواہد مرد اما مرا اختیار دادہ اند ہر کرا خواہم برای
موت تعیین کنم پس ضعیف ترین آنہا را تعیین کردم بشرط آنکہ این را آخر ہمہ نگاہ دارید و ہمہ
بفروخت و این را نیز در آخر فروخت اما مشتری او را باز گردانید و در دست وی بمرد
در تفہیمات در حال خود نوشتہ اند مردی پیش من آمد و من و اہل مجلس حلوائی می خوردیم
قاسمی دیگر را نیز دادہ اینوقت در خاطر این مرد مرکوز شد کہ اگر این شخص آنچہ در دست تو

است بمن و بیقین کنم که وی از اولیاء الله است و از وی راه خدا استفاده کنم و بدیدم که
حضرت هادی بوی عنایت کرده است و حظیره وی از صورت و معنی آشکارا دیدم و
توجه عنایت هادی را نیز بوی با وجود این همه دلال کردم و خود را در کشیدم و این همه حلوا را
بیک لقمه بلع کردم حضرت هادی بمن مواخذه کرده مناقشه نمود و آن دلال را بر من زد

حتی انتهیت الی حقیقة عامة یستوی عندها الضلال
والهدایة فاستغفرت فغفر لی انتهی بلفظه الشریف

و هم در آن کتاب است متحقق شدم باسم حی مشاهده کردم این حقیقت متمثله را از حظیرة القدس
متوجه شد بسوی من تا که تنزل کند بر من پس داخل شد اولا در قوی فلکیه و اختیار کرد از آن
قوتی را که منسوب است بزهره پس فرود آمد بسوی من همراه گرفته آن قوت را پس زیادت کرد
در عمر یکه نوشته شده بود برای من در شکم مادر من چیزی که ظاهر شد زیادتی در
قوتیکه ودیعت نهاده شده بود در من از طرف زهره باز داخل شد ثانیا در ملاء اعلی و تنهای
شان پس فرود آمد بسوی من همراه گرفته آن تنها را پس زیادت کرد نیز چیزی بر مجموع
آن دو عمر و اید داین امر از عجیب صنع خدا برای من والحمد لله و نیز متحقق شدم باسم عزیز
همین طور پس مشاهده کردم این حقیقت متمثله را از حظیرة القدس متوجه شد بسوی من دو بار
یکبار از طرف زهره و یکبار از طرف ملاء اعلی پس دیدم در نفس خود زیادت عزت را دو چند آنچه
نوشته شده بود در شکم مادر من و سنین بسیاری از اسماء حسنی والحمد لله

انتهی مترجما ملخصا و هم در آن کتاب نوشته اند حدیث کرد مرا والد من رضی الله
عنه از حالت من قبل از آنکه ظاهر شدم در عالم فرمود که بودی در شکم مادر خرد که سوال
کردم امسکینه پس حکم کردم برای او به نیم نان پس گفتی و حال آنکه بودی تو جنین در شکم مادر

نیست کہ دادہ شود نیم نان کسیکہ سوال کند بنام خدا پس دادم نان تمام باو و حدیث کرد
مرا والد من و ہم اہلبیت من از جد ابوام من گفت کہ ہرگاہ پیدا شدی تو گرفتم ترا در کنار خود پس
زائد گردید نسبت من بجد او صاف و تراق گردید میگویم پس باید دانستہ شود اینجا کہ فرد کامل
وجودیست قبل موجود شدن ہمیکس بد برخبری مگر نفع دہد او را و برای فرد عجائب بیشمار
اند انتہی مترجماً و بعد ازان کتابت معلوم گردانید مرا رب من جل جلالہ کہ تحقیق
قیامت قریب آمد و مہدی مہیا گردید برای خروج و کمال منقطع شد بعد حائل طریقہ
متاخرہ و قریب است کہ برسد این وحی الطول اعمار بعد انکتابت پس اگر بگوئی کہ مید لستے
بوجدان کہ افلاک کے فنا خواہند شد گویم کہ آری میدانم این را اجمالاً و نمیدانم تفصیلاً
مثل کسیکہ می بیند خواب و فراموش میکند آنرا پس ہرگاہ کہ بہ بیند تعبیر را یاد میکند چیز را
کہ فراموش کردہ بالجملہ وقتیکہ فنا کردہ حسابیکہ توصل میکنند بآن اہل زمین در استدلالات
خویش و فنا گردد حسابیکہ در لعبت کردہ شدہ است در جملہ افلاک بیاید قیامت عظمی پس
فنا کردند و جمیع افلاک و عناصر اما این را خبر کن سے انکہ قریب است کہ بعد شدہ شدہ باچہار چند
از روز ماکہ اینست پس نخواہد بود انتظار آنجا مگر بغمام انتہی مترجماً ملخصاً
درینجا مناسب معلوم نمود شرح غمام و آن اینست کہ شاہ عبدالعزیز صاحب در تفسیر
اذا السماء انفطرت نوشتہ اند یعنی وقتیکہ آسمان ترقد و کفت ترفید نش در جای
دیگر چنان مذکور فرمودہ اند کہ جسمی شبیہ بغمام از زیر عرش آید نزول نماید و بسبب صدمہ
آن جسم آسمان پاش پاش شود و در حقیقت آن غمام صورت تجلی قہر الٰہی است کہ برای
تخریب این عالم متوجہ خواہد شد باب یازدہم دربیان اشغال و اذکار و اوراد و اعمال
اولیاء اللہ کہ طبقہ بعد طبقہ تعین آن نمودہ اند حضرت شاہ عبدالعزیز صاحب در تفسیر

واذکر اسم ربک نوشته اند یعنی ویاد کن نام پروردگار خود را بر سبیل دوام
در هر وقت و هر شغل و همراه هر عبادت خواه در اثنای آن خواه در اول و آخر آن خواه بزبان
خواه بقلب خواه بروح خواه بسر خواه بخفی خواه باخفی خواه بنفس خواه در روز خواه در شب ذکر
لسانی خواه بجهر باشد خواه بخفیه و نام پروردگار هم خواه اسم ذات باشد یا اسم اشاره که
هو هست یا اسمی از اسماء حسنی که او را مناسبت با نفس سالک و وقت و حال او بیشتر باشد
چنانچه از حضرت شیخ ابو النجیب سهروردی قدس سره منقول است که هرگاه طالب این راه
پیش ایشان می آمد اول او را یک اربعین یا دو اربعین امر میفرمودند و من بعد او را
بحضور خود نشانده نود و نه نام حسنی را بر وی میخواندند و نظر خود برابر چهره او میداشتند
اگر یکی از اسماء الهیه در اثری بر چهره و انزعاجی پیدا شد میفرمودند که فتح تو بر این اسم
خواهد شد و او را ذکر آن اسم تلقین می نمودند و اگر بهیچ یک ازین اسما اثر انزعاجی در چهره
و انزعاجی پیدا نشد میفرمودند که راه ابرار پیش گیر و بکار تجارت و زراعت و حرفت مشغول
باش که استعداد سلوک راه قرب و جذب نداری خواه اسم پروردگار محض تنها باشد یا در
ضمن تهلیل که نفی و اثبات هست یا در ضمن تسبیح و حمد و تکبیر و لاحول و دیگر اذکار مسنونه باشد
خواه کیفیت ذکر یک ضربی باشد یا دو ضربی فصاعداً خواه با حبس نفس خواه بی حبس نفس
خواه بدون برزخ و خواه با برزخ و خواه سه رکنی و خواه هفت رکنی و خواه با شرایط مقرره
که شد و مد و تحت و فوق و محاربه و مراقبه و محاسبه و مواعظه و تعظیم حرمت است
خواه بدون این شرایط الی غیر ذلک من الخصوصیات التی استنبطها
الماهرون من اهل الطرائق و تعیین احد الشقین ازین خصوصیات
مذکوره مفوض بصواب دید شیخ و مرشد است که بحسب حال هر چه را اصلح داند تلقین نماید

را بضمیر حقیقی بخصوص شخصی نقل و تحویل کند چنانچه در آیت دیگر فرموده اند فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون انتهی بلفظه شاه ولی الله صاحب در کتاب
همعات در حال آن پیغمبر نامیدند این کلمه چند است که از سحاب الهام بر قلب این شیفته منهام
نزول فرموده اند تا دستور باشد برادران ایمانی و برا در صراط مستقیم و چنان احساس میکنم
که مقصود از افاضه این مقدمات نه محض تکمیل این بنده است بلکه نفع عام در ملت مصطفویه
علی صاحبها الصلوة والتسلیمات نیز مقصود است ذلک من فضل الله
علینا وعلی الناس ولکن اکثر الناس لا یشکرون باید دانست که حق
سبحانه تعالی چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را برای مردمان مبعوث گردانید
و عنایتی در باب حفظ دین آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصروف ساخت چون دین محمدی را
ظهری است و بطنی لا محاله عنایت و مدد الهی در حفظ دین منقسوم شد بدو قسم و چون حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعالم علوی انتقال فرمود بموجب وعده حفظ در دوران آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ظاهر شد بقدر استعداد جمله دین پس فرقه بحسب استعداد ازلی
مرکز عنایت الهی گشتند بنسبت حفظ ظاهر شرع و آن فرقه فقها و محدثان و غزاة و قاریان
اند و فرقه دیگر بحسب استعداد ازلی مرکز عنایت الهی گشتند بنسبت باطن دین که احسانست
با این فرقه در هر قرنی مرجع اہل زمان باشند و ایشان را بکیفیت تحصیل انوار طاعات
و وجدان حلاوت در آنها و تحقق باخلاق فاضله و احوال حسنه ارشاد کنند بالجمله در هر
قرنی فردی پیدا میشود از اولیاء الله که عنایت حضرت حق بحسب اقامت و اشاعت
باطن دین صحیح آن که احسان است فرد می ظهور میفرمایند و اینکار از دست وی انجام
میدهند چون این معنی در ولی از اولیاء الله ظاهر شود و از اجتماع طالبان بر وی

جریان دمی در مقتضیات این مقام از ترتیب و تعین اشغال و اوراد و غیر آن خانواده
پیدا میشود و مردمان دران خانواده سلوک میکنند و زود بمطلب می رسند بالجمله خانواده ها
بسیار اند و بسیار بوده اند و بسیار خواهند بود و آنچه بعضی گفته اند خانواده ها چهارده اند
چون زیدیان و عیاضیان و ادهمیان و هبیریان و چشتیان و صیدانیان و گازرونیان
حقیقت حال آنست که هر کسی بحسب فهم و ادراک خود سخنی گفته است و بعد از زمان
این خانواده های دیگر پیدا شدند چون جامیه و قادریه و اکبریه و سهروردیه و کبرویه و شطاریه
و خانواده خواجگان و خانواده معینیه که اصحاب طریقه چشتیه است در هند و نقشبندیه و
احراریه و قدوسیه منسوب بشیخ عبد القدوس گنگوهی و غوثیه منسوب بشیخ محمد غوث
گوالیاری و باقویه منسوب بخواجه محمد باقی و احمدیه منسوب بشیخ احمد سرهندی و آدمیه
منسوب بشیخ آدم بنوری و علائیه منسوب بامیر ابو العلی و غیر این خانوادها بسیار اند
بالجمله از منن حضرت حق سبحانه بر این ضعیف است که با جمیع خانواده های گذشته
یا اکثر آنها بحسب ظاهر و برابر ارتباط واقع شده چنانکه فی الجمله بیان آن در انفاس العارفین
کرده شد و ارتباط بعض خانوادها کسیکه مطلع بر احوال این جماعه باشد از کلام مذکور استنباط
تواند کرد چنانکه مداریه بواسطه شیخ حسام الدین مانکپوری که یکی از اصحاب شیخ بدیع الدین
مدار است و بحسب باطن از ارواح این جماعه فیضی مستمر در اوقات کثیره بر روح این عاجز
سیلان نموده تا نسبت هر فرقه جداگانه ادراک نمود این فقیر را آگاهانیده اند
تغیرات کلیه در طریق تصوف چهار اند در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و اصحاب تا قرون متعدده غالبا توجه اهل کمال بمقصد اولی بسوی ظاهر شرع بود
و مراتب دیگر مضمحل دران بودند پس احسان ایشان آن بود که صلاة و صوم و ذکر

و تلاوت و تسبیح و صدقه و جهاد کنند هیچکس از ایشان ساعتی بسر عجیب تفکری افتاد
و نسبت حضور را نتیجهای ملابست اذکار و اعمال نصب العین نساختند آری مضمون مناجات
و ذکر حلاوت مناجات می‌یافتند و در تلاوت منحظ میشدند و علی هذا القیاس هیچکس از ایشان
صعقه و وجد و حرق نمیکرد و شطح نگفت و از تجلی و استتار و مثل آن خبر نداد و رغبت ایشان
به بهشت بود و خوف ایشان از نار و کشف و خوارق عادات و سکر و غلبات از ایشان کم
ظاهر شد و آنچه ظاهر شد غالبا بطور اتفاقیات است نه مثل امور مقصوده که از سالکه خویش صادر
شوند و از قبیل استحضار آنچه در اصل ایمان بدان یقین آورده اند کما قال
قائلهم الطبیب لی مرضی و از سبب همت بمنامات و فراسات که عوام از اصل
آن منفک نیستند این بود غالب احوال این طبقه الا ما شاء الله تعالی و در زمان سید الطائفه
جنید و قبل از آن بقلیلی رنگی دیگر ناشی شد پس جماعه متوقف ماندند بر آنچه مذکور شد
و جماعه بعد اجتهادات بلیغه در ریاضات شاقه و انقطاع کلی از دنیا و اشتغال دایمی کیفیاتی
دیگر یافتند و آن توجه همت بالاصالة بسوی وی متوجه شدند و در تربیت آن افتادند
و مدتها بر تحیب مراقبه ماندند و احوال تجلی و استتار و انس و وحشت و دهشت و غیر آن ظهور کرد
و از آن احوال بنکات و اشارات تعبیر کردند و بسماع راغب شدند و صعقه و حرق و رقص
در ایشان پیدا شد و کلام بر خواطر و فراسات از ایشان پدید آمد از خلق بیرون رفتند
و بجبال و فیافی میگریختند و از ماکولات گیاه و اوراق اشجار اکتفا می‌نمودند
و از ملبوسات بمرقع و مکاید نفس و شیطان و غوائل دنیا می‌شناختند و با نفس محاسبه
میکردند و اخلاص ایشان آن بود که خدا را عبادت کنند نه بطمع جنت و خوف نار بلکه محبت
او و درین زمان توجه بوجه خاص که عبارتست از جمع نفس است بسوی حقیقة الحقائق

تا صبغة الله آن را درگیرد و قدم بر حدوث غالب آید خالص شود این بآن مخلوط شده و عکس
از ایشان شود که دیدن آن بعضی بوجهی نصب العین شده باشد که پیوسته از آن گوید بسوی
وی اشارت کند و در انجا راهی تعین نماید انوار طامات الست می بود و این کالبرق الخاطف
می آمد در زمان سلطان الطریقه شیخ ابو سعید ابی الخیر و شیخ ابو الحسن خرقانی صورتی
دیگر فا بعض شد پس تمامه متوقف ماندند بر اعمال خاصه بر احوال خاصة الخاصه را جذبه
دریافت که بسبب آن مهتدی می شدند بتوجه بوجه خاص و خرق حجب وجودیه تا ذاتی که قیوم اشیا
است و اضمحلال بدان و انصباغ بآن پس با اوراد و وظایف چندان مشغول نشدند
و مجاهدات و ریاضات شاقه و معرفت نکاه نفس و دنیا چندان اعتنا نکردند اعتنا کلی
ایشان بتکمیل این توجه بود و انهمه سبیلها را حجب نورانیه میگفتند و درین زمانه توحید
شهودی از توحید وجودی متمیز نبود بلکه غرض اصلی شان تحصیل کیفیت اضمحلال بود نه
تحقیق حقایق نفس الامریه علی ما هی علیه بعد از این در زمان شیخ اکبر محی الدین بن العربی
و قبل وی تعلیلی متسع شد ذهن شان و از کیفیات وجدانیه تفتیشیه در گذشته
بر تحقیق حقایق نفس الامریه علی ما هی علیه کمر بستند و تنزلات واجب را دریافتند و
وشناختند که مصادر اول کیست و طریق صدور چیست و علی هذا القیاس بالجمله این قوما
گرو اصل یکی اند در صورت شتی والله اعلم بما هو الهم چون هر یکی از ایشان از این
عالم انتقال کرد حالیکه بحمیه همت کسب کرده بود در نفس کلی مستقر ماند و نفس همه
ایشان آمیخته با حوض آب قابل الانطباع بشکل آفتاب حقیقت آمد و راهی را از مبدأ الفیاض
قریب گردانید و چون می که در ملوبات و مغلبات بهت همه از انوار شان پیدا شد
در رنگ آنکه ابر بر طوبت هوا در جو منتشر شود و بسبب وی هوای زمین دگرگون گردد

و رنگ ارغوانی برنرمین نمایش شود بالجمله این چهار راه را خدم الصدق ہست و در بلاد دیگر
و واجب آنست که کلام ہر طبقه را بر مناسب اذواق وے حمل کنند و یکی را بر مذاق دیگرے
فرود نیارند کسیکه با مشایخ این طریق صحبت داشته باشد یا رسایل و کتب این طایفه مطالعه
کرده شک ندارد که جمیع اصحاب و ارباب ارشاد و یا جمهور ایشان متفق اند به اصل طریقه گرچه
مختلف باشند در کیفیت اقامت آن و آن اصل منسوب است بسید الطایفه جنید بغدادی بسبب
آنکه متفق اکثر قواعد وے بوده است و در زمانه وی بوی نسبت درست میکردند بحقیقت
هر سلسله که هست بوسے راجع است بار خدایا مگر آنکه شخصی اویسی باشد و بحسب ظاهر
از جهت خرقه بغوسے منسوب گردد چنانکه شیخ بدیع الدین مدار والعدا علم پس ایشان
متفق اند بر آنکه نخست چیزیکه سالک را باید تصحیح عقاید است بنهج صحابه تابعین و سایر
سلف صالحین و اداے ارکان اسلام و اجتناب از کبایر و رد مظالم و سایر آنچه شریعت
غرا بیان فرموده است که اینهمه اصل کار است بغیر وی سلوک صحیح نباشد بعد ازین
مطلوب از سالک معمور داشتن اوقات است باذکار و تلاوت و صلوات و سایر نوافل
طاعات و اکتساب اخلاق محموده و اجتناب از ریا و سمعه و غیبت و مثل آن بعد ازین
این وضع مطلوب از سالک آنست که ذکر کند بطور اهل محبت و عشق نه بطور و نیت
افضل اذکار نزدیک جمهور اهل طریقه نفی و اثبات و اسم ذات است و آنرا شروط
آداب مقرر کرده اند و سر در تعیین همه آنها آنست که بسبب جمع خاطر و نفی خطرات
و بر خاستن گرمی محبت است پس نخست او را انتهاض فرصتے باید کرد بالجمله از جمیع
عوارض و شواغل نفسانیه و خارجیه فارغ باشد و در خلوتے رود و طهارت کامله از غسل
یا وضو و لبس ثیاب طاهره و غیر آن بجا آرد و دل خود را بوجهیکه تواند گرم کند یا درد کردن

موت یا بملاحظه حکایات عجب انگیز و استماع کلام واعظ یا نغمه و لحبیب و جز آن آنگاه بعد دو رکعت
مستقبل قبله بر وضع جلسه صلوات بنشیند و بزبان گوید لا اله الا الله کلمه لا از تحت
شروع کند اله در دماغ گوید الا الله را بتمام قوت بر دل ضرب کند و شد و مد بتمامت
کند و ملاحظه نفی محبت غیر حق بل وجود غیر حق در نظر دارد و با آنکه بر هیبت مرد و تواجد که ستر
دل خود را نتواند پوشید باشد و اگر اینحال بی تکلف بدست نیاید باید که ادعا آن حال
کند و بهر صفت خود را بآن کیفیت دهد و باید که بلند گفتن بعد ظهور وجد باشد هر چند گرمی ذوق
بیشتر صوت بلند تر و آواز و شدت ضرب زیاده تر اینجا چند نکته باید فهمید یکی آنکه جمهور اهل
طریقه متفق اند بر ارادهٔ راس ذکر و تنزیل آن بر دل هر غایت شد و مد و سبب آن است
که این کیفیت سبب انگیختن محبت است و سد خطرات دوم آنکه بعض اتباع سلسله علیه
نقشبندیه میگویند که حضرت خواجه از جهر منع میکردند حقیقت حال آنست که حضرت خواجگان
پیش از حضرت خواجه نقشبند جهر و خفیه هر دو میکردند بل جهر بر ایشان غالب بود در روز
دوشنبه و پنجشنبه بجمعیت تمام میکردند حضرت خواجه نقشبند بجهت آنکه ذکر جهر بدنسبت خفیه آن
مکروه است و ذکر خفیه اولی و اقوی دیدند آنرا اختیار کردند نزدیک ایشان تاثیر صحبت بغایت
قوی بود و آن کفایت میکرد از جهر اما در اکثر احیان و بحسب اکثر استعدادات جهر
چیز نافع تر از جهر نیست و تشکیک در این معنی مکابره است سیوم آنچه شارع
بدان امر فرمود و بران تحریص کرده دو چیز است یکی ذکر و دیگر فکر و مراد از ذکر زبان
است و جهر و خفیه که در حدیث مذکور میشود هر دو قسم زبانی اند و چون نقل شد بان از
ذکر زبانی نسبت گرانی و دشوار شد مشایخ ذکر قلبی را که مناسبت بهر دو جانب دارد
و کالبرزخ است کما لا یخفی استنباط کرده اند قال النبی صلی الله علیه وسلم

ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن رواه محمد
فی الموطا تعلیقا انتهی ملتقطاً مختصراً و هم دران کتاب در وجوه
علاج حدیث نفس که خطرات بی قصد در خاطر گذرند بشمر آمده دوم آنکه با رواح طیبه مشایخ
متوجه شود و برای ایشان فاتحه خواند یا بزیارت قبر ایشان رود و از انجا انجذاب در
یوزه کند و هم دران کتاب در بیان نسبت انوار طهارت فرموده اند حقیقت طهارت
منحصر نیست در غسل و وضو بلکه بسیار چیزها در حکم وضو و غسل هستند چنانکه صدقه دادن و زنگار
و بزرگان انجملی یاد کردن و کاری که نافع بعامه ناس باشد و ایشان بسبب وی دعا کنند
و خوشدل شوند بجا آوردن و در مواضع متبرکه و مساجد معظمه و مشاهد سلف صالح معتکف
شدن الی آخره در کتاب انتباه از عزیزی که اجازت آن از والد خود یافته اند می نویسند
دیگر آنست که صورت مرشد پیش خود تصور کرده بعده ذکر گوید الخ توفیق
نفحه الطرایق در حق ایشان نیست و برای نفی خواطر اثری تمام دارد بلکه حضرت
سلطان الموحدین برهان العاشقین حجة المتکلمین شیخ جلال الحق والشرع والدین
مخدوم مولانا قاضی خان یوسف ناصحی قدس سره العزیز چنین میفرمودند که صورت مرشد
که ظاهرا دیده میشود مشاهده حق سبحانه تعالی است در پرده آب و گل و اما صورت مرشد
که در خلوت نمودار میشود آن مشاهده حقیقتا الهی است بی پرده آب و گل که ان الله
خلق آدم علی صورة الرحمن من رانی فقد رای
الحق هدحق او درست شده ○ گر تجلی ذات خواهی صورت حق را ببین ؛
ذات حق را آشکارا اندرو خندان ببین ؛ و هم دران کتاب نقل کرده اند رساله شیخ
تاج الدین نوشته اند که والد بزرگوار آنرا بغایت می پسندیدند و طالبان را بهمان

اسلوب ارشاد میکردند از انست گفت شیخ ابو علی دقاق قدس سره شجره که از خود
می روید ثمرے نباشد برای او اگر باشد بی مزه و سنت الله جاری است برانکه از
سبب ضروریست پس چنانکه توالد و تناسل ظاهری بی مادر و پدر نمی باشد همچنان توالد
معنوی حصول آن بی مرشد متعذر است و در رساله مکیه گفته است کسیکه نیست شیخ برای
او پس شیطان شیخ اوست طریق وصول بخدا بر طریق سادات نقشبندیه بالخصوص صحبت
است یا ذکر یا مراقبه و طریق ذکر این سلسله آنست که ذکر کند کلمهٔ طیبه را بحبس دم
و رعایت عدد و طاق و کیفیت آن اینست که زبان را بچسپاند بکام و لب را بلب و دندان را
بدندان و حبس دم کند کلمهٔ لا را از ناف شروع کرده بدماغ رساند و اله بجانب کتف
ایمن الا الله بجانب یسار پس بزند آنرا بر قلب بزور که ظاهر شود اثر و گرمی
آن در تمام بدن و بگرداند محمد رسول الله را از جانب یسار بسوی یمین
یعنی یسار و در میان هر دو وقوف دارد نیز بر دل طریق ثالث طریق رابطه است
بشیخیکه رسیده است بمقام مشاهده و متحقق گردیده است بتجلیات ذاتیه و اگر از رسیدنے
بازمانے پس بهتر او راست که گرداند صورت شیخ را بر شانه راست خود و عینا
کشی از شانه خود تا دل خود امرے ممتد و بیاری شیخ را بران امر ممتد و بگرداند
آنرا در دل خود پس تحقیق شان اینست که امید است برائے تو باین شغل حضور
غیبت و فنا و مهم در آنست اگر بیابی وقت خود را مستمر گردد تفرقه بتو باز پس حاضر
کن در خیال خود صورت شیخ مربی خود را پس اینست ببرکت او تبدیل تفرقه
بجمعیت انتهی مترجما ملتقطا واضح باد شاه ولی الله صاحب
که اجازت نامهاے حدیث و سلوک وغیره بمردان نوشته داده و آنرا در

خود درج کرده اند حواله اشغال و اذکار بر این کتاب انتباه نموده اند چنانچه اجازت
نامه بنام حافظ عبد الرحمن که در تفهیمات مندرج در آن نوشته اند اجازت دادم
او را برائے تلقین اشغال از اہل طرق مشهوره پس گفتم که دست او مثل دست من است
چنانچه گفت در حق من والد من و پوشانیدم او را خرقه صوفیه وظیفه و نائب کردم
و رسانید طرق مشهوره و بعض اشغال و اذکار آن مذکور اند در کتاب انتباه و اجازت
دادم او را در تصریف بابات و اسماء حسنی و ادعیه مبارکه که تصریف کند بآن
از روی تلاوت و کتابت بحروف آن با وفاق آن چنانچه اجازت داد مرا
والد من و وصیت کردم او را بآنچه وصیت کرده بودند مرا مشایخ من از استقامت
بر احکام شرعیه و آداب صوفیه **انتهی ملخصًا مترجمًا** باب دوازدهم
در بیان اعمال و رقی ارباب کمال حضرت شاه ولی الله صاحب در کتاب انتباه می فرمایند
طریقه شطاریه را درین دیار همین یک جهت است جهت شیخ محمد غوث گوالیاری و
تحقیق پیش از شیخ محمد غوث گوالیاری چندان این طریقه شهرت نداشت
و اول کسیکه در هندوستان از وی جاری شد شیخ عبد الله شطاری است و اول
کسیکه این طریقه ابتدا کرد شیخ خدا قلی ماوراء النهری است بالجمله این فقیر
خرقه از دست شیخ ابو طاهر کردی پوشیده و ایشان بعمل آنچه در جواهر خمسه است اجازت
دادند عن ابیه الشیخ ابراهیم الکردی عن الشیخ احمد القشاشی عن الشیخ احمد الشناوی
عن السید صبغة الله عن الشیخ وجیه الدین علوی الگجراتی عن الشیخ محمد غوث
الگوالیاری و ایضا البسها الشیخ ابو طاهر عن الشیخ احمد النخلی بسنده الی آخره
و ایضا فقیر در سفر حج چون بلاهور رسید دستبوس شیخ محمد سعید لاهوری دریافت

ایشان اجازت وعاء سیفی داوند بل اجازت جمیع اعمال جواهر خمسه و سند خود
بیان کرده ایشان درین زمانه یکی از اعیان مشایخ طریقهٔ حسینیه و شطاریه بودند
و چون کسی را اجازت میداد ندا و را در دعوت رجعت نیشد رحمه الله تعالی
قال الشیخ المعز الثقة حاجی محمد سعید لاهوری
اخذت الطریقة الشطاریة واعمال الجواهر الخمسة
من السیفی وغیره عن الشیخ محمد اشرف لاهوری
عن الشیخ عبد الملک عن الشیخ بایزید الثانی عن الشیخ وجیه الدین الگجراتی عن الشیخ
محمد غوث الگوالیاری و در جواهر میفرمایند استمداد قوی سیارات در نفوس بشر
و انتساب بعض اشیا و اوقات ببعض سیارات پیش جمهور اهل وجدان مسلم است
لهذا در اعمال تسخیریه رعایت آن میکنند هر چند در شریعت نفی و اثبات برای آن
حاصل نشده و اصل در انتساب منسوبات بکواکب خویش حکم طبیعه کلیه است که او لا
مسلم گنجایش نیست و بالجمله باعتبار علوم وجدانیه شکی نماند در آنکه چون نفس کلیه
نفس جزئیه میشود صورت عالم در آن منتشر میگردد و اگر در خارج آن وقت شمس
در شرف خود بود اینجا نیز شمس در شرف خود است و اگر زهره در بیت خود است
اینجا زهره در بیت خود است تدبیر الهی با هر نفسی بقدر آنچه در وی منتشر است
معامله میکنند و هر معنی منطقه را مقابلی درست میسازند که حکم آن جاری گردند
شیر رنا که از نفس عارف فرو میریزد در نفوس خلق و بسبب اجتماع ایشان پیدا میشود
میگردد و لابد بر وفق کوکب منتشر آن عارف خواهد بود اگر شمس است غلبه و استیلا
و فرمان روایی مستتر است علم و شریعت و دانائی و شیخ الاسلام نمود و اگر زهره است

مودت و محبت و طهارت و اشارت خفیه بجانب غیب و اگر قربت توسط در میان صاحب امر
و در میان خلق و علی هذا القیاس معامله او با مردمان و کرامات و واقعات و علوم و معارف او چیزی
رنگها رنگین خواهد بود و این سخن بس دراز است مساعی بنی آدم در علم طلسم و اوفاق هم پر نور است
قصه کوتاه کنیم شیخ ابو الحسن شاذلی از جنود زهره نشئت او در سعادت زهره آفریده اند طهارت و لطافت
و بجانب غیب نظر سری پوشیده دیدن و بخلق ملائکه متصف بودن خلق جبلی شیخ بود و چون این دعا یعنی
حزب البحر از منبع غیب با و متوجه شد قوت زهره آن بهیاکل کلیه را تلقی نمود ها معه تامه و انواع فهم معانی
از کتاب الله و سنت رسول الله که با اهل الله مخصوص باشد و اینجا ظاهر شود و معنی بطون قرآن واضح گردد
سر کلام در تصوف او فهم فی کتاب الله اعطیه رجل مسلم و اینجا بظهور رسد وجوه بسیاری از کلمات
صوفیه در اشارت و اعتبارات قرآن عظیم بجز معنی منطوق و مفهوم که اهل لسان آن را اعتبار کنند و کتب
و رسائل برای آن مدون سازند معانی دیگر است که اهل الله آن را بکار برند و از آن از لفظی بمعنی
انتقال کنند که اهل علم ظاهر آن را ندانند و بحیرت درمانند یا بانکار برخیزند و فی الحقیقت دلالت انتقال است
از چیزی بچیزی بعلاقه و آن علاقه گاهی وضع باشد و گاهی طبع و گاهی عقل و گاهی مانند انتقال
از خاطری بخاطری در حدیث نفس باشد که از صورت ذهنی بنظیر آن انتقال کنیم یا بضد او را
یاد کنیم بالجمله ابواب کلیه بیان کنیم و غیر آن را بذهن سامع سپاریم از انجمله آنست که هر کلامی را حالتی است
که در نفس متکلم پیدا شده و حامل بر آن کلام گشته مثل حزن در نوح و نشاط در اشعار طرب
پس عارف آن کلام میشنود و از انجا انتقال میکند بان حالت و آن را بطن کلام مے نهد و از انجمله
آنست که عارف اسمی یا آیتی را تلاوت میکند و اکثار مے نماید پس حقیقت مثالیه از صلب
این اسم منجر شده و وقع آن بر نفس تلاوت کننده یا بر نفس کسیکه تلاوت به نسبت اوست عظیم
باشد از قبیل حال ملایم نفس و منافر آن جمالی گویند یا منافر آن و آن را جلالی گویند آن صورت منشانیه

صورتیکه از صلب اسم بواسطهٔ طبیعت عالم مثال جوشیده است عرفا بآن اعتبار کنند و آنرا یکی
از بطون اسم دانسته و آیت نهند از همین جا میگویم یا علی یا رحیم الخ داخل است در جمال تمسک بآن در دفع
قلق و خفقان نافع خواهد بود و آنچه داخل است در جلال از آیات و اذکار در قطع تعلقات قلب از اهل
و اولاد و اموال نافع مثل یا قاهر و البطش الشدید و شرط انقطاع بهره و طریق اکثار تلاوت و انتظار
دانستن آن صورت مثالیه که از صلب آن اسم می جوشد و از آنجمله است که اهل اعمال تصریف بعضی از
نواحی آیتی بدون ملاحظه سیاق و سباق و بدون نظر در شان نزول مضمونی فهم کنند و بنوعی
از تدبیرهای دعوت ملکیه مدبر ساخته بکار برند و از انجاست که نفس عارف حامل کیفیتی باشد
از توحید و انس و هیبت و مانند آن در آن حالت کلامی از قرآن یا حدیث بروی القا کنند از
میان آن کیفیت نفسانیه و ازین آیات یا حدیث خاطری متولد شود و از معارف و نکات آن مقام
و آنرا اعتبار گویند شبیه بآنکه سراینده قصه لیلی و مجنون می سراید و مستمع احوال اقبال و ادبار
محبوب خود با مرارت احوال فراق مستحضر میسازد و بآن انتقال میکند و او را وجدی و صعقی میگیرد
بحقیقت معادم فایضه از مبدء فیاض دو قسم اند یکی قسمی که بغیر سلسله جنبان خارجی بر وفق استعداد
نفس او نازل شده و قسمیکه آنرا فی الجمله سلسله جنبان از شنیدن آیتی یا حدیثی یا مثلی از امثال
سایره بوده است و هر دو فیضان از مبدء فیاض تعالی و تقدس است اینجا غلط کنند
و تصرفات فکر شبلی سر و پا را بمنزله اعتبارات شیخ ابن عربی میدانی زیرا که اصل در فیضان الهام
است و ذکر آن آیت بیان تقریب فیضان چنانچه گاهی صورت واقعه مخصوصیات را ذکر کنند فرقا
بینکه یکجا الهام ربانی کجا سامعه عاشق و در حقیقت دعوت ملکیه و اشارت اجمالی بشروط آن
و از اینجا دانسته شود سر بسیاری از اعمال تصریفیه و کیفیات و شروط آن که اهل اینها بآن تصریح
بالتصریح کرده اند دعوت نام حیله ایست که بسبب آن نظام عالم موافق شود با مراد دعوت کننده

واین تدبیر و حیله بطریق قهر و غلبه بر نظام عالم نمی باشد بلکه خود را و احوال خود را مناسب بیکر داند -
بمصلحت کلیه زیراکه اصل نظام عالم وابسته بتدبیر الٰهی است و معنی تدبیر موافق گردانیدن طبایع و خواص
صور نوعیه منبوثه در عالم است بخیر مطلق و آنرا فایده هست که بتمامها معرفت آن مقدور بشر نیست
ولیکن بحسب تجربه و الهام آنکه تا بعد نکته آن ادراک میکنند صاحب دعوت بعض اعمال و اذکار هیئت
مخصوصه میکند که آن هیئت مناسبت دارد بملایکه یا قوی افلاک پس تدبیر الٰهی بعد این التجا
و هیئت اقتضا می نماید که بروی فایض گرداند بعض منسوبات ملایکه یا قوی افلاک نیست
معنی دعوت علی العموم و معنی دعوت ملکیه علی وجه الخصوص آنست که داعی متشبه میشود بملایکه که غلبه
کرده اند بر ارض و سما تصرف کنند بوجهی از وجوه مشابهت و داعیه مراد در خاطر خود میگیرد بوجهیکه
مناسبت آید داعی ملکیه را و آن تشبیه را تقویت میکند باعمال بسیار که وجود آن بعینه در ملایکه
دانسته است یا وجود نظیر آن و آن داعیه را تقویت میکند بتلاوت اسما و آیات که بطریق تفاؤل
دلالت میکند بر نوع آن داعیه و بعض منسوبات آن کواکب که مراد داعی از منسوبات سعادت
اوست بکار میبرد و با اوقات اجابت که در شرع بطلب آن تحریص کرده اند مخصوص میگرداند
باین اعمال پس بسبب این مجموع عالم متاثر میشود بواسطه تدبیر الٰهی از آن داعیه چنانچه متاثر
میشود از دواعی ملایکه و رنگ آن داعیه الهاماً و احالةً در عالم خود میریزد همچنان رنگ داعیه این
داعی در عالم فرو میریزد پس گویند دعوت مستجاب شده و عالم را تسخیر و تصرف نمود ازین تقریر واضح شد
که ارکان دعوت ملکیه پنج اند تشبیه بملایکه و حمل داعیه در خاطر خود و تصمیم همت بمراد و دخول تلاوت
اسما و آیات مناسبه کردن و تلبس بهیئات منسوبه بسعادت آن کوکب نمودن و اختیار اوقات
اجابت و انتشار در حاشیت اعمال تصریفیه از اصحاب دعوت ملکیه منقول شده است مثل
ابو الحسن شاذلی در کتاب سر جلیل و مثل ابو العباس بونی در شمس المعارف همه مشحون و

معرفت برعایت این شروط پنجگانه اجتهاد در اختراع اعمال تصریفیه راه گشاده است
مانند استخراج الطبایع النجمیه از اوراد دین را این فقیر را معلوم شده است که در وقت طلوع صبح
صادق تا اسفار متقابل صبح نشستن و چشم را بآن نور دوختن با نور را اکثر گفتن تا هزار بار
کیفیت ملکیه یا قوت میدمد و احادیث بنقش ابیض نشاند والله اعلم و از جمله تلبس بهیأت کواکب
آنست که سدس بسعادت شمس منسوب است و ثمن بسعادت مشتری و خمس بسعادت زهره
و مثلث بسعادت قمر و طیب نباتی بسعادت زهره قریب است و خاک مقبرهاے قدیم
و بر طیور وحشے مثل کرکس بزحل نزدیک و خون خروس بجلو و سباع بمریخ منواخی تامعه تا آنکه
عشر در بعض خواص حزب البحر که این فقیر بنور توفیق دریافته و بیان طریق استعمال
آن بروجه کلی حکم حزب البحر در اکثر اعمال تصریفیه جاریست اما طریقه اش آنست که بنشاند فقیر
که مناسب حاجت باشد و شناختن این معنے بمشاهده صورت مثالیه که در خیال تلاوت
کننده از اکثار تلاوت آن متولد شود و معرفت مناسبت او بکواکب و منسوبات آن باشد
بعد از آن تقویت کند تا نزد این فقیر و را بتصور مراد خود در ضمن تلاوت آن تقریر و
الی آخره و باید میت اگر بعض موضع تنبیه کنم پس تا زمین معین است بر حفظ فهم و عدم
تاثر از وساوس و هواجس و طلب تفقه الغیب و کشف امر آینده و طلب انواع کرامات مثل
اشراف بر خواطر و مشی علی الماء و غیر آن در سبب تنا تا قدیر برای خراب دیار اهل فسق
از مقبره قدیمه خاکی بگیرد و سقفی سازد و بر یک جانب بنویسد شاهت الوجوه و عنت الوجوه
و قد خاب من حمل ظلما و بر جانب دیگر و لو نشاء لطمسنا الی یرجعون و در آن خانه اندازد
تامعه ثانی عشر در اسناد حزب البحر و اینجا متعین شود که غیر اسناد ظاهر است طریقه
دیگر است اهل الله را در امثال این امور شافهنی باجازة حزب البحر شیخنا ابوطاهر الی آن قال

و لهذا اسناد صحیح نیاید چه سعید الدنیا منقطع لیکن این فقیر را در حزب البحر اسنادی دیگر است و آن آنست
که اقامت کردند این فقیر را در مقام شیخ ابو الحسن شاذلی و بتجلی که قبله همت شیخ بود متوجه ساختند
و بنسبت شیخ متلبس گردانیدند و بمزاج شیخ بر آوردند و مقتضای آن تجلی و آن نسبت را بسوط
نمودند و حزب البحر را بمنزله کوزه ساختند برای مشاهده منقع اعلی پس یکدفعه علوم بسیاری ازین نوع
مشهود گشت و در وقت تحریر بر صحیفه محفوظ ماند بنگارش آمد معنی تسخیر نشاة از نشأت آنست
که از ملاء اعلی الهامات و اسالات برای کفایت این شخص و تمشیه مراد او در آن نشاة جاری شود
تا طبایع و خواص این نشاة با نفس داعی تنافی نکند مثلاً حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام اراده
داشتند که از قوم فرعون خلاص شوند احالات همت ملاء اعلی بادهای مخالف را در میان اجزای
دریا آورد تا هر ناحیه از دریا مانند طود عظیم در ایستاد و حضرت ابراهیم را در آتش افگندند همت ملاء
اعلی افاضه بادی شدید البرد از طبقه زمهریر بر آن بقعه زمین فرمود تا نار منطفی شد چند نوع از کرامات
مدار تسخیر ولی الا ما شاء الله منفک نشود و از انجمله نفقة الغیب است و از انجمله منامات صالحه و
کشف و اشراف بر خواطر و از انجمله ظهور تاثیر در دعای او و در اعمال تصریفیه او تا عالمی
بفیض نفس او مستفیع شوند اگر ظهور این ولی مقتضی است کرامات او را علانیه سازند تا عوام
آنرا ببینند و بشنوند و به تعظیم محل او معترف شوند با او محبت بهم رسانند و اگر ظهور مقتضی نشد
این کرامات میدهند اما عوام را بآن آشنا نکنند چون عالم بخواص اسما و آیات میخواهد که
کلمات جلالیه را تلاوت کند و صورت مثالیه آن کلمات مسخر سازد و او را لابد است که همچنین
آن از کلمات جمالیه تلاوت نماید تا نشود که نفس داعی از ان اثر پذیر گردد چنانکه تاثیر دعوه علیه
چنانچه در قصه حضرت صالح علی نبینا و علیه السلام مذکور است اصل در تعیین عدد و اوضاع
و هیات خاصه بعض مناسبات آنست که معد صفات ملکیه باشند یا موکد تاثیر این صورت

مثالیه با اختیار ساعات قریبه اجابت با استحضار روحانیت مثالیه که منبع آن تاثیرات است بخصوص سیما
وانرا بغرو رسیده اند یا بر پا و تعالی مثل ما این مخفی است نعایت طریق جسمی از اهل دعوت گفته اند
هر که خواهد که حزب البحر عامل شود اول ابتدا ادای نصاب با ذکر جلالی و جمالی و اعتکاف روز
چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه روزه دارد و هر روز بعد غسل بکند دوگانه بکند و هفت بار بخواند یا دوازده
ایام از اول ماه هر روز سی بار بخواند فقیر گوید عفی عنه این عدد را برای آن اعتبار کرده اند
که درجات شمس سیصد و شصت است در ضمن سی منقسم یا در ضمن دوازده بروج والله اعلم اینست
که از کتاب جوامع الالتفات نموده شد و در نظر اول متعلق بحث و در نظر ثانی بهم آنچه درج
آن مناسب نمود نوشته میشود معلوم باشد کلیات اسباب حدوث حقایق چهار است قوای عنصریه
و قوای فلکیه و هیئات مثالیه و ادعیه ملا اعلی و هر که ملحق باشد بایشان از افاضل بشر و هیئات
طلسم الهی و ما یتعلق بذالک قصه مختصر در بعض احیان نشیب تجربیات منحصر می شود در قبولها
دعاهای نفوس زکیه پس این جماعه بجهت همم خود مطلوبها را طلب کنند و حضرت مدیر بفیض
و بسط در همم ایشان تصرف میفرماید و عالم را استقلال طلب میگرداند قال الله تعالی ویستجیب
الذین امنوا وعملوا الصالحات ویزیدهم من فضله الهام حزب البحر
یکی از معجزات روحانیه شیخ ابو الحسن شاذلی است نه الهامی از جمله الهامات جزئیه الشیخ فی قومه
کالنبی فی امته مقصد در شرح کلمات حزب البحر از ترجمه تحت اللفظ و نکات شرعیه متعلق آن
و تفصیل آنچه این کلمات متضمن آنست بر وفق نزول بر در واقعه میشود هر چند الکم یک آیه
را بر محال بسیار نهد و نکات متعلق آن از علم اشارات و حقایق و تعیین محل خفی با اعتبار
اعمال تصریفیه نامبین شود که کدام کلمه صلاحیت کدام مطلب دارد والله اعلم بالصواب این فقیر
را معلوم شده است که آیة الله لطیف بعباده الایة بعادت مشتری شبیه تر است

وجابر انیز منکشف شده که آیه رفیع الدرجات الآیه بسعادت شمس نزدیک تر است و نیز
معلوم این فقیر گشته که ذو البطش الشدید فعال لما یرید بسعادت مریخ
مناسب تر هست انتهی الانتفاع من الهوامع در انتباه میفرمایند طریق ختم خواجگان چشتیه قدس الله
اسرارهم که از بعض اولاد شیخ نظام نارنولی رسیده آنست که چون مهمی پیش آید هر دومان وضو
کرده صف زده رو بقبله بنشینند اول ده مرتبه درود بخوانند بعد ازان سیصد و شصت بار
این دعا **لا ملجا ولا منجا من الله الا الیه** بخوانند پس ازان سیصد و شصت
مرتبه سوره الم نشرح خوانند پس ترباز دعا مذکور سیصد و شصت بار بخوانند پس ده مرتبه درود
خوانده ختم تمام کنند و بر قدری شیرینی فاتحه بنام خواجگان چشت عموما بخوانند و حاجت از
خدا تعالی سوال نمایند همین طور هر روز میخوانده باشند انشاء الله تعالی در ایام معدوده مقصود
بحصول انجامد انتهی و بعض اصحاب قادریه برای حصول مطالب مهمات ختم باینطور کنند
اول دو رکعت نفل میخوانند بعد ازان یکصد و یازده بار درود بعد ازان یکصد و یازده بار کلمه
تمجید و یکصد و یازده بار **شیئا لله یا شیخ عبد القادر جیلانی**
و یک مرتبه سوره یٰس بعد ازان اگر ختم کلان خوانند سوره الم نشرح یکهزار و یازده بار بخوانند
و اگر ختم خورد بخوانند یکصد و چهل و یکبار بخوانند در هر تقدیر درود یکصد و یازده بار خوانده تمام
میکنند و از خدا تعالی مطلب میخواهند والله اعلم در تفهیمات نوشته اند توجه سوی دریافت
امری قبل از وجود آن در خارج بر سه مرتبه است اول آنکه خالی کنی نفس خود را از هر علم
و بنشینی پیش خدا متاد منتظر برای آنکه بکشاید خدا درین واقعه پس هر گاه که رو دهد تمام
یعنی اگر چه در بیداری باشد پس ببین در دل خود پس هر چه یابی مثل یقین بدیهی پس حکم
بکن بآن که ثابت آن مگر الهام دوم آنکه بخوانی سوره شمس و واللیل و والتین هر هفت بار

و رغبت کنی بیجا او بتوا ب‌ه وباک فال دل اگر پس هر چه در خواب بینی بآن حکم کن سیوم
انکه پاک باشی پس غیبت کن در این واقعه و بکشا مصحف را و بشمار اسم ذات را در هر دو صحفه که
چند اند پس بگردان باعدد آن اوراق را و زیاده کن بر آن سه پس شمار کن سطور را بعدد اوراق
پس هر آیتی که بر آید مقابله کن آنرا بر واقعه خود و حکم کن بر آن پس اگر حاصل نشود علم یقینی
باشد ظن پس بیامیز با در و بار فال را پس هرگاه که متفق شوند بر امری پس حکم کن بآن انتهی
مترجم گوید بعد از آن کتاب تقسیمات نوشته اند مفتوح کرد خدا بر من اصول دعوت شیخ ابوالحسن
شاذلی و شیخ ابوالعباس بونی و غیر ایشان و مفتوح کرد بر من اصول بعض علوم غریبه مثل جفر و فال
بدانکه حکماء یونان و بابل قبل از مبعث آنحضرت صلی الله علیه وسلم زمان طویل مشغول بودند
بعلم سحر و طلسمات و بود برای ایشان درین فن قاعده ها که ذکر کرده اند در کتب خود و مرجع
کل آن ضوابط بسوی معرفت خواص و تاثیرات کواکب است در عالم متغیر و آنچه خاص باشد بهر کوکب
و اصل کل این اعمال آنست که در ابتدای این دوره حوادث صادر شدند از نفس قوای کواکب
پس طبیعت کلیه که مدبر کلیه بالکونست افاضه می نمود بر نفوس مستعده از بشر علوم را
که بر آیند ازین اصل پس هرگاه که دوره بضعف رسید پیدا شدند گروه حظیرة القدس فرشتگان
که مدبر طلسمات اند که نهاده شده و ران طلسمات قوای کواکب بلکه هست از روی تاثیر آن
طلسمات و مرتفع شدند ازین نفوسی که لاحق شدند بملایکه تا آنکه چون منسلخ گردید از انوار ایشان
پس هر برکه ودیعت هست در قلب شخص اکبر منقلب گردید بصورتی دیگر غیر آنچه سابق بود پس
تسخیر کرد نور خدا و تجلی او که قایم است آنجا این روحانیات را و آن روحانیات تسخیر کردند
روحانیات عالم ارض را که جنود مجنده اند هرگاه که الهام کرده شوند بکاری از جانب
فوقانی متوجه میشوند فوجها بسوی امر مطلوب پس برین حال واجب شد در جیر و حکمت الهی

کرا فاضه کند بر نفوس متعدده از بشر علومی را که بر آید ازین اصل پس الهام کرده شدند نفوسی
از بشر که متوجه شوند بسوی این نوع از علم و ازینجاست که متقربین بعد ابراهیم علیه السلام همیشه
ثابت میکنند ملایکه را و تصرف و انتشار ملایکه را در زمین و متوجه میشوند بسوی حظیرة القدس
و تحقیق مفتوح کرد الله تعالی بر شیخ ابوالحسن شاذلی و شیخ ابوالعباس بونی و غیر ایشان ازین حضرت
علمی را که حاصل آن نظر است در طلسمات اوایل و تغیر کردن آن بانچه مناسب است با انقلاب
اخیر و تجلی ثانی پس دور کردند از ان طلسمات چیزها را و باقی داشتند چیزها را و تبدیل کردند
چیزها را پس از انچه دور کردند آنرا توجه است بسوی نفس کواکب بقربانی و صیام و طواف و تصویر
صورت انسان و حیوانات در خواتیم و سایر انچه نهی کرد شرع از ان و باقی داشتند
ترک حیوانی و ترک منفرات که ندیدند دران نهی صریح و تبدیل کردند تنجیم و غیره به بخورات
و تلاوت اسما و آیات مناسبه با آن پس اول اصول ایشان داشتن آن نوامیس الهیه که عنایت
اولیا توجه است بسوی نور قایم در وسط حظیرة القدس فایز بر ملایکه حافظ تدبیر انبعاث
ملایکه در حوایج بشر و این اصلی است از اصول اعمال ایشان که بر آورده اند ازان اصل
بسیاری از اعمال باین طریق که اجتهاد کردند در قایم کردن صلوات و اعتکافات و ریاضات
و تلاوات اسما و آیات برای توجه بسوی حظیرة القدس و برای مایل گردانیدن قوة
حظیره بسوی حاجت مطلوبه و سزاوار نیست گمان کردن آنکه این اعمال منقول اند از نبی
صلی الله علیه و سلم و اصحاب او چنانکه عوام میکنند و لیکن الله تعالی ودیعت کرد در قلوب
شان ملکه و آفرید در دلهای شان نوریست که استنباط میکنند بآن هر چه اراده کنند
اصل دوم آنکه اختیار کردند اوقاتی را که غالب باشد دران اوقات روحانیت آن کواکب
که مطلوب منسوب است بآن و اراده کردند که ودیعت نهند قوی آن را در چیزی تا که بر داشته

شود ان چیز و دور کردند تصویر صورت ها را و بدل کردند مکان او نوشتن اسما و آیات
بر جو بر مخص آن کوکب دور کردند تختیم را و بدل کردند تلاوت اسما و آیات بر دور قسم
زمانند این ولاجن کردند بآن چیزی از توجه بسوی حظیرة القدس اصل سوم روایت
کردند از مشایخ پیشین خود ادعیه که الهام کرده شده بودند با توقف پیش آمدن مشکلی و
برکت آن ادعیه الله تعالی حل مشکل نموده بود و همچنان ادعیه که دیدند قوم مبتلی با مراض
و حاجات در منام و حکم کرده شدند در منام توسل بآن ادعیه پس برکت آن ادعیه الله تعالی
حل مشکل نمود جمع کردند این همه را در رسایل خود و تجربه کردند آنرا پس یافتند
چنانچه ذکر کرده شده بود اصل چهارم انیست که حکمای یونان و مغرب مطلع شدند
بر فن سیمیا و استعمال کردند آنرا در تصاریف خود و تحقیق سیمیا بر آنچه مفتوح کرد الله تعالی
بر من آنست که الله تعالی پیدا کرد در عطارد معنی که تفصیل اوست کل اعراض و جواهر از
هیات مثل شکل و عدد و وضع و حروف حاصله از تقطیع اصوات والحان حاصله از تالیف
نغمات و از خیالات و افکار حاصله از حرکت نفس و قوت عاقله آن پس هرگاه که تمام شدند
این نشات و متمیز گردید هر واحد از ان از دیگری بخواص و آثار خود و گردیدند مخصوص
شخصیه گردید تفصیل برای معنی مودعه که در عطارد و دیعت کرده شده بود پس و دیعت
کرد الله تعالی بحکمت خود در جنود عطارد جمیع آنچه تفصیل است برای نفس کلیه پس
بعض از ان مناسب است بشمس و بعض مناسب قمر و بعض مناسب کواکب متحیره و ثوابت
و بعض مناسب آدمیان و بعض مناسب حیوانات وحشیه و بعض مناسب حیوانات انسیه
و بعض مناسب ملوک و بعض مناسب فلاحین و بعض مناسب تجار و بعض مناسب علما و بعض مناسب
متعینان و بعض مناسب مزاج حار و بعض مناسب مزاج بارد و بعض مناسب جسمی لعم

وبعض مناسبت صفرا او به وبعض مناسب اوجاع واورام وبعض مناسب نشاط وسرور وعلی هذا القیاس
حروف وهیات قیام وقعود واضطجاع وانحنا وغیر آنها وعطارد اکثر کواکب است در جنود
ملایکه چراکه در عطارد قوت هوائیه است وملایکه سفلیه از هوا پیدا میشوند پس الله تعالی بحکمت
خود پیدا کرد ملایکه راکه الهام کرده شدند اینکه خدمت کنند اعداد وحروف واوضاع واشکال
ومثل آنرا پس این گروه خادمان حروف واعداد الهام کرده میشوند اینکه سعی کنند در جاری
کردن آثار ان حروف واعداد در عالم چنانکه برای مشتری جذبیست که سعی میکنند در
جاری کردن آثار صورت نوعیه در عالم پس مطلع شدند بعض حکما بر خواص حروف واعداد
واشکال وملایکه خادمه آن پس استنباط کردند سیمیا را وآن تصریفاست در عالم بواسطه
این خواص پس آمدند شیخ ابو الحسن وشیخ ابو العباس ومثل شان پس مطلع شدند بر بعض
آنچه مطلع شده بودند بر آن حکما قبل از ایشان وگفتند ببعض آنچه گفته بودند حکما که میافتند
او را مخالف شرع بمخالفت نامه واز باب تصریف در عالم است بخواص اوضاع آنچه گفته
میشود که صاحب قولنج وقتیکه بیدار کند سگ خوابیده را در حیز انداو را وبول کند
در مکان او پس قولنج انتقال میکند بسوی سگ وآن شخص صحیح میگردد از مرض واز آنجمله
اینکه مطلع شدند بر بعض ساعت که منتشر میشود در ان روحانیت در عالم ارضی مثل لیلة البراة
ولیلة القدر یا باشاره از صاحب شرع علیه الصلوة والتسلیمات یا بدیدن انوار ومکاشفات
در ان ساعت پس حکم کردند اصحاب خود را بانفعال از ان انوار وتمکین آن از نفوس
خود کما ینبغی باز متوجه گردانیدن آن بسوی مقصود بواسطه توجه نفوس شان که بر انداز
انوار ومنفعل اند از ان رنگین اند برنگ آن پس این اصلی است که بر آورده اند بر آن
بسیاری از دعوات واختیار کردند در تمکین انوار از نفوس خود تلبس بطهارات وصدقات

وصلوات وحلول بمساجد معظم و بزرگ باجتماعات مسلمین با تفریغ بال وتحقیق حال اختیار کردند
در متوجه گردانیدن آن بسوی مراد ذکر الله باسم مناسب حاجت مطلوبه وکتابت اسماء با
مناسبه در احسن کاغذ باحسن مداد باحسن وضع یا خواندن آن بر بعض اشربه واطعمه ملازم حاجت
مطلوبه یا دم کردن آن بر خیوط وگره دادن بر آن هر گاه که دم کند ومثل آن اصل ششم
اینکه اکثر ملائکه سفلیه منفعل میشوند از نفوس بشر وقتیکه باشند نفوس بشر صاحب همت
وعزیمت قویه با تلبس بچیزی از طهارات وعبادات پس اول جبلت است که مجبول باشد
انسان بر همت ماضیه وعزم نافذ وتسخیر جمیع آنکه گرد اواست از ملائکه ونحو هم ودویم آنکه
چیزی است که قوی کند این جبلت را وبپوشاند ورا انوار وبرکات وسوم تاثیر در
نفوس ملائکه مصادمت قویه دمی باشد این یگر بقسم دمی باشد قسم مگر بچیزی که صاحب
دعوت اسم اعظم وادفره واکثر در فضل از آن چیز در نفس خود بیابد پس هر گاه که قسم داد
منام این شی ومبالغه کرد در قسم دادن وعزیمت بنا کذکشت باز خواند ملائکه را باین قسم
والزام کرد بر ایشان پس ملائکه قادر نمیشوند اینکه ترک کنند آن داعی را متحد دل پس اعلم
وادرع تا قسم بیدهد باسما وصفات وآیات وفعال وانوار ظاهره در شعایر حق ومانند
آن وازآنها است کسیکه قسم بیدهد بکواکب وارواح اولیا وانبیا واین اصلی است
کبیر بر آورده اند بر آن بسیاری از دعوات وجاهل یا مران میخوانند دعوت را خالی
پس تاثیر نمیکند ونسبت سزاوار مگر اینکه قصد کند بدعوت خواندن ملائکه والزام بر اوشان
واینکه بگوید ای ارواح بکنید چنین بکنید چنین قسم بکسیکه او چنین است وچنین است اعتقاد
کننده اینکه ملائکه عصیان نخواهند کرد دعوت وخواندن او را پس نسبت سرگردد
عزیمت وبودند اهل جاهلیة که قسم میدادند بر جن بسید وادی پس نهی کرد شارع

دل گردانید . ازان باستعاذه بالله بالفاظ بالغه و اعتصام والله اعلم اصل بنای اینکه
قصد کردند اسمی چنین بعض این اصول بعض تا که اثر و قوت زاید باشد و خلط کردند بعض خواص
طبیعیه بعض خواص اسمائیه چنانکه حکم کردند در بعض اعمال بتلاوت اسما و آیات بر اثر به
دقایق و خلط کردند خواص اسمائیه را بخواص اوفاق چنانچه امر کردند در اعمال محبت که کرده
شود بر بقیه شمعی که روشن کرده شده باشد میان زن و مرد شب زفاف و در اعمال عداوت
بر خاک قبور منهدم و خانه خراب و فتیکه فهمیدی این اصول هفتگانه را قیاس کردی
نظیر را بر نظیر و جاری کردی حکم عمومات در جزئیات توقف نخواهی کرد در فهم هر چیزی
از اعمال که ذکر کرده اند از شیخ ابو الحسن شاذلی و ابو العباس بونی و مثل شان و خواهی
حق صریح پس نیست کسی تاثیر کننده در چیزی مگر بواسطه طبعه کلیه بداند این را یا نداند و
نیست تصریف در عالم بهر وجه که باشد از اسباب ظاهره یا خفیه یا الحاح بر تجلی قایم وسط
حظیرة القدس مگر بموافقت طبیعت کلیه و بهم رسانیدن نوع از ازدواج در صورت عالم
اثر و نتایج پیدا شود و آنچه اراده کرده است از حادثه برای همین میگوییم که خرق عادت
مستمره است و بدانکه کل این اعمال قالب اند و روح آن همت داعی است و صفت جذب برای
ملایکه و کسیکه اکتفا کند بر قالب بدون ارواح مانند کسی است که شنید از صادقی که شجاع
ممکن است که مقاتله کند بسیف و عصا پس گمان کند که سیف تنها و عصا تنها کفایت میکند
در دفع دشمن و قید شجاعت و قوت را مهمل گذارد و انتهی ملتقطاً مترجماً مولوی رفیع الدین
صاحب در آخر شرح جهل کاف نوشته اند رسیده است مرا که تحقیق هر که ترک کند حیوانات
و منبتات را روز سه شنبه ابتدا کند از نصف چهار شنبه بعد غسل و تحیة الوضو پس
بگوید یا جبرائیل بحق کاف اجب و اسمع و اطع و سخر لی فی قضاء حاجتی و حصول امر و

بالمهمله و لام ث والف بين قلوبنا و بين قلوب الامة بحق كناك داري عالم الارواح
في هذه الساعة سريعا كفاك ربك الى آخره تمام كند آنرا دو هزار بار و بخوانند اين دعا
سه هزار چند و ختم كنند بران در روزه واز دو هفت شب بداومت كنند با كثرت سكوت و حزن ليست
و توجه بنجا و درا شكستن تا سر او باشرات آن چه بسيار عجب العجائب باذن الله شاه عبد العزيز
صاحب در تفسير در خواص سوره بقره نوشته اند و از خواص مجربه اين سوره است که هنگام درزحم
بر آمدن آبله اطفال كه آنرا چيچك خوانند وقت صبح تا قبل ناشكسته اين سوره را بتجويد در نزد
بحضور طفلي كه خواهند خوانده دم كنند و طفل هم ناشتا ناشكسته باشد بفضل الهي آن آبله اطفال را
در آن سال چيچك نه بر آيد و اگر بر آيد سهل و آسان گردد و آسيبي بوي نرسد ليكن شرط آنست
كه وقت شروع قراءت آن دو نيم پاؤ برنج با شكر و جغرات بقدر حاجت شخصي در همان مجلس
بخور زدن دهند و آن شخص بحضور قاري و طفل بخورد و انهي بلفظه

باب سیزدهم

در بيان عرس و مولد و مجلس محرم و غيرها بدانكه حضرت شاه عبد العزيز صاحب قدس سره
در جواب اعتراضات مولوي عبد الحكيم پنجابي كه در رساله زبدة النصائح مطبوعه لكهنو هم
موجود اند رقم فرموده اند قوله عرس بزرگان خود بر خود مثل فرض دانسته سال بسال بر مقبره
اجتماع كرده طعام و شيريني در انجا تقسيم نموده مقابر را وثنا بعيد ميكنند اه اين طعن مبني است
بر جهل باحوال مطعون عليه زيرا كه غير از فرائض شرعيه مقرره هيچكس فرض نمي داند
آري زيارت و تبرك بقبور صالحين و امداد ايشان بامداد ثواب و تلاوت قرآن و دعاء
خير و تقسيم طعام و شيريني مستحسن و خوب است باجماع علما و تعيين روز عرس براي آنست
كه آن روز مذكر انتقال ايشان مي باشد از دار العمل بدار الثواب والا هر روز كه اين عمل
واقع شود موجب فلاح و نجات است و خلف را لازم است كه سلف خود را باين

نوع بر وا سا نیدن نماید چنانچه در احادیث مذکور است کہ در اصل صدقہ بدعوت له

و تلاوت قران و اہدای ثواب را عبادت قرار دادن مبنی بر کمال بلادت و از افراط

جہل است آری اگر کسی سجدہ و طواف و دعا نحو یا فلان افعل کذا بعمل آرد البتہ مشابہت

بعبدۃ الاوثان کردہ باشد و چون چنین نیست پس چرا محل طعن باشد و در در منثور سیوطی

مرقوم است و اخرج ابن المنذر و ابن مردویہ عن انس رض ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

کان یاتی احدا کل عام فاذا القوہ الشعب سلم علی قبور الشہدا

فقال سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و اخرج ابن جریر

عن محمد بن ابراہیم قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم

یاتی قبور الشہداء علی راس کل حول فیقول سلام علیکم بما صبرتم

فنعم عقبی الدار و ابو بکر و عمر و عثمان انتہی و فی التفسیر

الکبیر عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان کان یاتی

قبور الشہداء راس کل حول فیقول سلام علیکم بما صبرتم

نعم عقبی الدار و الخلفاء الاربعۃ ھکذا یفعلون انتہی اینست

عبارت حضرت شاہ عبد العزیز صاحب قدس سرہ بالفاظہا و در دیباچہ تفسیر عزیزی

مرقوم است برای ایضاح معانی سورۂ فاتحہ و دو سی پارہ اخرین از حضرت قران مجید

نفعنا اللہ بایاتہ فی الدنیا والآخرۃ کہ اکثر مسلمین در صلوات خمسہ و جمعہ

و جماعات و محاضر ارواح مقدسہ انبیا و اولیا و زیارت قبور صلحا و عرفا بتلاوت این سورہ

تشرف و استسعاد می نمایند انتہی بلفظ الشریف لفظ محاضر ارواح مقدسہ انبیا

و اولیا را باید فہمید در خط حضرت شاہ عبد العزیز صاحب بنام علی محمد خان صاحب

مرحوم پس مراد ما و مرقوم در تمام سال دو مجلس در خانه فقیر منعقد میشود مجلس ذکر وفات
شریف و مجلس ذکر شهادت حسنین اول که مردم روز عاشورا یا یک دو روز پیشتر
ازین قریب چهار صد یا پانصد کس بلکه گاهی قریب هزار کس فراهم می آیند و درود
میخوانند بعد ازانکه فقیر می آید و می نشیند ذکر فضائل حسنین که در حدیث شریف وارد
شده در بیان می آید و آنچه در احادیث اخبار شهادت این بزرگواران و تفصیل بعض
حالات و بد مآلی قاتلان ایشان وارد شده نیز مذکور می شود و باین تقریب بعضی مراثی
که بر جناب ایشان گذشته از روی احادیث معتبره بیان کرده میشود و درین ضمن
بعضی مرثیه ها که از مردم و غیره یعنی جن و پری حضرت ام سلمه رض و دیگر صحابه شنیده
اند نیز مذکور میگردد و خوابهای متوحش که حضرت ابن عباس و دیگر صحابه دیده اند
و دلالت بر فرط اندوه و حزن روح مبارک جناب رسالت مآب میکنند مذکور میشود
و بعد ازان ختم قرآن و پنج آیه خوانده بر ما حضر فاتحه نموده می آید و درین بین اگر
شخصی خوش الحانی سلام میخواند یا مرثیه مشروع شروع میکند این هم اتفاق می شود
ظاهر است که درین ها بین اکثر حضار مجلس را و این فقیر را هم رقت و بکا لاحق میشود
اینست قدر یکه بعمل می آید پس اگر این چیزها نزد فقیر بهمین وضع که مذکور شد جائز
نمی بود اقدام بران اصلاً نمیکرد و بعد ازان آنچه امور نامشروع است حاجت
بیان ندارد و زیاده بجز توفیق حسنات چه برنگارد شعر از امام شافعی شعر

لو کان رفضاً حب آل محمد ؛ فلیشهد الثقلان انی رافضی

انتهی بلفظه الشریف جواب استفتا از حضرت مولوی رفیع الدین صاحب قدس سره
زنان اگرچه سوال غیر قارست اما آنچه با آن تقدیر کرده میشود زمانی از شب و روز

وماه وسال اینها را شرعًا وعرفًا دوره مقرر است چون یک دوره تمام میشود و باز از سر شروع
میشود و بهمین حساب رمضان شهر صوم و ذوالحجه شهر حج و همچنین شهور دیگر در دوره حکم اتحاد
با نظیر او داده میشود چنانکه در حدیث است که یهود عرض کردند در حضور جناب نبوت که حق تعالی
بنجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون درین روز کرده است برای شکرانه روزه میگیریم
جناب نبوت صلی الله علیه السلام فرمودند انا احق من تبع موسی فصام یوم عاشورا
وامر الناس بصیامه و نیز حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بلال را وصیت کردند بصوم
روز دوشنبه فرمودند فیه ولدت وفیه انزل علی وفیه هاجرت وفیه
اموت بنابراین یاد کردن آن تاریخ و آن ماه رسم مردم افتاده لیکن چون مردمان
ازین جهان بمحافظت این رسم گذشته اند ایشان را انتظار بسوی ولد یا کسی از اقارب
خود می باشد رفع انتظار آن فایده ایست معتدبه و بمعاملات مکاشفه دریافت شده
که درچنین روز اجتماع ارواح دوستان در عالم برزخ هم میشود پس مداد و بدعا و ختم و طعام
بدعتی مباح است و وجه قبح ندارد الی اخره حضرت شاه ولی الله صاحب قدس سره در کتاب
انفاس العارفین در واقعات والد ماجد خود ارقام فرموده اند میفرمودند در ایام وفات
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم چیزی فتوح نشد که نیاز آنحضرت طعامی پخته
شود قدری نخود بریان و قند سیاه نیاز کردم شبی در واقعه دیدم که انواع طعام بحضور
آنحضرت عرضه میدارند و دران میان آن نخود و قند نیز معروض شد بنهایت
ابتهاج و بشاشت اقبال میفرمودند و آنرا طلبیدند و چیزی ازان تناول کردند
و باقی در اصحاب قسمت کردند کاتب حروف گوید که مثل این قصه از بزرگان دیگر
نیز روایت کرده اند اما این قصه حضرت ایشان است بلی اشتباه عجیب است که تولد

شده باشد انتهی بلفظه الشریف و نیز در کتاب بیت حضرت ایشان مذکور است بوده
روز عرس یکی از بزرگان انجا رسید قوالان سرود بنیاد کردند بعد ساعتی فرمودند که حضرت
شیخ ابو الفتح ظاهر شده در رقص میکنند و یک بیت که شمهٔ ازین معنی در اهل مجلس سرایت
کند لمحه نگذشته بود که حال اهل مجلس متغیر شده و امر و هوی عجیب بهم رسانید انتهی و در فیوض الحرمین
میفرماید بودم در مکه معظمه در مولد نبی صلی الله علیه وسلم یوم ولادت آنحضرت صلعم
و مردمان درود میخواندند و ذکر میکردند ارهاصاتی را که ظاهر شدند در یوم ولادت شان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم قبل بعثت پس دیدم انواری را که تابیدند دفعة واحدة نمیگویم
که دیدم آنرا ببصر جسد و نمیگویم که دیدم آنرا ببصر روح فقط خداوند چگونه بود امر در میان آن
و این پس تامل کردم در این انوار پس یافتم آن انوار را از طرف ملائکه که موکل می باشند
بامثال این مکانات و امثال این مجالس و دیدم انوار ملائکه را مخالط بانوار رحمت انتهی مترجما
حضرت شاه عبد العزیز صاحب در تفسیر سوره انشقاق بعد آیه والقمر اذا اتسق الخ
فرموده اند اول حالتی که بمجرد جدا شدن روح از بدن خواهد شد که فی الجمله از حیات سابقه
و الفت تعلق بدان و دیگر معروفات از انها بحس خود باقی است و آنوقت گویا روح
در میان زندگانی دنیا و استغراق عالم قبر که چیزی ازین طرف و چیزی از آنطرف
وارد بعینه مثال وقت بقای شفق است هنوز تصرفات مخلوقات و آمد و شد آنجا
منقطع نگردیده و جانداران همه بیدار و حواس متحرک و در تقاضای اعمال بوده
مشغول درین حالت حالت انکشاف و جذب برخی از تنگیها و بیهایست و مدد زندگان
بمردگان درین حالت زودتر می رسد و مردگان منتظر لحوق ازین طرف می باشند
و جهان گمان می برند که هنوز زنده ایم و لهذا در حدیث شریف در احوال قبر وارد شده

که مرد مسلمان در انجا میگوید دعونی اصلی یعنی بگذارید مرا تا نماز بخوانم و نیز وارد است
که مرده دران حالت مانند غریقی است که انتظار رزبا درسی می برد و صدقات و ادعیه و فاتحه
درین وقت بسیار بکار آدمی آید و ازینجاست که طوائف بنی آدم تا یکسال علی الخصوص
یا یک چله بعد موت درین نوع امداد کوشش تمام مینمایند و روح مرده نیز در قرب سه ماه
درخواب و عالم تمثل ملاقات بزرگان میکند و ما فی الضمیر خود را اظهار می نماید انتهی حضرت شاه
ولی الله صاحب قدس سره در همعات در حال نسبت اویسیه میفرمایند دیگر طبقه ارواح
مشائخ صوفیه جملتًا یا فردًا فردًا و صاحب این نسبت را لابد به نسبت آن ارواح محبت
و عشق حاصل میشود و فنا فی المشائخ دست دهد و این سر در جمیع احوال وی داخل شود
در رنگ آنکه آب در بیخ نهانی میریزند و تازگی آن در هر شاخ و برگ و گل و میوه سرایت
میکند و در هر کسے حالی دیگر و واقعه دیگر ظاهر میشود و ازینجاست حفظ اعراس مشائخ
و مواظبت زیارت قبور ایشان و التزام فاتحه خواندن و صدقه دادن برای ایشان
الی ان قال و از ثمرات این نسبت رویت آن جماعت در منام و فائده از ایشان یافتن
و در مهالک و مضایق صورت آن جماعت پدید آمدن و حل مشکل وی بآن صورت منسوب
شدن و آنچه بدان ماند و در انفاس العارفین ارقام فرموده اند در ذکر حضرت خواجه
خورد از والد خود خواجه گاهی عرس خواجه بزرگ خواجه محمد باقی میکردند بارها دیده ام
کسے پیش ایشان مے آید و میگوید برنج بر ذمه من دیگری میگوید گوشت بر ذمه
من دیگری میگوید فلان فلان را من میارم و علیٰ هذا القیاس و خواجه را در میان
هیچ تکلیف نبود و در همان کتاب در ذکر شیخ محمد جد اعلام خود نوشته اند
عبد الهادی نام مردی منکر سماع و وجد در خانقاه ایشان نزول کرد ایشان

اتفاقاً روزی در مجلس سماع مدعو شدند اثنا ذراه بوجه طبیعت بادی زمودند گاهی وجد
کرده گفت هزموده میخواهی که وجد کنی استدعا کرد وقت سماع سوی وی نظر کردند
و در وی تصرفی نمودند حرکات مستانه از وی ظاهر شدن گرفت و ساعت بساعت
زیاده میشد و در روز همچنان بیخود ماند

باب چهاردهم در بیان نذر و نیاز و فاتحه بزرگان

حضرت شاه عبدالعزیز صاحب قدس سره در عقیده ششم از بحث امامت
در تحفه اثنا عشریه میفرمایند معنی امامت که در اولاد حضرت امیر باقی ماند و یکی
مر دیگری را وصی آن میساخت همین قطبیت ارشاد و منبعیت فیض ولایت بود و لهذا
التزام این امر بر کافه خلایق از ائمه اطهار مروی نشده بلکه یاران چیده و مفتاحیان
برگزیده خود را باین منصب مشرف میساختند و هر یکی را بقدر استعداد او باین دولت
می نواختند این فرقه بی فهم این همه اشارات ایشان را بر ریاست عامه و استحقاق
تصرف در امور ملک و مال فرود آورده در ورطه ضلالت افتادند و نیز از بینست که حضرت
امیر و ذریه طاهره او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور
تکوینیه را بایشان وابسته میدانند و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رائج
و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله همین معامله است و نام شیخین را درین مقدمات
کسی بر زبان نمی آرد و در فاتحه و درود و نذر و منت عرس و مجلس کسی شریک نمیکند
و امور تکوینیه را وابسته بایشان نمیدانند گو معتقد کمال و فضیلت ایشان باشند بر مثال
انبیا مثل حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی زیرا که کمال ایشان مثل
کمال انبیا مبنی بر کثرت و تفصیل و مغایرت است و کمالات اولیا همه ناشی از وحدت
و جمع و جلبیت اند پس اولیا را مرات ملاحظه فعل الهی بلکه صوات افعال او تعالے میشوانند

اگر و دا انبیاء و اولیاء ایشان کمالات شان را بجز از علاقه عبدیت و رسالت و جارحه علاقه دیگر و فهم
مردم حاصل نیست و باین جهة آنها را اثرات ملاحظه او تعالی نمی توانند کرد انتهی حضرت شاه
ولی الله صاحب قدس سره در انفاس العارفین در حال والد خود می نویسند نیز مودند در ایام
وفات حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم چیزی فتوح نشد که نیاز آنحضرت طعامی پخته شود
نذری نخود بریان . و قند سیاه نیاز کردم الی آخره الضافیه این فقیر از یاران
که حاضر این واقعه بودند شنیده است که حضرت ایشان در قصبهٔ اسنه بزیارت مخدوم
شیخ الهدیه رفته بودند و شب هنگام بود دران محل فرمودند مخدوم ضیافت ما میکنند و میگویند
چیزی خورده روید توقف کردند تا آنکه اثر مردم منقطع شد و ملال بر یاران غالب آمد
انگاه زنی بیامد طبق برنج و شیرینی بر سر گفت نذر کرده بودم که اگر زوج من بیاید همان
ساعت این طعام پخته به نشینندگان درگاه مخدوم الهدیه رسانم درینوقت آمد اتفاقی
نذر کردم و آرزو کردم که کسی آنجا باشد تا تناول کند والضافیه حضرت ایشان می فرمودند
که فرزند و بیگ را مشکلی پیش افتاد نذر کرد که بار خدایا اگر این مشکل بسر آید اینقدر مبلغ بحضرت
ایشان هدیه دهم آن مشکل مندفع شد آن نذر از خاطر او برفت بعد چندی اسپ او بیمار
شد و نزدیک هلاک رسید بر سبب این امر مشرف شدم بدست یکی از خادمان گفته فرستادم
که این بیماری اسب عدم وفای نذر است اگر اسپ خود را میخواهی نذری را که در ذمه لازم
محل التزام نموده بفرست وی نادم شد و آن نذر فرستاد و همان ساعت اسپ او شفا یافت
و نیز در آن کتاب در حال میر ابو العلی قدس سره که با فتن والد خود و خلافت از پسر شان
میر ابو العلی و مرید شان خلیفه ابو القاسم نقل کرده اند می نویسند میرزا رفیع الانوار
حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره متوجه می بودند و از انجناب دل ربائیها یافتند

و بعضها گرفتند استماع افتاد که خانگیان شان بسبب کسلی که عارض مر نور بصر لعابی شده
بود بامن نذر یک روپیه و یک چادر نیاز فرستاده بودند حضرت امیر را اطلاع نمودند
بآن مزار متوجه بودند که از درون ندا آمد که اینقدر نیاز از خانه شما آمده و برای صحت
فرزند شما خواهش فرزند دیگر التماس کرده اند و آن ملتمس مقبول است انتهی و همدران
کتاب است این فقیر از حضرت ایشان اجمالاً و از بعض یاران تفصیلاً شنیده که سید
غلام محی الدین برادر او در مهم بیجاپور بیمار شدند و مرض ایشان اشتداد داشت او گرفت
شبی حضرت غوث الاعظم را بخواب دید که میفرمایند چرا بشیخ خود رجوع نمیکنی چون بیدار
شد قدری نیاز حضرت ایشان مقرر کرد و بدل اینجا تمام نمود بعد سه روز بخواب دید
که حضرت ایشان تشریف آوردند و نزدیک او نشسته بشارت صحت دادند و فرمودند
روز هفتم ازین شب قلعه بیجاپور از طرف مورچال غازی الدین خان فتح خواهد شد
اگر لشکر خان که همراه وی هست او را رفاقت کند این فتح بنام او باشد و مایه جمعیت او
گردد آنگاه چادر سفید را از او را پوشانیدند و نقد علی الصباح و الداو دوات یافت
و او بصحت آمد و لشکر خان را صورت حال رسانید و وی بغازی الدین خان رفاقت کرد
و همان روز فتح واقع شد و باعث جمعیت او گردید و حضرت ایشان قصه مرض و صحت و
وفات و فتح و رفاقت همه اینجا بحضور یاران تقریر فرمودند بعد مدتی کتابت رسید
موافق فرموده ایشان حضرت مولوی رفیع الدین صاحب قدس سره در رساله البث
نجامس در نذر در مزارات اولیا دران مرقوم مسئله اول آنکه نذر که اینجا مستعمل میشود
نه بر معنی شرعی است چه عرف آنست که آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند
آری نذر شرعی قسمی از آن گاهی می باشد و حکم آن نذر اینست که اگر بتحقیق مخبر

برای اولیا استمداد حرام است که وارد شده هست لغیر الله نذر قسمهای حاجت باستقلال
از کسی خواستن و او را مالک نفع و ضر خود اعتقاد کردن نوعی از شرک است و اگر بصورت
در دوافع یکی از سه وجه مباح است وجه اول آنکه خالص برای خدا تعالی است و ایشان
مشرف محض اند گویا میگوید الهی این مراد حاصل شود نذر تو بخدام آن صالح رسانم دوم
آنکه ایشان را شفیع سازد گویا میگوید یا حضرت در جناب الهی برای این مشکل دعا بکنید
اگر این مراد حاصل شود از طرف تو در جناب الهی برای این مشکل این قدر طعام یا نقد
رسانم تا ثواب آن عاید بشما شود و این معنی جواز دارد چرا که جناب نبی صلی الله علیه
وسلم حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه را وصیت فرمودند که تا زنده باشی
از طرف من قربانی کرده باشی و سعد بن عباده را فرمودند چاهی بنا کن و بگو هذا
لام سعد سیوم آن بزرگ را در جناب الهی وسیله سازد گویا میگوید الهی ببرکت فلان
بزرگ و بحق عنایات و مهربانی خود بر او که عمر خود در رضا جوئی تو گذرانیده اگر
مشکل من آسان کنی اینقدر مال برای تو بدهم و ثواب آن نخواه روح آن بزرگ
سازم تا از بر و احسان با آن بزرگ خوشنود شوی و این هم است که مذهب حنفیه است
که للانسان ان یجعل ثواب نافلته لمن یشاء مسئله دویم آنکه اوقاف
بنام اولیا یا کدام یکی از عقود از مرمت زمین و روشنی و مصرف خدام و خدمت ایشان
و سر انجام مجلس مقرر کنند حکم این قسم آنکه وقف است برای مصارف مذکوره
قسم دیگر آنکه حاکم یا زمیندار بطور صله و بر یا روح میت و بنیت خشنودی و رضای
وی یکی علی التعیین بدهد یا بطریق سالانه و فصلانه بنام آن مقرر سازد این قسم نیز جائز است
بنا بر حملی بر آنکه بنابر رسالت صلی الله علیه وسلم از طعام و لحم نزد صدایق خدیجه

رضی الله عنها میفرستادند و این همه به مجلس است دیگر برادر و سر کسی نیست
قسم سوم آنکه مردم بر مزارات اولیا چیزی نهاده می روند و تعین کسی منظور ندارند
موافق اراده ایشان خواه یکی از متوسلان ایشان بگیرد و خواه همه تقسیم کننده خواه
اجنبی بگیرد و حکم این قسم آنکه از قبیل تحلیل و اباحت است مانند آنکه خم آبی بر سر راه بنهند
هر که خواهد بنوشد یا خوشه خرما در مسجد می آویزند هر که خواهد بخورد انتهی ملتقطاً و در اینجا
برای افهام عوام و اتمام الزام ایراد چیزی از کلام مولوی اسماعیل و مولوی
عبدالحی هم مناسب مقام نمود که تعزیه کلمه مسلمانان درین زمان منسوب است
با ایشان مولوی اسماعیل در رساله که مندرج زبدة النصائح است نوشته اند در فاتحه مشهور
است که جانور را برای گوشت ذبح میکنند و طعام آن پخته میخورانند و ثواب آن طعام
بروح میت میرسانند پس گوشت حیوان مذبوح حلال است هرگز دران شبهه نیست و اگر نذر گفته بیش نذر هم اگر
بر گوشت واقع است آن گوشت حلال است بیانش آنکه مثلاً اگر شخصی نذر کند که اگر فلان حاجت من برآید بعده حضرت سید احمد
کبیر بکنم و اسعد طلبا از ایشان مردم را بخورانم اگرچه درین نذر گفتگو است لیکن
طعام حلال است و همچنین است حکم گوشت مثلاً اگر شخصی بگوید که درین گوشت نذر حضرت
سید احمد کبیر بعد برآمدن حاجت خود خواهم خورانید گوشت حلال است و اگر گوید
که گوشت گاو خواهم خورانید نیز درست است و اگر بهمین قصد گاو را نذر کند نیز روا است
چراکه مقصودش گوشت است و بس و همچنین اگر گاو زنده بنام احمد کبیر کسی را بدهد بطور یک
بقدر سید هند نیز رواست و گوشت آن حلال است غرض از کاو مال است و اگر مقصود
ذبح برای میت بود پس یا ایصال ثواب ذبح باشد یا تقرب ذبح بسوی میت و
و همین صورت است متنازع فیها و صور مشتبه درین مقام چهار است اول آنکه مقصود

نذر و نیاز کردن گوشت باشد و نذر غیر الله مطلقاً ممنوع است الی ان قال دادن برای
خدا تعالی حیثیت که تعظیم و خوشنودی وی منضم باشد و چونکه او تعالی مستغنی است
تعظیم و خوشنودی در دادن مال بمحتاجان است و بس چنانچه شخصی نذر کند که یک روپیه
بمحتاجی خواهم داد یا بسیدی صحیح آنست یا بدرویشی متوکل و امثال ذلک و سید
و درویش گو محتاج نباشد بلکه غنی مالک لکوک باشند و نا در محتاج باشد فاما خصوصیت
ایشان نظر بسیادت یا توکل است نذر برای خدا تعالی است و مصرف آن سید و متوکل است
اگر همین طور نذر برای اولیاء گذشتگان قدس الله اسرارهم کند رواست اینقدر فرق
است که بسبب انتقال از عالم دنیا بعالم برزخ منتفع بنقد و جنس و طعام نمی توانند شد
بلکه ثواب صرف ان الله تعالی بارواح مطهر ایشان می رساند پس احوال ایشان در حالت
حیات و بعد ممات برابر است همین قدر فرق است که آنچه بایشان می رسد بدل می باشد
الی ان قال و همین است حال تمام عبادات از نماز و روزه و تلاوت و ذکر و تسبیح و درود
و غیرها این طریقه صحیح است و طریقه قبیحه این است که در عبادات تعظیم شان قصد کند
الی ان قال گفتگو درین است که نذر اولیا بدو طریق است حسن و قبیح اما طریق قبیح واقع است
یا نه داخل بیان مسئله نیست باقی ماند آنکه طریق حسن معمول باشد اما از زبان لفظ نذر گویند
خللی در آن هست یا نه نظر باین که این لفظ در شرع مستعمل برای معنی است که مخصص
بخداست باید که شائبه از ممنوعات شرعیه در ان باشد و اذا می آن نرک اولی است
اما حرام نمی توان گفت و قصه مسلمانان که بجای السلام صباحاً گفتند شاهد آنست
و چونکه آن مسلمانان در ملک حرب و جاهلیت بودند معذور شدند و اگر از الفاظ مشترکه
که بسبب استعمال عرفا این دیار اشتراک پیدا کرده گفته آید باکی نیست الی ان قال

پس اگر شخصی بزی را خانه پرورکند تا گوشت او خوب شود و او را ذبح کرده و پخته فاتحه
حضرت غوث الاعظم رضی الله تعالی خوانده بخوراند خللی نیست بنا بر آنست که برای
بزرگ معظم زنده اینچنین عمل کند و اگر نذر کند که بشرط بر آمدن حاجت خود گاو
دوساله فربه بنا حضرت غوث الاعظم خواهم کرد پس حکم این مثل حکم طعام است اگر نذر
بطریق حسن است هیچ خلل ندارد و اگر قبیح است فعلش حرام است و حیوان حلال الی آخره
و بهمدر انست صورت سیوم که عوام این زمانه و این ملک ازان غافلند که بقصد تقرب
خدای تعالی ذبح کند و ثواب عبادت ذبح بدیگری رساند و این هم رواست و جانور
حلال طیب بلکه برای ایصال ثواب میت بالجمله این صورت بالتشخیص والتعیین در حدیث
وارد است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قربانی کرده فرمودند تقبل منی و ممن
شهد لک بالوحدانیة ولی بالبلاغ و برای اضحیه از طرف خود حضرت علی
کرم الله وجهه را وصیت فرمودند اینصورت الشبیه الصور با صورت متنازع فیها است
لیکن بسبب بیخبری عوام اهل اسلام از همه صورت ها بسبب ادل ظاهر است زیرا که در اضحیه عبادت صرف
ذبح است ولهذا اگوشت را اگر بالکل خود خورد یا اضاعت کند ثواب اضحیه بتمامه بعمل
از خورانیدن دیگری ثوابی دیگر حاصل شد مثل تسبیحات بعد نماز و همین ثواب بدیگری
میرساند بیخبری عوام از ینصورت بس غنیمت است اگرچه برای نفع موتی باید که بهتر
از او صاع دیگر باشد چرا که همه اوضاع از قرآن خوانی و فاتحه خوانی و طعام خورانیدن
سوای کندن چاه و امثاله و دعا و استغفار و اضحیه بدعت است اگو بدعت حسنه بالخصوص
است مثل معانقه روز عید و مصافحه بعد نماز صبح یا عصر والیضا فیه صورت چهارم آنکه
تقرب بغیر الله بذبح منظور و مقصود باشد و همین است صورت متنازع فیها الی آخره مراد

عبد الحی صاحب می نویسند نذر بنام بزرگان مقرر کردن بانیطور که مقدار طعام خواهیم داد و ثواب آن از طرف خود بروح فلان خواهیم رسانید مثابه آنکه بعد طعام بصاحب کمال زنده بخورانند همین قدر تفاوت است که زنده آن طعام را میخورد و وفات یافته را بدل آن طعام که نامش ثواب است خواهد رسید انیطور نذر بزرگان رواست طور دوم آنکه این طعام و دادن نقد و جنس را لله نفهمد بلکه چنان پندارد که دادن و خورانیدن صرف بنام ایشان موجب خوشی ایشان نه آنکه اولا این عمل برای خدای تعالی باشد و خدای تعالی بکرم خود جزای نیک از هر قسم که باشد وعده فرموده پس ثانیا آن ثواب بروح بزرگی رسانند دانیطور نذر دوم نذر درست نیست لیکن آن طعام حرام نمیشود طعام خود حلال است و چون بر هر جنس اینچنین نذر واقع میشود حال هر جنس همین است که حلال است گو نذر روا نباشد پس اگر شخصی گوید که اگر حاجت من بر آید نذر حضرت سید احمد کبیر قدس سره دو من گوشت گاو فربه پخته بفقرا بخورانم و بعد بر آمدن حاجت بعمل آورد گوشت حلال است و اگر همین قدر گوید که یک گاو بخورانم و یا یک گاو ذبح کنم بشرطیکه معنی سابق منظور باشد گاو حلال است در صورتیکه گفت یک گاو ذبح کنم گویا اندازه گوشت بمن یا دو من نکرد بلکه این اندازه را بگاو تعبیر کرد و این حکم عام است برای هر که نذر کند مثلاً شخصی را برای بهوتی در چوراهه نهادن دل و جگر و سبزه وغیره گوسفندی منظور است در دکان قصاب نیافت گوسفندی را ذبح کرد و دل و جگر وغیره بر آورد و بدستور او تا ره در چوراهه نهاد و دل گوشت را بسم الله گفته ذبح کرده بود گوشت آن گوسفند حلال است بلکه اگر آن دل و جگر را هم بخورد مضایقه نیست و بر خورده حرام نه پس صورتیکه گفتگو در آن میرود آنست که ذبح کردن بقرب منظور باشد انتهی اینست تحقیق مولوی اسماعیل صاحب و مولوی عبد الحی صاحب

بعد مباحثه و مناظره اهل علم درین مطالب بتتبع ایشان را اتباع آن واجب اگر چیزی
مخالف آن منسوب بآنصاحبان جائی به بینند یا از کسی بشنوند باید که ما دل و انند یا
مردود انگارند چه حکم کفر و شرک و حرمت نذر و نیاز و منت بنام اولیاء الله علی الاطلاق
بلاتفصیل قطع نظر از آنکه اسلاف کرام و شیوخ عظام این هر دو صاحبان و کافر و
مشرک و ضال و مضل میگرداند و سلسله دین هر دو صاحبان را منقطع میسازد و دامن خاتم
این هر دو صاحبان را نیز از جهت این تحریر نمیگذارد حضرت شاه عبد العزیز صاحب
در جواب استفتای مشهور میفرمایند طعامیکه ثواب آن نیاز حضرت امامین نمایند و
بران فاتحه و قل و درود خوانند تبرک میشود و خوردن آن بسیار خوب است حضرت شاه
ولی الله حسبنا در انتباه بعد ذکر ترکیب ختم خواجگان نوشته اند ختم تمام کنند و بر قدری
شیرینی فاتحه بنام خواجگان چشت عموماً بخوانند و حاجت از خدا تعالی سوال نمایند همین
طور هر روز میخوانده باشند ان شاء الله تعالی در ایام معدوده مقصود بحصول انجامد

باب پانزدهم در بیان برکت و عظمت آثار شریفه و تبرکات منیفه

حضرات انبیاء و اولیاء علیهم الصلوات والتحیات حضرت شاه ولی الله صاحب در
انفاس العارفین بعد بیان آن واقعه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو موی مبارک
لحیه شریفه خود بوالد شان عنایت فرمودند و در مابین آنها الفت کرده ام میفرمایند
در ذیل این کلمات میفرمودند که از خواص آن دو موی یکی آنست که اولا باهم
بپیچیده می باشند چون درود خوانده میشود هر یکی جدا می ایستد دیگر آنکه یکمرتبه سه
کس از منکران امتحان خواستند من باین بی ادبی تن نمیدادم چون مناظره بامتداد
انجامید آن عزیزان آن هر دو مو را در آفتاب بردند همانساعت ابر پاره ظاهر شد

حالانکہ آفتاب بسیار گرم بود و موسم ابر ہرگز نہ یکی توبہ کرد دیگران گفتند قضیہ اتفاقیہ است
دیگر بار برآوردند دیگر بار ابر پارہ ظاہر شد دیگری توبہ کرد سیومی گفت این نیز قضیہ
اتفاقیہ است سوم بار بآفتاب بردند دیگر بار ابر پارہ ظاہر شد سیومی نیز در سلک
تائبان منسلک گشت دیگر انکہ برای زیارت برآوردم مجمع عظیم بود ہرچند کلید بر قفل
بخادم وسعی کردم مفتوح نمی شد بدل خود متوجہ شدم معلوم شد کہ فلان جنب است
بشامت جنابت او زیارت میسر نمی آید عیب پوشی کردم وہمہ را بتجدید طہارت امر نمودم
جنب ازان مجمع بیرون رفت انگاہ بسہولت مفتوح گشت زیارت کردیم حضرت ایشان
در آخر عمر تبرکات تقسیم میفرمودند یکی ازان دو موی بکاتب حروف عنایت فرمودند
الحمد اللہ رب العالمین انتہی حضرت شاہ عبد الرحیم صاحب خطی نوشتہ اند بشیخ فیض اللہ
صاحب کہ در مکتوبات شان مسمی بانفاس رحیمیہ جمع کردہ حضرت شاہ ولی اللہ صاحب
موجود از آنست ای برادر شیخ فیض اللہ ناگاہ میرسد اما بر دل آگاہ میرسد دانی کہ دل آگاہ
کیست دلی کہ متادب باشد باآداب آدب بر سہ قسم است ادب خدا ادب رسول خدا
وادب خلق خدا فمن حافظ الادب بلغ مبلغ الرجال امام مالک
رضی اللہ عنہ در کوچہ ہای مدینہ گاہی سوار نشد زیراچہ جای کہ محبوب رب العالمین
وسید المرسلین علیہ افضل التحیات واکمل التسلیمات پیادہ رفتہ باشند انجا سواری
سوء ادب است وان امام ہرجا کہ عمارت قدیم میدید باوجود تمام بوسہ میداد بامید آنکہ
شاید کہ آن گل بوستان نبوت وآن ثمرہ باغ رسالت بوی دستی رسانیدہ باشد
الی آخرہ حضرت شاہ ولی اللہ صاحب در کتاب انتباہ جائیکہ سند اجازت سلسلہ
کامل محقق الصمدانی علی الثانی امیر سید علی ہمدانی قدس اللہ سرہ العزیز نوشتہ اند

بیفرمایند نقل است ازان حضرت که در مبشارت خود نوشته اند که درانوقت که بسر اندیب
بزیارت قدم گاه آدم صفی الله علیه السلام رفتم چون نزدیک آنقدم گاه رسیدم
سحرگاه واقعه عظیم دیده شد که جمع کثیر از مشایخ کبار بدیدن این درویش آمدند یکی ازانها
شیخ نجم الدین کبری بودند قدس سره العزیز دران حال از شیخ سوال کردم از اذکار کدام
افضل است که بمواظبت آن قربت بنده بحق بیشتر باید شیخ فرمود که در جمله اخبار وارده
واحادیث صحیحه نظر کردم آن عظمتی که در این تسبیح یافتم در هیچ کدام نیافتم الی آخره ودر
کتاب فیوض الحرمین نوشته اند کسیکه اراده کند اینکه حاصل شود برای او آنچه برای ملاء
سافل است از ملائکه پس سبیل نیست بسوی این مگر اعتصام بطهارات وملول بمساجدیکه
نماز خوانده اند دران جماعات از اولیا واکثار صلوٰة وذکر خدا باسماء حسنی یا جلیل اسم
از آنچه مشهور است پس این یکی رکنی است انتهی مترجما وهم دران کتاب است
مابین قبر ومنبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم روضه ایست از ریاض جنت چنانچه وارد شد
در حدیث صحیح اما وجود آن پس آنچه مشاهده کردیم از انوار واینکه هرکه نماز خواند آنجا
مستغرق میشود در بحر نور اگرچه التفات نکند واما سبب آن پس اینکه تحقیق انسان
هرگاهکه گردید محجوب یعنی واغل شد در جوهر روح او این برزه مثالیه یا این نقطه تدبیر بکه
گردید منظور برای حق وبرای ملاء اعلی عز من جمیل پس هر مکانیکه حلول کند دران نهایت
است علی متعلق میشوند بآن مکان کشیده میشوند بآن مکان افواج ملائکه وامواج نور حضور وصاد نیک
همت او متعلق گردیده بآن مکان وبرای عارف کامل در معرفت وحال همتی است که حلول
میکنند دران نظر حق متعلق می باشد همت او با اهل او در مال او وخانه او ونسل او وذریات او
واصحاب ونائل می باشد مال وجاه وغیرها را اصلاح میکنند انرا پس از همین جهت

تمیز شدند آثار کاملین از آثار غیر کاملین انتهی مترجما در تفسیر عزیزی در ذیل آیهٔ کریمه
وقولوا حطة الآیه نوشته اند فائده سیوم آنکه بعضی مواضع متبرکه مورد لغت
رحمت الٰہی گشته اند یا بعضی خانداها می قدیم اہل صلاح وتقوی خاصیتی پیدا میکنند
که در آنجا احداث توبه نمودن وطاعت بجا آوردن موجب سرعت قبول وغفران گناه
می باشد واز همین جا است که این دو یه از ابوسعید خدری حکایت کرده که ما روزی همراه
آنجناب شب هنگام در غزوه یا در سفری میرفتیم چون آخر شب شد در ثنیه که
گذشتیم که آنرا دار الحنظل میگفتند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند ما مثل هذا
الثنیة الا کمثل الباب الذی قال الله تعالی لبنی اسرائیل
ادخلوا الباب سجدا وقولوا حطة نغفر لکم خطایاکم وابو بکر
من ابی شیبه بروایت صحیح از حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه آورده که انما
مثلنا فی هذه الامة کسفینة نوح وکباب حطة فی بنی اسرائیل
یعنی مثال ائمه اہلبیت نبوی که تخم خاندان نبوت وحامل اسرار ولایت ومعرفت اند درین
امت مثال سفینه وباب حطه است زیرا که نجات از طوفان نفس وشیطان وتصحیح توبه وتکفیر
گناهان بسبب دخول در سلاسل اولیاء الله درین امت وابسته ومنتهی باین بزرگواران
است چنانچه درین زمان ظاهر وباهر است که سلاسل سلوک راه خدا وبیعت توبه وانابت
بهمین خاندان علیهم الرحمة میرسد ونیز در آن تفسیر است واتخذوا من مقام
ابراهیم یعنی بگیرید جای استادن ابراهیم را که سنگی است معین بر آن سنگ
حضرت ابراهیم استاده بنای کعبه میفرمودند بعد ازان بر همان سنگ استاده
اذان حج در مردم دادند وهر دو قدم مبارک حضرت ابراهیم در آن سنگ منقش گشته

و در احادیث صحیح وارد است که سنگ اسود و این سنگ هر دو از بهشت آمده اند همراه
حضرت آدم و روز قیامت هر دو را چشمان و زبان و لبان خواهند داد تا باواز بلند
برای کسیکه بحج زیارت ایشان کرده گواهی دهند مصلی یعنی نمازگاه که بعد از طواف خانهٔ
کعبه دو رکعت تحیة الطواف عقب این سنگ استاده گذاردن مقرر است تا امامت حضرت
ابراهیم تا قیام قیامت جاری باشد و نیز چون حضرت ابراهیم بر همان سنگ استاده اذان
حج داده بودند پس بعد رحلت حضرت ابراهیم نزد آن سنگ استاده شدن گویا دعوت خدا بجا آوردنست
گویا از ایشان حاضر شده است و بحضور ایشان عبادت خدا بجا آوردن است و در ذیل تفسیر آیه که بعد
ازوست نوشته اند مراد آنست که نماز طواف را بطریق استحباب موکد متصل آن سنگ
بوجهیکه آن سنگ بجای امام باشد و نمازگذارنده بمنزلهٔ مقتدی باید گذارد و قریب
مکان از آن مکان گفتن مجاز متعارف است نزدیک بحقیقت پس ظاهر این آیه معمول است
هر چند اصل این نماز واجب است بر مذهب امام اعظم رح و عند الشافعی رحمة الله
علیه دو قول است یکی آنکه سنت است دوم آنکه فرض است لیکن گذاردن این نماز
باین موضع که عقب آن سنگ باشد بالاجماع مستحب است باستحباب موکد حتی المقدور از
دست نباید داد و در تفسیر اِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ مذکور
بالجمله صفا و مروه را از شعائر الله بودن محض برکت صبر حضرت هاجر حاصل گشته
که معیت خاصه حضرت حق جل و علی در میان همین دو کوه باشان و در حق ایشان جلوه
گر شد و حل مشکل ایشان فرمود از آن تا به معنی شعائر الله بودن در این هر دو کوه نیز
جوهر ذاتی آنها گشته زیرا که سعی در میان آنها هفت بار بصورت تحقق بصفات
سبعه الهیه است بعد از تحقق بآن صفات هفت شوط طواف در حق کاملین و تشبیه بالکاملان

در حق قاصران و ناقصان وانمعنی بعوارض ثانیہ ازان ہر دو سنگ بشود چنانچہ چانچہ بسبب انکہ چند روز در غلبہ کفاریت الاصنام دبتخانہ شدہ بود از قبلہ و مطاف بودن اہل جہان معزول گشت لاون مہا بالذات لا یزول بما بالغیر بحبان این دو کوہ با صفا بسبب انکہ جاہلان مکہ اساف ونائلہ را برانہا نہادہ پرستش میکردند از شعائر اللہ بودن معزول ساقط نگشتہ اند فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ ہرکہ قصد کند حج یا عمرہ را فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ یعنی پس ہیچ خطرہ نیست بروی از جہت مشابہت کفار و بت پرستان أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا یعنی در انکہ طواف کند باین ہر دو کوہ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا یعنی ہر کہ بقصد طاعت بجا آرد کاری نیک فَإِنَّ اللّٰهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ یعنی پس بتحقیق خدا تعالی قدردانست عمل او را رائگان نکند گو بظاہر مشابہت با کفار پیدا شدہ باشد مانند روزہ عاشورہ زیراکہ او تعالی علیم یعنی داناست بہ نیات عمل کنندگان پس ہرکہ درین مکانات بہ نیت تعظیم تباع میرود عمل او را رائگان ضائع میفرماید و ہرکہ بہ نیت ادای مناسک می رود عمل او را قبول میکند الی ان قال و اگر مطلق مشابہت کفار گو در افعال مرضیہ الہی باشد موجب حرمت میشد لازم می آمد کہ حج و عمرہ و ختنہ و عقیقہ و صوم عاشورا و قربانی و تعظیم اشہر حرم و تعظیم ہدی و قلایدہ و دیگر بقایا ملت ابراہیمی کہ در کفار آنوقت رائج بود یا نماز کسوف و خسوف و صدقہ دادن در انوقت و آزاد کردن بردہ و ضیافت مہمانان و مہیا داشتن آب بر سر راہہا برای مسافران کہ معمول ہنود است نیز حرام میگشت انتہی ملتقطا

تمام شد کتاب مستطاب

فیوض ارواح قدس

بسم اللہ الرحمن الرحیم
وبہ نستعین وصلی اللہ تعالیٰ علی خیر
خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین

فائدہ جلیلہ شاہ ولی اللہ صاحب رحمۃ اللہ در کتاب تفہیمات الٰہیہ نوشتہ اند کہ افاضہ
ایجادیہ بدیہہ چنانکہ اقتضا میکند تشخص مفاض را بایں حیثیت کہ مشارکت دیگری دراں
ممکن نباشد ہمچناں افاضہ تکمیلیہ عودیہ اقتضا میکند تشخص کمال را تشخص مفاض علیہ را بجسب
ایں کمال نیز را سی ہمیں است کہ ممکن نیست وجود نبی بعد سید المرسلین خاتم النبیین وہ را
انتہی ملخصًا مترجمًا وانچہ شاہ ولی اللہ صاحب نوشتہ اند موافق است
با سلف صالح از متکلمین وفقہا ومحدثین ومفسرین در کتب شان علامہ تورپشتی در کتاب
المعتمد نوشتہ ونیز آنکس کہ گوید کہ بعد از وی نبی دیگر بود یا ہست یا خواہد بود وآنکس
کہ گوید کہ امکان دارد کہ باشد کافر است اینست شرط درستی ایمان بخاتم انبیاء
محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم علامہ خفاجی در شرح شفاء قاضی عیاض نوشتہ
ومن ادعی النبوۃ لنفسہ بعد نبینا صلی اللہ علیہ وسلم کالمختار بن عبیدۃ الثقفی وغیرہ
قال ابن حجر ویظہر کفر من طلب منہ معجزۃ لانہ بطلبہ منہ مجوز للصدق مع استحالتہ المعلومۃ

من الذين بالضرورة نعم ان اراد بذالك تسبيهه وتكذيبه فلا كفر به ملا علی قاری در شرح
شفا نوشته ويمكن حمله علی انه يجوز كون نبی مرسل الظهر بعد نبينا عليه الصلوٰة والسلام
فيكون امره اشد ولهذا قال بعض علماء من ادعى النبوة فقال له ذايل اظهر المعجز و کفر
علامہ ہیثمی در تحفہ شرح منہاج در کتاب الردہ نوشته او كذب رسولا او نبينا او
جوز نبوة احد بعد وجود نبينا صلى الله عليه وسلم وعيسى عليه السلام نبی قبل فلا يرد ومنه
تمنی النبوة بعد وجود نبينا صلى الله عليه وسلم كتمنی كفر مسلم بقصد الرضا به لا التشديد
عليه ومنه ايضا لو كان فلان نبيا امنت او امنت به ان جوز ذالك علی الاوجه
ودر زواجر نوشته كما لو جوز بعثة نبی بعده صلى الله عليه وسلم ملا علی قاری در شرح
شفا در ذیل قول قاضی بیان خصایصه التی لم تجتمع فی مخلوق قبله نوشته من العلوم
استحالة وجود مثله بعده ومحمد بوصیری علیه الرحمة در قصیده برده نوشته منزه عن شريك
فی محاسنه فجوهر الحسن فيه غير منقسم وحال قصیده برده و دیگر قصاید بوصیری علیه الرحمة
اینکه جمهور محدثین لاحقین مثل قسطلانی و ہیثمی و شمنی و دیلمی و عراقی و بلقینی و غیرہم
اسناد و اجازت آن روایت کرده اند و تمسک و تبرک بآن نموده اند شاه ولی الله
صاحب هم در انتباه نوشته اند اما قصيدة البردة فاخذنا به الخ رسالہ محمد علی
الی آخره بالجمله این عقیده بهمین اسلوب در دیگر کتب هم مکتوب مولوی اسمعیل که
در طبع حدتی تام و در نظر بر کتب قلتی تمام داشتند با نکار آن وادعای امکان آن
پرداختند و در طغیان بیان بر نگاشتند که کذب او سبحانه و اتصاف او باین نقیصه
محال بالذات نیست چه عقد قضیه غیر مطابقه للواقع والقای آن بر ملائکه و انبیا
خارج از قدرت الہیہ نیست والا لازم آید که قدرت انسانی زیاده تر از قدرت

ربانی باشد الی آخره ودرین تحریر بدیع انواع خرافات ما نا بهدیانات پرداختند ودر
جمان زمان اعیان رمضان آن خاندان ودیگر انسان بدافتادن آن برخاستند وتحریر
دیگر بر مولوی اسماعیل اعاجز وساکت ساختند ودرساله تحقیق الفتوی فی ردابطال الطغوی
بنگاشتند بعد زمان دراز مولوی حیدر علی رام پوری جواب آن نوشته خود را در معرکه
انداختند که یکی از تلامذه مولوی فضل حق خیرآبادی رد آن نوشته که مولوی حیدر علی
رام پوری به دیدنش ساکت گشته سپر در معرکه انداختند زان بعد که مولوی عبد الستار
چند کلمات از ان التقاط نموده استفتای مرتب ساختند مولوی حیدر علی رام پوری
جواب آن نوشته آن رساله را کلام الفاضل الکبیر علی اهل التکفیر نام نهادند که مولوی
معین الحق رد آن نوشته آن رساله را تنبیه البحدی البتیر نام داشتند قصه کوتاه
مولوی اسمعیل ومولوی حیدر علی را مقول نبودن این مسئله از سلف از عمده مغالطات
بود که در تحریرات خود بدان تمسک نمودند وبانچه مذکور شد ظاهر گردید که منشا وسوسه
عدم نقل نیست مگر قلت نظر بر کتب ونیز جواب اینجا بر آخر زیاده ازین چه خواهد بود که از
کتب جدا مجید منتهی السند هم اطلاعی نیست واین صاحبان معانی وجوب ذاتی وامکان
ذاتی ... حیدر علی رام پوری در کلام الفاضل الکبیر در جواب
رابع عشر بر صفحه شصت وسه از نسخه مطبوعه نوشتند مراد از ان اگر احتمال مساوات
مذکوره یا امکان وقوعی آنست یعنی سلب ضرورت ذاتی از طرفین وسلب ضرورت غیری
از جانب عدم یعنی سلب امتناع بالغیر پس این افترا خبیث وتلبیس خسیس است موافق عادت
تلبیس ابلیس چه احتمال وامکان مذکور را ما در هر قول خود نفی میکنیم انتهی ودر صفحه
لاحقه بلا فصل نوشتند پس در امکان ذاتی بلکه استعدادی هر گز سخن در مساوات

مذکوره الی آخره و بر صفحه هفتاد و سه نوشته‌اند مراد از جواز بلوغ در کلام کرامیه امکان وقوعی است
و انیکس میگوید که در امکان ذاتی و استعدادی که مصحح تعلق قدرت است الی آخره بالجمله
همین مقدمه مدار جمله جوابات متعلقه این بحث است که جابجا بار بار می آید قطعاً و یقیناً-
معانی این الفاظ نمی دانستند و خود را ناحق رسوا ساختند علامه قوشجی در شرح تجرید نوشته
والاستعداد و یسمی الامکان الاستعدادی والامکان الوقوعی ایضاً و هو عبارة عن
التهیو للکمال بتحقق بعض الاسباب و ارتفاع الموانع قابل للشدة والضعف الی آخره
ازینجا صاف ظاهر که معنی امکان وقوعی و امکان استعدادی و غیر هما نمیدانستند
و بنه نفی یکی و اثبات دیگری معنی ندارد و همین است حال جمله تحریر مولوی حیدر علی که
از تبکیت النجدی البقیر ظاهر بهر حال این هر دو کسان یعنی مولوی اسمعیل و مولوی حیدر علی
را ورا امتناع بالغیر کلامی نبود بلکه بران اصرار داشتند حالا که هوای نجدیت باقتضای
طبعی مائل باختراع جدید گردیده تعین موجود بودن بسیار کسان برابر خاتم المرسلین
در جمیع کمالات در عالم دنیا شایع و ذائع گردیده و تمسک ببعض روایات شاذه که در
غیر صحاح واقع و محدثین در کتب موضوعات نسبت بآن روایات کلامها کرده و حضرات
صوفیه آن روایات را که در کتب خود ذکر میکنند تصریح می نمایند بمعنی مراد آن
نهجیکه اصلاً مفید نجدیه نیست مثل حدیث الارضون سبع فی کل ارض نبی کنبیکم و
امثال ذالک ملا علی قاری در مختصر موضوع فی معرفة الموضوع نوشته حدیث الارضون
سبع فی کل ارض نبی کنبیکم موجود عن ابن عباس قال ابن کثیر بعد عزوه لابن جریر
وهو مجهول ان صح نقله عن ابن عباس انما اخذه من الاسرائیلیات و ذالک و امثال
اذا لم یصح سنده الی معصوم فهو مردود علی قائله شاه عبد العزیز صاحب در رسالهٔ تحقیق

ردبا نوشته اند والصوفیۃ قاطبۃ مجمعون علی اثبات ہذا العالم یعنی عالم المثال قال
الشیخ الاکبر فی الباب الثامن من الفتوحات فی کلام لہ وخلق اللہ تعالیٰ من جملۃ
عوالمہا عالما علی صورنا اذا ابصرہا العارف یشاہد فیہا نفسہ وقد اشار الی ذلک عبد اللہ
ابن عباس رضہ فیما یروی عنہ من حدیث الکعبۃ وانہا بیت واحد من اربعۃ عشر بیتا
وان فی کل ارض من السبع الارضین خلقا مثلنا حتی ان فیہا ابن عباس مثلی وصدقت
ہذہ الروایات عند اصحاب الکشف وکل ما فیہا حی ناطق وہی باقیۃ لا تفنی ولا تتبدل
واذا ادخلہا العارفون فانما یدخلون بارواحہم لا باجسادہم فیترکون ہیاکلہم فی
ہذہ الارض الدنیا ویتجردون عنہا الی اخرہ واول آن عبارت اینست وفی کل نفس
خلق اللہ فیہا ای فی ارض الحقیقۃ عوالم یسبحون اللیل والنہار لا یفترون وتمیم من جملۃ
عوالمہا راجع است بسوی نفس وازین نقر برظاہر کہ دعوی تجدید بی اصل محض افتد

تمت الفائدۃ الجلیلہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین اما بعد
واضح باد رسالہ علیہ صولۃ القادریہ کہ نامش مجبر است از سال انجامش جمادی ثانیہ
وقوع او ہام دوساوس مولوی نذیر حسین در بحث در دو شیخ عبد القادر جیلانی شیئاً للہ
کہ محتاج محمد سراج برای دور کردن خار لذراہ اولاً آنرا معرفت حضرت بابرکت شاہ
احمد سعید صاحب زاد برکاتہم خاضر خدمت مولوی نذیر حسین صاحب ساختہ وبعد رسیدن و لا تا
حضرت بابرکت شاہ احمد سعید صاحب زاد برکاتہم متضمن رسانیدن رسالہ بمولوی نذیر حسین
و عجز و اغماض مولوی نذیر حسین از جواب باشاعت آن پرداختہ حالا متبعان معاونان
مولوی نذیر حسین صاحب را اصلا مید بدباید کہ با مولوی نذیر حسین دست وگریبان گردیدہ
چون احد الامرین دامن شان نگذارند یا جواب و یا اشاعت توبہ ازین فعل ناصواب کنند
تاکید بر اعلان حق و تشدید بر اخفا نا این معلوم ہمگنان است دیگر مولوی صاحب ممدوح و دیگر
تا از ہمہ را لازم کہ از وشان تبری نمایند واصلا بر تقریر و تحریر شان التفات نسازند

به حاشیه اسناد و ما علینا الا البلاغ قبل از شروع در مقصود مناسب نمود که توضیح اصل مرام
و تلویح مجمل کلام باختصار تمام تمهیداً للافهام باید دانست که اصل این عمل ثابت است
بطریق معتمد و سند از غوث الثقلین قطب الکونین مولانا شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله
تعالی عنه و در کتاب بهجة الاسرار هم منقول و شیخ عبد الحق دهلوی علیه الرحمة در زبدة الآثار
نوشته این کتاب بهجة الاسرار کتابی عظیم و شریف مشهور است و مصنف آن از علمای
قرات مشهور و معروف و احوال شریف وی در کتب مذکور و از ذهبی که از مشاهیر محدثین
و نقاد فن اسماء الرجال است تعریف مصنف نقل نموده و از جزری صاحب حصن
حصین خواندن او این کتاب را بر شیخ خود و اجازت دادن شیخ او را و بودن دو واسطه
در میان صاحب بهجة الاسرار و حضرت غوث الاعظم قدس سره نقل نموده و در بهجة الاسرار
مرقوم است که فرمود حضرت غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه هر که استغاثه کند بمن در
مصیبتی کشاده خواهد شد آن مصیبت او و هر که ندا کند بنام من در شدتی آسان کرده
خواهد شد و هر که توسل کند بمن بسوی خدا در حاجتی قضا کرده خواهد شد حاجت او و هر که
دو رکعت نماز گذارد و بخواند در هر رکعت بعد فاتحه سورهٔ اخلاص یازده بار بعد از آن
درود و سلام بر حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستاده آنحضرت را ذکر کند
زان بعد یازده قدم بسوی عراق برود و نام مرا ذکر کند و ذکر کند حاجت خود را بر
آن حاجت قضا کرده خواهد شد بفضل و کرم او تعالی شانه این است ترجمه آن عبارت
و شیخ عبد الحق دهلوی علیه الرحمة در کتاب اخبار الاخیار هم این را نقل کرده است
و در آخر زبدة الاسرار در آداب طریقه قادریه که اجازت آن از شیخ خود ذکر کرده
می نویسند و ملازمت صلوة الاسرار که بعد از آن یازده قدم رفتن است

وشاه ولی الله صاحب محدث دہلوی علیہ الرحمۃ در کتاب انتباہ ختم قادریہ نقل نمودہ اند
در آن مرقوم یکصد و یازدہ بار شیئاً للہ یا شیخ عبد القادر جیلانی و اجازت نامہ مہری
ودستخطی شاہ عبد العزیز صاحب محدث دہلوی علیہ الرحمۃ بترکیب خاص بتصریح اینکہ
اجازت این عمل مبارک بطرق متعددہ وتراکیب متنوعہ رسیدہ ست اما آنچہ معمول خاندان ما
ودر استعمال فقیر ست انیست الخ نزد مردمان موجود چنانچہ آن اجازت نامہ در بریلی وارد
کردہ شدہ بود بر مولوی حیدر علی صاحب رامپوری وآخر ایشان کہ در جواب آن خجل ومضطر
ومضطرب گردیدند واین ماجرا بتفصیل در رسالہ شمس الایمان مطبوعہ دہلی موجود باجملہ
از آنچہ مذکور شد ظاہر وباہر گردید کہ ہمہ آنچہ مذکور ست در فتوی منسوب بمفتی محمد صدر الدین خان
بہادر صدر الصدور دہلی ودر کتب مزبورہ مندرجہ آن ودر فتوی منسوب باحمد الدین بگوی
ودیگر تحاریر ورسائل این فرقہ از انکار نسبت ان بمشائخ کبار ناشی ست از ترکیب جہالت
وکمال بیباکی وسفاہت واما اصل امثال این اعمال وتعیین اوضاع وہیأت وغیرہ پس
بدانکہ شاہ ولی اللہ صاحب علیہ الرحمۃ در کتاب ہوامع نوشتہ اند چند نوع از کرامت
از ہیچ ولی الا ما شاء اللہ منفک نمی شود ودر تفصیل آن نوشتہ اند واز انجملہ ظہور
تاثیر در دعای او ودر رقی واعمال تصریفیہ او تا عالمی بفیض او مستفیض شود وہمدران کتاب
است اجتہاد را در اختراع اعمال تصریفیہ راہ کشادہ است مانند استخراج اطبا نسخہای
قرابادین را وہمدران کتاب ست اصل در تعیین عدد واوضاع وہیأت خاصہ بعض
مناسبات ست کہ مجرد صنعات ملکیہ می باشد یا موکد تاثیر این صورت مثالیہ باختیار
ساعات قریبہ باجابت یا استحضار قوت مثالیہ کہ منبع آن تاثیر ست بخصوصہا
وآنرا بفراست میدانند ما یرد یا ونا لف واین مبحثی ست طویل الذیل وہمدران کتاب ست

این فقیر را معلوم شده است که در وقت اول طلوع صبح صادق تا اسفار مقابل صبح نشستن
و چشم را بآن نور دوختن و یا نور را در نظر گرفتن تا هزار بار کیفیت ملکیه را قوه میدهد و احادیث
نفس را می نشاند انتهی شاه عبد العزیز صاحب علیه الرحمة نموده اند و بعد نماز عشا در روز
جمعه که باشد صد بار متوجه بسمت مدینه منوره شده و استحضار صورت مبارک پیغمبر
صلی الله علیه و سلم نموده باید خواند در رساله مسمی بفیض عام مطبوعه کلکته در لکهنو مرقوم است
حالا باقی نماند مگر وسوسه شرک فی العلم و شرک فی التصرف در اطلاع انبیا و اولیا بحال
و ابتلا ما و امداد ایشان بما و این وسواس ناشی است از کمال سوء فهم و نا واقفی از علوم
و کتب دینیه باید دانست که نیست شرک مگر اثبات علم ذاتی و تصرف استقلالی و مطلع
ساختن هر نبی را بر اعمال امتیان او که فلانی امروز چنین میکند و فلانی چنان و اطلاع
آنحضرت صلعم بنور نبوت بر رتبه هر متدین بدین او و شناختن آنحضرت صلی الله علیه
و سلم اعمال نیک و بد ما را و اخلاص و نفاق ما را و بودن ولی را تحقیق و عنایت بکل نبی از
طریقه او و مذهب و سلسله او و نسب و قرابت او و آنچه منسوب است بآن و اله جار تحصیل
و ارشاد نوع انسان گردانیدن بعض خواص اولیاء الله را و دادن تصرف در دنیا که ارباب
حاجات حل مشکلات خود از انها بطلبند و می یابند و زبان حال آنها در آن وقت
هم مترنم باین مقال است ع من آیم بجان گر تو آئی بتن ؛ و غیر ذالک من الکمالات
العالیة والحالات السامیة التی اعطاهم الله تعالی فی عالم البرزخ ثابت است در دین و
مصرح در کتب ائمه مسلمین حاشا که شرک باشد بلکه شرک دانستن و گفتن چنین چیزی را که در واقع
شرک نیست و در شرع ثابت هم پس شرک کردن است در جهالت و ضلالت اگر حریفان
را بدیگر کتب دسترس نیست اینهمه که گفتم در کتب متداوله مصنفه شاه ولی الله صاحب

وشاه عبد العزیز صاحب رحمة الله علیهما نیز موجود که جفری ازان درین رساله هم می آید
والسلام علی من اتبع الهدی وترک الهوی بسم الله الرحمن الرحیم وسلام علی عباده
الذین اصطفی اما بعد در آخر هجدهم المکرم که حالش قبل ازین نگارش یافت یک فتوی
منسوب بمولوی نذیر حسین صاحب که لفظ فقیهم با نام مستفهم از نظر گذشت در آن مرقوم که از
خواندن یا شیخ عبد القادر شیئاً لله ویا بهیک که ندا لغایب است قباحت شرک بدو وجه
لازم می آید اول اشتراک فی العلم دوم اشتراک فی التصرف الی آخره از ملاحظه تمام جواب
ظاهر است بر اولی الالباب که بیچاره مجیب از فقاهت لغوی هم بی نصیب نه معنی اشتراک
فی العلم واشتراک فی التصرف میداند ونه معنی لزوم وعباراتیکه در جواب نقل میکند معنی
آن هم نمی فهمد ونتیجه دلیل از دعوی بیگانه واز حواله حکم صورت خاصه مسئله مسئوله کذب
معتبره که قاعده افتای مقلدین است وهم مطلوب سائل غافل وذاهل مدار تقریظ وافرا که بیشتر ها
پر از اغلاط کاتش بحث رسم المفتی از در المختار وحاشیه اش که در جواب نادیده وبلا فهمیده
بآن تمسک نموده قدری وفهمیده بشنو که مدار اشتراک فی العلم واشتراک فی التصرف
بر علم ذاتی وتصرف استقلالی است که در فوز الکبیر وفتح العزیز هم جابجا مصرح که وجای
ذکر قیود نه نموده باشند که محمول است بر تصریحات قطع نظر ازان همه درهمین جواب
نقل میکند ویلزم من کون غیره غیر متصرف فی ملکه بوجه من الوجوه الا بامره کونه عالماً
بالکل وکون غیره غیر عالم بالکل الا باعلامه ومعنی آن نمیداند ورنه جائیکه گفته فی الحمایه
هرکه باین اعتقاد از مسافت بعیده اولیاء الله را ندا کند که از احوال ما مطلع میشوند و
ارواح ایشان بر ندای ما علم میدارند وگشایش رزق وفراخی آن ودفع بلا ونقصان
ودفع تنگی میکنند الی ان قال بیشک از زمره مشرکین است انتهی قید بی اعلام خدا وبی

امر خدا ذکر میکرد لطف اینکه باوجود عدم ذکر قید حصر آخر کلام با دلیلش دلیل دعوی
مرتبط نیست دعوی بلفظه همین است که از خواندن یا شیخ عبد القادر شیئاً لله ایهیک
که ندا بغائب است قباحت شرک بخیزد و چه لازم می آید در آخر کلام محصل دلیل اینکه هرکه
باین اعتقاد از مسافت بعیده اولیاء الله را ندا کند که از احوال ما مطلع میشوند و ارواح ایشان
حاجات ما علم میدارند و کشایش رزق و فراخی آن الی آخره ازینجا ظاهر که مدار شرک بر
اعتقاد است پس لزوم شرک از خواندن یا شیخ عبد القادر شیئاً لله که اصل دعوی
بود برهم گردید اگر باین اعتقاد بخواند مشرک گردد بلکه بنفس اعتقاد اگر شرک است
مشرک گردد گو نخواند و اگر بخواند و این اعتقاد ندارد مشرک نباشد و ازینجا ظاهر که معنی
لزوم نمیدانند و قاعده کلیه که وجود ملزوم بدون لازم محال است و در جواب بی محل
نوشته است معنی آن هم نفهمیده حالا باید شنید که حاصل تمام تطویل لاطائل ایشان است
که خود نوشته که علم غیب بمخلوق ثابت کردن است و ازین اشتراک فی العلم می شود
انتهی ازینجا هم ظاهر که معنی علم غیب نمیدانند و از اقسام او و اینکه کدام قسم خاص
نیست اطلاع ندارد و از فتح العزیز عبارت تفسیر سوره مزمل نقل نموده از آخر الی آخر
عبارت ترک کرده اما مطلب نمی یابند و در حقیقت در اشتباه واقع شده اند که بیان
آن اشتباه درین مقام اجنبی است و عبارت دیگر از تفسیر فلا تجعلوا لله اندادا و چهارم
فرقه بت پرستان الخ بر بندگان فهمیده ازان مقام ظاهر که حکم شرک در آنجا
بر عبادت است که بعد ذکر پنج فرقه مرقوم است اینست تفصیل کسانیکه در عبادت
دیگران را با خدا همسر میکنند و در اول مسطور که هیچکس در عالم نیست که برای خدا
شریکی در وجوب وجود و علم و قدرت و حکمت اعتقاد کند مجیب عبادت

تفسیر عزیزی بیگانہ از مبحث نقل نمودہ از ہمان کتاب در تفسیر سورہ جن مینویسد کہ غیب
خاص او تعالی غیب مطلق ہست نہ غیب اضافی و بر غیب خاص خود مطلع میکند و اظہار
بر غیب میدہد کسی را کہ پسند میکند و آنکس رسول می باشد و اولیا را اگرچہ اظہار بر غیب
حاصل نیست اما اظہار غیب برایشان جائز بود و واقع ہست از مرقاۃ ملا علی قاری کہ عبارت
خارج از مبحث نقل نمودہ در ہمان مرقات ہست در شرح حدیث صلوتکم تبلغنی حیث
کنتم قال القاضی وذلک ان النفوس الزکیۃ القدسیۃ اذا تجردت عن العلائق
البدنیۃ عرجت واتصلت بالملاء الاعلی ولم یبق لہا حجاب فترى الکل کالمشاہد بنفسہا
او باخبار الملک لہا وفیہ سر یطلع علیہ من یسر لہ و در ہمان کتاب ہست للغیب مبادی
ولواحق فمبادیہا لا یطلع علیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل واما اللواحق فہو ما اظہر اللہ تعالی
علی بعض احبائہ لوحۃ علمہ وخرج بذالک عن الغیب المطلق وصار غیبا اضافیا وذالک
اذا تنور الروح القدسیۃ وازداد نوریتہا واشراقہا بالاعراض عن ظلمۃ عالم الحس
وتجلیۃ مرآۃ القلب عن صداء الطبیعۃ والمواظبۃ علی العلم والعمل وفیضان الانوار
الالہیۃ حتی یقوی النور وینبسط فی فضاء قلبہ فینعکس فیہ النقوش المرتسمۃ فی اللوح
المحفوظ ویطلع علی المغیبات ویتصرف فی اجسام العالم السفلی بل یتجلی حینئذ الفیاض
الاقدس بمعرفتہ التی ہی اشرف العطایا فکیف بغیرہ قاضی عیاض در شفا نوشتہ
وہذہ المعجزۃ یعنی اطلاعہ صلی اللہ علیہ وسلم علی الغیب من جملۃ معجزاتہ المعلومۃ علی القطع
الواصل الینا خبرہا علی التواتر لکثرۃ رواتہا واتفاق معانیہا علی الاطلاع علی الغیب
علامہ خفاجی در شرح نوشتہ وہذا لا ینافی الآیات الدالۃ علی انہ لا یعلم الغیب الا اللہ
قولہ لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر فان المنفی علمہ من غیر واسطۃ واما اطلاعہ

علیہ باعلام اللہ فامر متحقق لقولہ تعالیٰ فلا یظہر علی غیبہ احدا الا من ارتضی من رسول
قال ابن عطاء اللہ فی لطائف المنن اطلاع العبد علی الغیب من غیوب اللہ بنور منہ
بدلیل قولہ اتقوا فراسۃ المومن فانہ ینظر بنور اللہ لا یستغرب وہو معنی قولہ کنت
بصرہ الذی یبصر بہ فمن کان الحق بصرہ اطلاعہ علی غیبہ غیر مستغرب وقال الحبیب العاجز
الا من ارتضی من رسول لا ینافی قول المرسی فی تفسیرہ الا رسول وصدیق وولی لا
زیادۃ فیہ علی النص فان السلطان اذا قال لا یدخل علی الیوم الا الوزیر لا ینافی دخول
اتباع الوزیر معہ فکذلک الولی اذا اطلعہ اللہ علی غیبہ لم یرہ بنور نفسہ وانما راٰہ بنور متبوعہ
ولم یکلفنا اللہ الایمان بالغیب الا وقد فتح لنا باب غیبہ والی ہذا اشار الغزالی فی الیسیہ
علی الاحیاء الحاصل ازانچہ مذکور شد ظاہر گردید کہ علم غیب خاص باو تعالیٰ شانہ علم غیب
مطلق است ومنفی از غیر خدا بنفسہ است نہ باعلام خدای عزوجل وانچہ از بحر الرائق
نقل نمودہ یکفر باعتقاد ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یعلم الغیب مراد بان علم بنفسہ است
ودر تتارخانیہ مذکور ولا یکفر لان بعض الاشیاء تعرض علی روح صلی اللہ علیہ وسلم
یعرف بعض الغیب قال اللہ تعالیٰ عالم الغیب فلا یظہر علی غیبہ احدا الا من ارتضی من رسول
در طحطاوی مذکور یا از بیضاوی یک فقرہ اما جماد واما عباد مسخرون مشغلون باحوالہم
متعلق آیہ کریمہ ومن اضل ممن یدعو من دون اللہ ذکر نمودہ بزبان سرای آغاز کردہ
کہ پس از این آیت ہم نداکردن بغائب از دور اصلا جائز نیست وہم از نزدیک الخ
در ہمان تفسیر موجود انکار ان یکون احد اضل من المشرکین حیث ترکوا عبادۃ السمیع
المجیب القادر الخبیر الی عبادۃ من لا یستجیب لہ لو سمع دعائہم فضلا ان یعلم سرائرہم
ویراعی مصالحہم اگر ازین عبارت بفہم نیاید کہ این حال بزرگان نیست ونہ

علی العموم است تا در تفسیر والمدبرات امرا غور نماید و صفات النفوس الفاضلة حال المفارقة الی ان قال فتصیر بشرفها و قوتها من المدبرات در تفسیر آیہ کریمہ لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل اللہ امواتا الآیہ نوشتہ فیہا دلالۃ الی ان الارواح جواہر قائمۃ تبقی بعد الموت دراکۃ وعلیہ جمہور الصحابۃ والتابعین وبہ نطقت الآیات والسنن و علی ہذا فتخصیص الشہداء لاختصاصہم بالقرب من اللہ تعالی ومزید البہجۃ والکرامۃ و اگر ازین نیز تسلی نشود در حجۃ اللہ البالغہ تصنیف جد امجد و منتہی السند مولوی اسمعیل انجد اعنی شاہ ولی اللہ صاحب علیہ الرحمۃ ببیند کہ چگونہ تصریح میفرمایند بلاحق گردیدن ارواح کاملان بعد مفارقت بفرشتگان وسعی کردن شان درانچہ سعی میکنند درآن فرشتگان و داخل گردیدن ارواح کاملہ در ملاء اعلی وغیر ذالک من الکمالات التی لا تحصی در باب ذکر الملاء الاعلی می نویسند اعلم انہ قد استفاض من الشرع ان اللہ تعالی عبادا ہم افاضل الملائکۃ ومقربوا الحضرت لا یزالون یدعون لمن اصلح وہذبہا وسعی فی اصلاح الناس فیکون دعائہم ذالک سبب نزول البرکات علیہم و یلعنون من عصی اللہ وسعی فی الفساد فیکون لعنہم سببا لوجود حسرۃ وندامۃ فی نفس العاصی والہامات فی صدور الملاء السافل ان یبغضوا ہذا المسیئ ویسیئوا الیہ اما فی الدنیا او حین تخفیف عنہ جلباب بدنہ بالموت الطبیعی وانہم یکونون سفراء من اللہ دعبادہ وانہم ملہمون فی قلوب بنی آدم خیرا ای یکونون اسبابا لحدوث خواطر الخیر بنیہم بوجہ من وجوہ السببیۃ وان لہم اجتماعات کیف شاء اللہ وحیث شاء اللہ یعبر عنہم باعتبار ذلک بالرفیق الاعلی والملاء الاعلی والندی الاعلی وان لارواح افاضل الآدمیین دخولا فیہم ولحوقا بہم کما قال اللہ تعالی یا ایتہا النفس المطمئنۃ ارجعی الی ربک راضیۃ مرضیۃ

فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم رأیت جعفر بن
ابی طالب ملکا یطیر فی الجنة مع الملائکة بجناحین وان ہنالک تنزل القضاء
وتعین الامر المشار الیه بقوله تعالی فیها یفرق کل امر حکیم وان ہنالک تتقرر الشرائع
بوجه من الوجوه واعلم ان الملأ الاعلی ثلثة اقسام الی ان قال وقسم ہم نفوس انسانیة
قریبة المأخذ من الملأ الاعلی مازالت تعمل اعمالا منجیة تفید اللحوق بہم حتی طرحت
عنها جلابیب ابدانها فسلکت فی سلکہم وعدت منہم والملأ الاعلی شأنها انها تتوجه
الی بارئها توجها ممعنا لا یصدها عن ذلک التفات الی شیء وهو معنی قوله تعالی
یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به وتتلقی من ربها استحسان النظام الصالح
واستهجان خلافه فیتفرع ذلک بابا من ابواب الجود الالهی وهو معنی قوله تعالی
ویستغفرون للذین امنوا وافاضلهم تجتمع انوارهم وتتداخل فیما بینها عند الروح
الذی وصفه النبی صلی الله علیه وسلم بکثرة الوجوه والالسن فتصیر ہنالک شیئا واحدا
وتسمی حظیرة القدس وربما حصل فی حظیرة القدس اجماع علی اقامة حیلة لنجاة
بنی آدم من الدواہی المعاشیة والمعادیة الی ان قال ویسمی اجتماعهم
بتایید روح القدس و درباب اختلاف احوال الناس فی البرزخ نوشته اند
فاذا مات انقطعت العلاقات ورجع الی مزاجه فلحق بالملائکة وصار منہم والہم کالہامہم
وسعی فیما یسعون فیه وفی الحدیث رأیت جعفر بن ابی طالب ملکا یطیر فی الجنة مع الملائکة
بجناحین وربما اشتغل ہولاء باعلاء کلمة الله ونصر حزب الله وربما کان لهم
لمة خیر بابن آدم وربما اشتاق بعضهم الی صورة جسدیة اشتیاقا ناشئا
من اصل جبلته فتفرع ذلک بابا من التمثال واختلطت قوة منه بالنسمة الہوائیة

وصار کالجسد النورانی وربما اشتاق بعضهم الی مطعوم ونحوه فاذا غلبهما اشتهی قضاء
الشوق والیه الاشارة فی قوله تعالی ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند
ربهم یرزقون فرحین بما اتاهم الله من فضله الآیة ودرباب ذکر شیء من اسرار الوقائع
الحسد بیه می نویسند اعلم ان للارواح البشریة حضرة تجذب الیها انجذاب حدید
الی المغناطیس وتلک الحضرة هی حظیرة القدس محل اجتماع النفوس المتجردة عن جلابیب
الابدان بالروح الاعظم الذی وصفه النبی صلی الله علیه وسلم بکثرة الوجوه والالسن
واللغات درکتاب فیوض الحرمین می نویسند لما کان توجهه صلی الله علیه وسلم
الی الخلق کان قریبا جدا من ان یرتفع انسان الیه بجهد همته فیعینه فی نائبته او یفیض علیه
من برکاته حتی یتخیل انه ذو ارادات متجددة کمثل الذی بهم اغاثة الملهوفین واعانة
المحتاجین وهم درهمان مشهدان کتابت است فاذا توجه الیه انسان بجهد همته ولا ارید
الانسان العالی الهمة فقط بل کل ذی کبد یشتاق الی شیء ویتوجه الیه بقصده شوقه
فانه یتدلی الیه بببیند لفظ اذا راکه دراین کلام واقع وقصه لزوم راکه دد دزبان ریند
بی فهم معنی آن یاد دارند ودر نیجا جاری سازند وازکسیکه بهره از عقل ودین داشته
باشد استفسار نمایند که اگر فتوی نذیر حسین راست است چیست حال حضرت شاه ولی الله
صاحب قدس سره العزیز ودراحوال المعرفة بالله می نویسند ومنها ان تام المعرفة
لروحه تحدیق وعنایة بکل شیء من طریقته ومذهبه وسلسلته ونسبه وقرابته وکل ما ینسب
وینسب الیه وعنایته هذه تختلط بها عنایة الحق وذالک لان نفسه اذا تجردت عن
کدورات الجسد ولحقت بالملاء الاعلی وتجلی هنالک الحق وانما یکون التجلی بحسب استعداد
المتجلی له وهذه النکتة هو الذی قصدنا له فی ضرب المثل بالهیولی والصورة تلونا تک

النفس بلون الحق وتصیر کانہا تدلی من تدلیات الیہ الی خلقہ لذلک الانصباغ و
الامتزاج والاختلاط المشار الیہ فعند ذلک یقع توجہ نفسہ الی ہذہ الامور معدۃ لافاضۃ
جناب القدس الیہ الی آخرہ ودر حال فرد نوشتہ انہ ومن خواصہ فی البرزخ انہ اذا
انتقل من ہذا البدن مال الی الطبیعۃ الغامۃ التی تعم کل موجود ہمان النفس الناطقۃ
الی بدنہا الا ان ہیماہا تبعان تدبیر ہمانہ ہمان عشق محیدہ یسری فی اجزاء
العالم ہمتہ ففی الحجر حجر وفی الشجر شجر وفی الافلاک فلک وفی الملائکۃ ملک لا یبعد ظہور
عوج کہیئۃ الطبیعۃ المطلقۃ وحینئذ ربما کان من ہذا الفرد آثار عجیبۃ واحکام غریبۃ
الی ان قال ومنہا ان ہذا الحقیقۃ ربما صارت معدۃ لبعض التدبیر الکلی تبرز بروزاً
فی بعض المواطن ویکون سبباً لافاضۃ البرکات ودر ہمان کتاب در بیان سبب
قلت علوم وحکم قبل از عہد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وکثرت آن در عہد
بعد تمہید مقدمہ نوشتہ انہ اذا تمہد ہذا فاعلم انہ لقدر ما عدا والمعدات لظہورہ
النقطۃ دانا رما وکلما کان الاعداد اتم واوفر کان ظہورہا اصرح ولا بد من المعدات
الملا الاعلی ولست اعنی بہم الملائکۃ فقط بل اعظمہم واشبہہم نفوس الکمل حین طرح
عنہا جلابیب ابدانہا الکثیفۃ فکل من مات لمن الکمل نجل الی العامۃ انہ تقدس العالم
والنا والیہ ما تقدیل بجوہر ذوی تکل بید من سادات الملا الاعلی یوفق لفقد الحجب
المتراکمۃ والوصول الی ہذا التدلی فیدخل مدرج من ہذا التدلی فی شرحۃ ہذا النفس فیمتلئ النفس
بمعرفۃ الیہ ثم یعود المدرج الی ہذا التدلی فیحقق لہذا التدلی تدلی آخر الی ما یلی النفوس
البشریۃ المحبوسۃ فی جبابہا ولعید العالم لتقریب افاضۃ المعرفۃ علی تلک النفوس
وبہذا انتشر انوار الملا الاعلی وتستر ابدا اعدادہا بعضہا علی الاجلی وبعضہا الاشکل

و بعضہا من ہذا وذالک حتی امتلاء الجو الذی من ارض ہذا النفوس و من سماء تلک
المعرفتہ فلذلک یکون معرفتہم فی آخر الزمان اسرع ما یکون واصرح ما یکون بالجملہ اگر
استیعاب این گونہ مطالب از تصانیف شاہ ولی اللہ صاحب نمودہ آید کتابی
ضخیم گردد و در آنچہ ذکر کردیم کفایت است برای تبکیت مخالفین بر ہمین قدر اکتفا
مے کردہ فا با برای تنبیہ جماعہ بی پیران مریدان شیطان چنانچہ حضرۃ شاہ ولی اللہ
صاحب در کتاب انتباہ نقل کردہ اند رسالہ یکی از کبرای خویش و نوشتہ اند کہ حضرۃ
والد بزرگوار آنرا بغایت می پسندیدند وطالبان را بہان اسلوب ارشاد میفرمودند
دران رسالہ مرقوم است قال فی الرسالۃ المکیۃ من لا شیخ لہ فالشیطان شیخہ مناسب
مینماید چیزی شرح حال خاص حضرت غوث الثقلین قطب الکونین قدس اللہ سرہ الاصفی
از کلام شاہ ولی اللہ صاحب علیہ الرحمۃ بدانکہ در تفہیمات الہیہ نوشتہ اند فالقادریۃ
قریبۃ من الاویسیۃ والروحانیۃ وان کان التعلیم من الشیخ الظاہر ولہا قدم فی الاتباع
بالشیوخ وتوجہ المشایخ الی الطالب بسبب بغیرہا وذلک لان الشیخ عبد القادر
لہ شعبۃ من السریان فی العالم وذلک انہ لما مات صار بہیئۃ الملاء الاعلی وانطبع
فیہ الوجود الساری فی العالم کلہ فحصل من ہذا الوجہ روح فیہ طریقتہ و در ہمعات نوشتہ
اند امروز اگر کسی را مناسبت بروح خاص پیدا شود و از انجملہ فیض بردارد غالباً
بیرون نیست از آنچہ این معنی بہ نسبت حضرت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم باشد
یا بہ نسبت حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ یا بہ نسبت حضرت غوث جیلانی
برای اختصار بر ہمین دو کلمہ نقل اکتفا می رود وشواہد وامثال آن ہم در کتب
شاہ ولی اللہ صاحب بسیار اند شاہ عبد العزیز صاحب علیہ الرحمۃ در تفسیر و بکون

الرسول علیکم شہیدا پیغمبر مانند یعنی و باشد رسول ما بر شما گواہ زیرا کہ او مطلع است
بنور نبوت بر رتبہ ہر متدین بدین خود کہ در کدام درجہ از دین من رسیدہ و حقیقت
ایمان او چیست و حجابیکہ بدان از ترقی محجوب ماندہ است کدام است پس او می شناسد
گناہان شمارا و درجات ایمان شمارا و اعمال نیک و بد شمارا و اخلاص و نفاق شمارا
الی ان قال و ازین است کہ در روایات آمدہ کہ ہر نبی را بر اعمال امتیان خود مطلع می سازند
کہ فلانی امروز چنین میکند و فلانی چنان الخ و در تفسیر علیین نوشتہ اند مقام علیین
بالای ہفت آسمان است و پائین آن متصل بسدرۃ المنتہی است و بالای آن متصل بپایہ
عرش مجید و ارواح نیکان بعد از قبض در انجا می رسند و مقربان یعنی انبیا و
اولیا در آن مستقر می مانند و عوام صلحا را بعد از رسانیدن و رسیدن نامہای اعمال
برحسب مراتب در آسمان دنیا یا در میان آسمان و زمین یا در چاہ زمزم قرار میدہند
و تعلقی بقبر نیز این ارواح را می باشد کہ بحضور زیارت کنندگان و اقارب و دیگر
دوستان بر قبر مطلع و مستانس میگردند زیرا کہ روح را قرب و بعد مکانی مانع
این ادراک نمی شود انتہی واضح باد کہ انجا و ابلذ از جماد با جمعہم من اولہم الی آخرہم
میگویند کہ جمادات را روحی و حیاتی و شعوری و ادراکی نیست و از غایت جہالت
نمیدانند کہ این بحثی است مفروغ عنہ کہ معتزلہ و غیرہ مبتدعہ اجداد انجاد این مذہب
اختیار ساختہ اہل سنت بر رد آن پرداختہ اند در کتب مبسوط تفسیر و علم کلام
این ہمہ ما جرا مرقوم چونکہ رسائی نصنیفہ این طائفہ با آن کتب علی العموم و بالخصوص
مخاطب خاص ما مولوی نذیر حسین صاحب معلوم بر نقل عبارت تفسیر عزیزی
اکتفا بت می رود در ذیل آیہ کریمہ و ان منہا لما یہبط من خشیۃ اللہ نوشتہ اند

دارای حس و شعور و حیات هر شی با ایشان داشت و نیز امامت روحی است مجرد که تعبیر از آن
بملکوت کل شیٔ در آیه فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیٔ فرموده اند و آن روح مجرد حی
و شاعر و ذاکر است و صلوٰة و تسبیح هر جماد و حیوان که منطوق کلام الٰهی است در آیات بسیار
مثل کل قد علم صلوته و تسبیحه و ان من شیٔ الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم بهمان روح است
لیکن آن روح را علاقه تدبیر و تصرف در ابدان آنها نیست و نه اثر آن روح بتوسط روح
حیوانی می رسد بلکه در رنگ ارواح ملائکه که در ابدان خود بدون توسط روح حیوانی تصرف
مینمایند این روح نیز پرتو و شعشعان بر جسم خاص خود می اندازد و در آن وقت از جسم افعال
شعور و اراده نیز سر بر می زند و این تعلق در این نشأت ضعیف است تا مورد تکلیف و ثواب و عقاب
شود و در عالم آخرت ظهور آثار این ارواح در ابدان خود دلیل خواهد شد و بعض
شهادت خواهند داد و نطق خواهند نمود و اغصان و اثمار بهشت اجابت ندای بهشتیان
خواهند کرد و در این نشأت که حکم ارواح در آن غالب نیست بقوت نفس قدسیه
آن تعلق پرتوی اندازد و باز شعور و نطق میگردد و از همین است که اشجار و احجار و حیوانات
تجسم با انبیا و بفرموده انبیا تکلم و نطق و ادای شهادت و اجابت و امتثال
امر نموده اند و قدر متواتر از آن از حضرات انبیا منقول و مروی شده الی ان قال و گریه
کردن ستون و سکوت او چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را در بر گرفتند صریح دلالت
بر شعور و حیات او میکند و آیه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا
من خشیة الله اصرح آیات است درین باب و العیاذ از تاویل الی غیر ذلک من الدلائل
الواضحة الباهرة انتهی اگر جناب مولوی نذیر حسین را ازین تسلی نشود و عبارت
تفسیر عزیزی ازین جهت که فارسی است بفهم نیاید تا در تفسیر جلیل ترجمه

حصن حصین که هندی است و ساخته برادر زرد نشان مولوی قطب الدین بیبند
در ترجمه حدیث ان الجبل ینادی الجبل باسمه ای فلان هل مر بک احد ذکر الله فاذا
قال نعم استبشر الحدیث ولعنه ترجمه اش برقوم فرمودند حضرت انس سے روایت ہے
کہ اسطرح ہر صبح و شام ایک ٹکڑا زمین کا دوسرے ٹکڑے زمین سے پوچھتا ہے کہ آیا تجھ پر
کسی نے نماز پڑھی یا ذکر کیا ہے جب وہ ٹکڑا کہتا ہے ہاں بزرگ جانتا ہے وہ ٹکڑا
اسکو اپنے پر اور جو بندہ ایک ٹکڑے زمین پر نماز پڑھتا ہے یا ذکر کرتا ہے وہ ٹکڑا اسکے
لئے گواہی دیگا روبرو پروردگار اسکے اور روتا ہے اوسپر جس دن مرتا ہے
کذا ذکر العیسلی این است بیان شعور و ادراک جماد که در سبق اول مولوی نذیر حسین صاحب
را از ترجمه حصن حصین می باید خواند حالا اطلاع و علم جماد را از مسافت بعیده که در
دین تو این مولوی نذیر حسین صاحب ثابت کردن علم غیب است بمخلوق و اشتراک
فی العلم و بس معتقدان نماز ناجایز به بینند صاف و صریح در حدیث صحیح موجود اخبرنا
قتیبة قال اخبرنا ابو الاحوص عن ابی اسحق عن برید عن انس بن مالک قال من سأل الله
الجنة ثلث مرات قالت الجنة اللهم ادخله الجنة ومن استجار من النار ثلث مرات قالت
النار اللهم اجره من النار اخرجه النسائی مولوی نذیر حسین صاحب باید که در سبق
دویم معنی این حدیث از ترجمه حصن حصین دریافت نمایند و اگر اشد قسوة من الحجارة نباشند
به بینند که شرک ساخته شان از کجا بکجا می رسد لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
دریابند که ازان علم و اطلاع جنت بعد سوال سائل آن و علم و اطلاع نار بعد استجار
مستجیر ازان ظاهر و دیگر بسیار احادیث [illegible] بدان سبب ذکر نکرده شدند که ترجمه
آن در ظفر جلیل نسبت مولوی نذیر حسین صاحب را معانی آن دریافت کردن مشکل

خواہند شد کہ دیگر بسیار عبارات غریبہ درین رسالہ خواندنی ہستند و این قسم آنچہ
ذکر کردیم کافیست کہ ترجمہ آن در ہندیست با این ہمہ نیز ہ مدعی گر نکند فہم سخن گو
سر وخشت ؛ باز مولوی نذیر حسین صاحب بعد استنباط از عبارت بیضاوی می نویسند
و لہذا قال العلامۃ التفتازانی فی شرح المقاصد و لا نزاع ان المیت لا یسمع انتہی جناب
و سفاہت مجیب حدی ندارد شارح مقاصد دلایل منکرین عذاب نقل نمودہ از انجملہ است
و قولہ تعالی و ما انت بمسمع من فی القبور و لو کان فی القبر احیاء لصح اسماع در جواب می نویسد
و اما فی قولہ تعالی و ما انت بمسمع من فی القبور فتمثیل حال الکفرۃ بحال الموتی و لا نزاع فی
ان المیت لا یسمع مطلب اینست کہ اسماعیکہ منفی ہست از کفرہ منفی ہست از موتی
و مخصوص و محصور ہست در مومنین کہ کفرہ مثل موتی ہستند در نفی این سماع پس
از نفی این اسماع کہ در آن نزاع نیست نفی احیاء لازم نمی آید و بر آنچہ مجیب و کبرای
او توہم کردہ اند تمثیل کفرہ بحال موتی راست نمی شنیدند یا کفرہ ادا از انحضرت
نمی شنیدند و تتقریب جواب منکرین عذاب القبر تمام می شود دیدن و فہمیدن مجیب
شرح مقاصد را کہ معلوم آن بیچارہ کشف الغطا را ہم با وجود حوالہ ندیدہ و فہمیدہ
اگر ہمین مقام از کشف الغطا دیدہ و فہمیدہ بودی از نام گرفتن شرح مقاصد
خود ؛ رسوائی خجلی چہ در کشف الغطا در ہمین مبحث موجود در شرح مقاصد
ذکر کردہ نفع یافتہ می شود بزیارت قبور و نفوس احیا را از اموات بدرستیکہ نفس
مفارقہ را تعلقی ہست بہ بدن و بہ تربتی کہ دفن کردہ شدہ است پس چون زیارت
میکند آن تربت را و متوجہ می شود بسوی نفس میت حاصل میشود میان ہر دو نفس
ملاقات و اضافات انتہی من کشف الغطا و چونکہ اصل عبارت شرح مقاصد

دربیچ گنی سنجو فنبہ بجدیہ اتم واکمل ہست وگردش مناسب عود بعد ذکر خلاف
فلاسفہ نوستہ ل الظاہر من قواعد الاسلام انہ یکون للنفس بعد المفارقۃ ادراکات
متجددۃ جزئیۃ واطلاع علی بعض جزئیات احوال الاحیاء لاسیما الذین کان بینہم
وبین المیت تعارف فی الدنیا ولہذا ینتفع بزیارۃ القبور والاستعانۃ بنفوس
الاحیاء من الاموات فی انزال الخیرات واستدفاع الملمات فان للنفس الناطقۃ
تعلقاً بالبدن وبالتربۃ التی دفنت فیہا فاذا زار الحی تلک التربۃ وتوجہت نفسہ
نفس المیت حصل بین النفسین ملاقات واضافات ازاینجا ظاہر کہ مذہب مجیب
حسب تصریح شارح مقاصد مخالف قواعد اسلام ہست حقیقت اینست کہ این ہمہ
بیچارگان چہ نذیر حسین چہ قطب الدین چہ بشیر الدین چہ محمد تقی وامثالہم
از مقدرت رجوع بکتب متداولہ سہلہ وفہم مطالب آن محض بی بہرہ وبیخبر
اینان کہ اینہا سیر از نظر بر کتب قدیمہ دقیقہ واز ادراک مطالب غامضہ معرا بودند
از تصرفات وتحریفات وافتراآت وافتراآت تا بیدرین حد بدبر داختہ
اند این بیچارگان ہمان تغلیط کبرای خویش را قبلہ ہمت خود ساختہ واز
غایت وقاحت تفضیحات کبرای خویش را درخصوص ہمان اغلوطات کہ از تحریر
وتقریر علماء اہل سنت بدرجہ نہایت شہرت رسیدہ کان لم یسمع میکنند
لاحول ولاقوۃ الا باللہ مقدمات مجیب وہمہ مقدمہ مردودہ را با وجود عجز
از جواب در تقریر وتحریر آوردن وبیان خورسند گردیدن کدام آئین عقل ودین
است جزوے را از آیت نفی وما انت بمسمع من فی القبور وانک لا تسمع
الموتی واسطہ توجیہاے عام ساختہ اند حال آنکہ تمام لکن ایت کافی است

برای رد جابه اوہام این مقام آیۂ ان اللہ یسمع من یشاء وما انت بمسمع من فی القبور
ان انت الا نذیر وازین آیہ کریمہ ظاہر کہ اللہ تعالی نفی اسماع از مخاطب نمودہ ثابت میفرماید
از برای خود و میفرماید برای مخاطب کہ نیستی تو مگر نذیر چنانکہ در آیہ کریمہ انک لا تہدی
من احببت ولکن اللہ یہدی من یشاء و آیۂ ثانیہ اینست انک لا تسمع الموتی ولا تسمع
الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین وما انت بہادی العمی عن ضلالتہم ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا
فہم مسلمون درین آیہ کریمہ نفی اسماع موتی از مخاطب نمود حصر اسماع مخاطب
در مسلمین فرمودہ پس حمل کردن این آیات بر نادانستن و نشنیدن ارواح مفارقہ محض
بی ربط و نیز سماع چیزی دیگر و اسماع چیزی دیگر و مراد از سماع استسلام و انقیاد هم
قل انما انذرکم بالوحی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ما ینذرون نہ اینکہ کافران و از آنحضرت
نمی شنیدند باز در جوش تبحر آمدہ می نویسند و از ترکیب عبارت فارسی هم آشنائی
ندارد و در فتح القدیر و کافی و کفایہ و عنایہ و عینی و غیرہ کتب فقہ از اینکہ میت
نمی شنود مشحون اند پس نزدیک قبر رفتہ ندا کردن بدتر خواست و ما مفید و جائز نشد
ودرین سبب بسیاری از فقہا طلب دعا از میت انکار کردہ اند چنانچہ در کشف
الغطا شیخ الاسلام نوشتہ انتہی تا بندگان بدانند کہ مجیب این کتب را دیدہ و
فہمیدہ است حال آنکہ چنان نیست اگر ہمچنان بودے مذہب مجدد اعتبار نکردی
در کتب فقہ این امر در کتب الایمان مذکور و این ہم در آنجا موجود کہ نفی سماع از
نزد حنفیہ بر عرف است و ہمان فتح القدیر در آخر باب مذکور لانا نقول یمینہ لا ینعقد
الا علی الحی لان المتعارف ہو الکلام معہ و ہمہ را آن موجود والخلاف فیہ لکان
بناء علی انکار عذاب القبر لکن والا فلا یتصور من قائل القول بعذاب مع عدم الاحساس

و در کتاب جبا عبرار نکارب مجاز دمنع تلقین را لف بیت کرده شده بست بمعتزلہ ہم
دران موجود ہست کہ بردقت زیارت قبور از طرف پائین رود نہ از طرف سر تا میت
را در بصر تعب نباشد این ہمہ امور در رد استمدادیات طی کرد بدد درینجا چیزی
بقدر فہم مجیب از کلام او مذکور بیگردد تو بہبیند کہ از ہمین کلام ظاہر کہ بسیار فقہای
منکرین طلب دعا از میت منکر سماع میت اند و ہستنا د بکشف الغطا ہمان کشف
الغطا را ببیند و بفہمد کہ آن بسیار فقہا کیانند و چسان اندہ، انجا موجود وظاہر ست
کہ از فقہا آنانکہ قایل بسماع وادراک میت اند قایل بجواز اند وآنانکہ منکر اند ازا
این را نیز انکار کنند و در ہمان کشف الغطا ہست شیخ در شرح مشکوۃ مسلہ علم وسمع
میت مفصل نوشتہ و بعد گفتگوی زیارت بہ احسن وجوہ ثابت کردہ ازانجا باید
جست انتہی وآنجا اگر بجوبند بہ یابند کہ می نویسد بالجملہ کتاب وسنت مملو ومشحون
اند باخبار و آثار کہ دلالت میکند بر وجود علم مر موتی را بدنیا واہل ونیا پس منکر نشود
آنرا اگر جاہل باخبار و منکر دین وہم ازانجاست کہ کلام درین مقام بحد اطناب وتطویل
رسیدہ برغم منکران کہ در قرب این زمان این فرقہ پیدا شدہ منکر اند استمداد
واستعانت را از اولیا اللہ کہ نقل کردہ شدہ اند ازین دار فانی بدار البقا الخ
و در کشف الغطا ہم بر انکار استمداد نکیر نمودہ ہست پس از کشف الغطا متبنثر
درخصوص ہمین مسلہ بہمین مبحث ثابت کہ آن بسیار فقہا جاہل باخبار و منکر دین و فرقہ
نو پیدا ہستند بر لفظ بسیار فقہا خود بہد گردیدن وازحال شان چشم پوشیدن
وخود را در اوذناب مقطوعہ معتزلہ کہ انکار علم وسماع موتی شعار شان ہست ادر
اتباع شقی ابن تیمیہ داخل کردن و در اقرار مخالفت خود از جمہور اہل سنت

تأمل کردن از عقل و دیانت کہ بسا بعید است هرچند کہ لازمہ نجدیت است علامہ ابن
حجر در جوهر منظم نوشته من خرافات ابن تیمیة التی لم یقلها عالم قبله وصار بها مثلة
بین الانام انه انکر الاستعانة والتوسل به صلی الله علیه وسلم ولیس کما افتری الخ
فتوی مشهوره متداوله صاحب فتح العزیز علیه الرحمة به بینند که در آن مرقوم است که
انکار ادراک و شعور اموات اگر کفر نباشد در الحاد بودن او شبهه نیست در تحفه
اثنا عشریه موجود لیس حال ارواح و رفع حال ملائکه است که بتوسط سلسله دیدنی کار میکنند و
مصدر افعال حیوانی و نفسانی میگردند انتهی باز از بزازیه نقل نموده من قال ان ارواح المشائخ
حاضرة تعلم یکفر از آن تفهیم کرده نفسه مراد است ورنه چه خواهد گفت در حق صاحب تفسیر
عزیزی که در خطبه در تمهید تخصص تفسیر سوره بقره دو پاره آخرین نوشته اند که اکثر
مسلمین در صلوات خمسه و جمعه و جماعات و محاضر ارواح مقدسه انبیا و اولیا و زیارت
قبور صلحا و عرفا بتلاوت این سورها تشرف و استمداد مینمایند و چه خواهد گفت
در حق ملا علی که در شرح شفا در ذیل قول ان لم یکن فی البیت احد فقل السلام
علی النبی ورحمة الله وبرکاته می نویسد لان روحه علیه السلام حاضر فی بیوت اهل الاسلام
و شیخ عبد الحق در جامع البرکات نوشته وی صلی الله علیه وسلم بر احوال و اعمال
امت مطلع است و بر مقربان و خاصان درگاه خود مفید و مفیض و حاضر و ناظر است
باز نقل نموده عبارت بحر رائق ومن ظن ان المیت یتصرف فی الامور دون الله
واعتقد بذلک مراد تصرف بنفسه و استقلالی است ورنه چه خواهد گفت در حق ملا علی
مستند خود که کلامش بالا مذکور شد و در حق صاحب تفسیر عزیزی که در ذیل
آیه کریمه والقمر اذا اتسق در سوره انشقت میفرمایند بعضی از خواص

اولیاء الله را که الحال در جه تکمیل و ارشاد بمن نوع خود گردانیده اند درین حالت
هم تصرف در دنیا داده و استغراق انها بجهت کمال وسعت مدارک انها
مانع توجه باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات باطنی از آنها مینمایند
و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از انها میطلبند و می یابند و زبان
حال انها در آنوقت هم مترنم باین مقال است ع من آیم بجان گر تو آئی بتن
وجه میفر مایند در حق صاحب تفسیر عزیزی از جهت آنچه در تفسیر یعلمون الناس
السحر ارقام فرموده و در بیان حقیقت سحر بر تاثیر نفوس مفارقه و بودن آن
از اسباب خفیه در عالم تصریح نموده و در بیان اقسام سحر بودن ارواح خبیثه
ازان قسم تعلقا عن الارواح الطیبة ثابت فرموده نسبت اول نوشته اند قسم سوم
ازان پیدا کردن برات و درین سحر چنین می کنند که اول انسانی را که قوت
القلب والجثه مرده باشد تفحص نمایند و بعد ازان بروح او را بچو اندان بعضی الفاظ
که مشتمل بر ذکر کبرای شیاطین باشند و تعظیم مفرط نسبت با آنها و در آن جاین
میکنند و بخور منجذب میا رند و بقوت آن الفاظ و نهادن نذور و هدایا آن
روح را در حکم و قابوی خود کنند بحدیکه مانند غلام یا نوکر بهر چه امور فرمایند سر انجام
دهد پس این عمل هم مستلزم کفر است یا قریب بسر حد آن میرسانند و غالب
این قسم ارواح که مددگاری امور شهویه و غضبیه متوجه می شوند نمی باشند
الا از جنس خبیث مثل هنود یا فساق پس مخالفت خباثت نیز درین عمل لازم آید
انتهی مولوی تدبیر حسین صاحب ببینند لفظ مددگاری را از جا دست خود برون
آیند و نسبت دوم فرموده اند اکثر اقسام سحر را از کبار امت مصطفویه علیه

الصلوٰۃ والسلام اصلاح نمودہ وکفر وشرک را ازان دور کردہ استعمال کردہ اند
صلاح قسم سوم تحصیل ربط بارواح طیبہ صلحا واولیا است کہ اکثر وبیشتر باین بعلامی آیند
ودر حوائج خود ودیگر خلق باآن المنتفع میشوند ودر طریق تحصیل آن نیز طہارت
وتلاوت وارسال ثواب صدقات براے آن ارواح منظور میدارند انتہی وہمچنان
ہر دو حال در تفسیر ثم اماتہ فاقبرہ موجود میفرمایند چون بدن آدمی را بعد از موت
باتش بسوزند ارواح لطیفہ او با دود واتش آمیزش نمودہ مشابہت تامہ باشیاطین
وجنیان پیدا کنند واین است کہ اکثر ارواح کسانیکہ سوختہ میشوند بعد از موت
حکم شیاطین میگیرند وبادمیان می چسپند وایذا میدہند انتہی وبعد ذکر فوائد
دفن میفرمایند بنابرین است کہ از اولیا ء مدفونین ودیگر صلحای مومنین انتفاع
واستفادہ جاریست وانہا را افادہ واعانت نیز متصور انتہی باز نوشتہ
واستعانت بفراخی رزق ودفع بلا وطلب ولد وغیرہ ازین کلمہ ازان بزرگان
ہرگز روانیست چہ استعانت از غیر خدا درین امور جائز نیست وذکر نمود حدیث
اذا استعنت فاستعن باللہ ودخل خود در معقول ومنقول ظاہر ساختہ نوشت
کہ ایاک نعبد وایاک نستعین ہم مشعر این معنی است وتقریر بسیط دراین باب دراینجا
محالست در تحقیق استعانت رسالہ جداگانہ نوشتہ شد دراینجا اشارہ ازان
کردہ شد انتہی حال تقاہت کہ از عنوان جواب معلوم بود جا لا ظاہر گردید
کہ رسالہ وار ہم ہست فتوی ہم نوشتہ ودر تحقیق استعانت رسالہ نوشتہ کہ
معنی استعانت نفہمیدہ ونہ اینکہ از استعانت باللہ چہ مراد است واز استعانت
بہ بزرگان چہ مقصود واگر فہمیدہ بودی قید دراین امور ذکر نہ نمودی

بتقيید در این امور قاعده مقرره اهل معقول و منقول برعکس نزدیکی واذا استعنت
فاستعن بالله وایاک نستعین بر زبان نیاوردی طرفه تماشاست
که اول از همه این وسوسه فضل شقی ابن تیمیه گردیده که در علاج او امام سبکی وغیره
تدبیر شافی و تقریر و تحریر کافی فرمودند بعد از مدتیکه وراثت ابن تیمیه بشیخ نجدی
رسید و آن فتنه خوابیده بیدار گردید بدفع آن علماء حرمین و یمن و شام کمر
بستند ما من بعد که نجدیت در هند شیوع یافت و مولوی اسمعیل و مولوی
اسحق ترجمان آن شدند در رد شان نیز بیش از بیش تحریر و تقریر شایع و ذایع
گردید و همه را از جواب عاجز گردانید با این همه حضرات نجدیه آنچنان غالب اند
بر حیاکه همان سخنان مردود نامعقول را پیش مے آرند گفته گفته مرشدم
بسیار گوید و زشنا یک تن نشد اسرار جو باز بشنوند استعانت از خدا
طلب عون است بایجاد بقول الشی کن فیکون و مبحث نزاع در اختصاص
آن بخدای تعالی و عدم جواز آن از غیر او سبحانه و استعانت از بزرگان طلب
عون است بدعای شان از خدای تعالی که از جناب او تعالی درخواسته انجاح مطالب
کنانند و همین است متنازع فیه و ظاهر است که استعانت باین معنی از خدا تعالی
معنی ندارد پس حدیث اذا استعنت فاستعن بالله و آیه کریمه وایاک نستعین
با بحث علاقه ندارد علامه ابن حجر در جوهر منتظم بتفصیل نوشته است و حال امور
مذکوره اینکه شاه ولی الله صاحب در رساله عقاید مندرجه تفهیمات نوشته اند
لایشفی مریضا ولا یرزق مرزوقا ولا یکشف ضرا الا هو بمعنی ان یقول للشیء
کن فیکون لا بمعنی التسبب العادی الظاهری کما یقال شفی الطبیب المریض و

رزق الامیر الجند فهذا غیره وان اشتبه فی اللفظ در تفسیر عزیزی در ذیل آیه
کریمه یعلمون الناس السحر مرقوم افعال عادی آلهی را مثل بخشیدن فرزند و توسیع
رزق و شفای مریض و امثال ذالک را مشرکان نسبت با رواح خبیثه و اصنام میکنند
وکافر میشوند و موحدان از تاثیر اسمای آلهی یا خواص مخلوقات و میدانند از دوا
و عقاقیر یا دعای صلحای بندگان او که هم از جناب او در خواسته انجاح مطالب
میکنانند می فهمند و در ایمان شان خللی نمی افتد باز نوشته و اگر کسی گوید که او تعالی
مفتاح علم همه اشیا کلیه و جزئیه در هر آن از مسافت بعیده اولیا الله را داده و
حواله ایشان کرده بنا بران میدانند و میشنوند پس این را در تفسیر نیشاپوری تحت
همین آیه کریمه وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو الآیه نوشته ولا یمکن ان
یکون هذه المفاتیح عن شیء الممکنات لان المحاط لا یحیط بمحیطه الی ان قال فلا یکون مفتاح
العلم بجمیع المعلومات اللاعنده انتهی واضح باد که غیر از بخدا یه کسی نیست که بیفزود
ولی حاجت و جلب منفعت چیزی بگوید که مخالف کتاب و سنت باشد و آنچه از
وشنیدن بزرگان استمداد را چه حاجت است بعلم همه اشیای کلیه و جزئیه تا که تجویز
استمداد بگوید آنچه مولوی نذیر حسین فرمودند بشنو که جنس حیوان از همه اشیای کلیه
و جزئیه در چه مرتبه قلت است و نوع انسان از دیگر انواع آن و صنف امته محمدیه
از اصناف نوع انسان و اهل سنت و جماعت از ان امت علم همه اینها نیز
نداده باشند بلکه علم بعض اشخاص معدوده که با آن بزرگ علاقه و رابطه
معرفت بواسطه یا بلا واسطه دارند آنهم نه در هر آن بلکه در اوقات خاصه
با ذکر کردن شان آن بزرگ را که از کل اناث درجه مرتبه قلت دانستهم

ونسبتیکه بجهت مصاحبت باشد الله تعالی روح آن بزرگ راکه قرب وبعد
مکانی مانع ادراک روح نیست مطلع میگرداند مثل دیگر اعمال احیا اموات ما یاد
کردن هم ساعی است از اعمال و ما بقی آن عالم که بالیقین مسافت بادیه نیست
هرگونه که باشد از همان قبیل است که مابین حور وجنت وجهنم وحفظه آن ومابین
مصلی وخواهنده حور وجنت ومستعیذ از جهنم است بنابران میدانند وشیخ ند
حالا مولوی نذیر حسین صاحب برای ساعتی از کسی استعاره عقل وهوش نموده
دریافت فرمایند که لان المحاط لا یحیط بالمحیط ولا یکون مضلح العلم بجمیع المعلومات الا
عنده را چه منافات است بدانستن وشنیدن بزرگان نداء مستمد را
واز ذکر ش چه حاصل این قدر باید فهمید که آنچه بسبب بعد مسافات مادیه عادت
خارج است از ادراک قوة سامعه مادیه عادیه غیب است بنسبت قوة سامعه مادیه
عادیه وبطریق خرق عادت در دنیا هم خارج نیست بلکه قطعا ویقینا داخل نسبت
قوة مد که مجرده روحیه وملکیه واین غیب اضافی است نه غیب مطلق وهیچ غیب را
غیب مطلق وخاص بخدا دانستن وحکم کفر مثبت آن برای غیر خدا نمودن این همانند
که جاسوسی کورما در زاد تصدیق مسامع بصران نموده حکم کنند که ادراک الوان
علم غیب است وثابت کننده آن برای غیر خدا کافر است استنباد بجلالت
معتاد وقیاس امور برزخ بر امور دنیا اصلی است عظیم از اصول ضلال که بسیاری
از معتزله وملاحده را راه زده است آنهمه که گفته شد بحث نفی وسوسه اطفال
جهال بود چون خواهی که بحث اثبات اصل مسئله از شیوخ کرام ومشایخ عظام
دریابی پس بدانکه شاه عبد العزیز صاحب در تفسیر ویکون الرسول علیکم شهیدا

نوشته اند که او مطلع است بنور ثبوت بر رتبه مرشدین بدین خود الی آخره وہم
در آن کتاب نوشته اند بعضی از خواص اولیاء الله راکه اله جارحه تکمیل و ارشاد نبی نوع
خود گردانیده اند الخ مولوی نذیر حسین صاحب معنی لفظ اله جارحه و بنی نوع چند سال
محنت و مشقت گوارا ساخته از کسی دریافت نمایند شاه ولی الله صاحب در فیوض
الحرمین نوشته اند ما کان وجهه صلی الله علیه وسلم الی الخلق قربها جدا من ان یتوجه
انسان الیه بجهد همته فیتبعه فی نائبته الی آخره وہم نوشته اند فاذا توجه الیه انسان
الی آخره وانچه در رجال تمام المعرفة در ذکر حضرة غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه نوشته اند
عبارات آن کتاب ودیگر کتب شان متعلقه این بحث در ما سبق مذکور و نیز آن
انچه از ملا علی قاری نقل کرده ایم مولوی نذیر حسین صاحب را لازم که بعد فهمیدن
از کسی فهمیده بهمین قدر که فتوی نوشته شان مخالف است بتحریرات این ثقات
که رسیدن مولوی نذیر حسین صاحب بتمام مطالب آنها ازان بعید و محال عادی است
اقرار کنند بجهالت وضلالت خود در تحریر این فتوی کامل الطغوے وتوبه نصوح
از اعاده چنین بیهوده شنیعه کبری باز بر سر بیان اشراک فی العادت آمده در بیان
لزوم او شراک فی العلم واشراک فی التصرف که چند عبارات بی محل ذکر نموده
در اشراک فی العادت الخ مسیر بنا بر عادہ خود شارع و برابتداع و اختراع خود
قانع گردیده چونکه در صورت مفروضه قطع نظر از نداکردن وقطع نظر از شنیدن
و دانستن ماخوذ است با آن بحثی نداریم و از سند و دلیل که اثری نیست تا در آن
کلام کرده آید باز قصه گفتن اعرابی یستشفع بالله الیک باتباع تقویة الایمان
بکمال عرض و طول پیش نموده باانکه تفصیح آن بکمال توضیح بکرات ومرات کرده است

مختصرش اینکه از معقوله یا شیخ عبد القادر اعطنی شیئا لله کجا ست که خدا را نفهم
مے آریم نزد تو یا شیخ عبد القادر اگر از لفظ لله استشفاع می فهمند سخت
سفیه اند انما نطعمکم لوجه الله فللبه حمیه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب
والبغض لله واعطی لله ومنع لله فقد استکمل الایمان نظایر این بسیار اند باز
نقل نمودند از قاضی ثناء الله پانی پتی دعا از اولیاء مردگان یا زندگان واز
انبیا جایز نیست الخ میگوئیم که مسلم است که دعا از اولیا و انبیا است و معنای
فیه طلب دعا را انبیا و اولیا است از خدای عز وجل که نزد همه اہل سنت و
جماعت از مرده و زنده جایز و در دین جدید نجدیه اتباع ابن تیمیه از زنده جایز
و از مرده ناجایز که از رسایل وغیره رسایل شان ظاہر پس آوردن این عبارت کمال ابلهی است
یا ابلہ فریبی که از ما نحن فیه خارج است و بالفرض اگر مراد ازان محل نزاع باشد
تاہم آوردن آن بیجا و رایگان که مخالف جانبین ست و نزد کسیکه بهره از فهم داشته
است شک نیست که مراد قاضی ما نحن فیه که متنازع است نیست که در دلیل حدیث شریف
الدعا ہو العبادة وآیه کریمه قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن
عبادتی سیدخلون جهنم داخرین آورده ست و ظاہر که عرض کردن کسے
در خدمت انبیا و اولیا که دعا کنید از خدا برایے ما عبادت نیست و دعا خواستن
از خدا که عبادت است و از غیر خدا ناجایز چیزی دیگر ست یعنی باعتقاد خلق
و ایجاد و قدرت استقلالی بر حاجت براری که مجوزین استعانت ہم قائلند
بتخصیص آن برایے خدا و عدم جواز آن برای غیر خدای تعالی تصریح میکنند
د بهمین جهت در مسئله ثانیه قید جاہل ذکر نموده مبفرمایند چنانچه جاہل گویند

یا شیخ عبد القادر شیئاً لله یا خواجه شمس الدین ترک پانی پتی جایز نیست و اگر
گویند الہی بحرمت خواجه شمس الدین مضائقه ندارد حق تعالی میفرماید والذین
تدعون من دون الله عباد امثالکم یعنی از کسیکه شما دعا میخواهید سوای خدای اینها
بندگان مثل شما اند اینها را چه قدرت است که حاجت کسی برآرند انتهی یعنی بخیال
یا بارادہ ہمین معنے ناجایز میگویند و اعتقاد قدرت استقلالی اولیا بر حاجت بر
میدارند اگر بحرمت گویند جایز است و ظاهر گفتن علما کاملین و کبرای عارفین
که در علم و تقوی و حکم و فتوی مشهور و معمول علیه جمهور و دران داخل نیست که
اعتقاد حاجت براری تسبباً و کسباً با اولیا دارند شیخ عبد الحق که از مشعرین
تجویز استمداد است حکم قتل و اعتقاد و جاہلان را ممنوع و حرام نوشته و قاضی
ثناء الله مرحوم در تذکرة الموتی فرموده و ارواح ایشان یعنے اولیا از زمین
و آسمان و بهشت هر جا که خواهند مے روند و دوستان و معتقدان را در دنیا
و آخرت مددگاری میفرمایند و دشمنان را ہلاک مے سازند و از ارواح بطریق
اویسیت فیض باطنی مے رسد پس موافقت قاضی مرحوم با اهل سنت و مخالفت
با نجدیه ظاهر منشاء تغلیط نجدیه اشتباه لفظی و ترک اعتنا بقیود که در اکثر مسائل
راه شان زده است و این همه بر تقدیر صحت نقل ست که اعتماد آن از این طایفه
مرتفع بهمین نذیر حسین صاحب از محمد تقی در رساله نشر نوشته اند قال فی شرح
العقاید استحلال المعصیة التی ثبت بدلیل قطعی کفر و اصراره کفر انتهی ملخصاً
که تفضیح آن در طرد الطغوی موجود و در رساله فیصل الفنا عذر نامه نوشته
در کتب عقاید و فقه مے نویسند که الاصرار بالصغیرة کبیرة والاصرار بالکبیرة

رشید العصیہ کفر باز در آخر کتاب نہایت خود در تلبیس سفاہت ظاہر نمودہ

فرمودند و باین اشارہ در دُرّ المختار از وہبانیہ آوردہ من قال شیئا للہ

بعض یکفر و بحبس علیہ الکفر بعضے یفر را نتہی بما فیہ و حاشیہ انتہی حال آنکہ

در دُرّ المختار چنین است کذا قول شیئ للہ قیل یکفر و یا حاضر و یا ناظر لیس بکفر

سر در ذکر کردن مصرع ثانی پردہ داری بخدیت است کہ اطلاق حاضر

و حاضر را خاص بخدا گویند و بر غیر خدا کفر اہل سنت اعتراض کردند کہ اسماء

الٰہی توقیفی اند و حاضر و ناظر دران نیست تخصیص یعنی چہ کلام در جواز است

غایتہ الامر اینکہ محققین فقہا نوشتہ اند کہ کفر نیست تلبیس دیگر اینکہ نام حاشیہ

ذکر نکرد طحطاوی کہ موجود بود دیدیم از ہمان شرح وہبانیہ نقل نمودہ است

لعل وجہہ انہ طلب شیئاً للہ واللہ غنی عن کل شیئ والکل مفتقرون محتاجون الیہ

وینبغی ان یرجح فیہا عدم التکفیر لان لہا تاویلا فانہ یمکن ان یقول اردت ان اطلب

شیئا اکراما للہ اہ من شرح الوہبانیہ ظاہر انتہی نام بردن حاشیہ طحطاوی

برخلاف طریقہ خود شرم آمد کہ دران ترجیح عدم کفر نوشتہ است ہر چند این

کلام با صل مدعا یعنی شرک بودن ندا مناسبی ندارد فاما بتصریح حاشیہ

دُرّ المختار نقلا عن الوہبانیہ قول مرجوح است و فتوی بقول مرجوح جہل و خرق

اجماع است کما فی الدُرّ المختار حالا ما روایتی نص در اصل مدعا و دافع

این وہم از کتاب معتبر کہ موافق قاعدہ افتای اہل حق کافی و وافی است

برائے جواب سوالیکہ در صدد این فتوے مرقوم است یعنی چہ میفرمایند

گروہ حق پژوہ علما ورثۃ الانبیا در معنی این عبارت یا شیخ عبد القادر

جیلانی شیئاً للہ جواب بشنو کہ در فتاوی بزازیہ کہ مصنفش استاذ صاحب در المختار
منقبش در اول رد المحتار و استناد بآن جا بجا در در المختار موجود می نویسد واما
قولہم یا شیخ عبد القادر فہو نداء واذا اضیف الیہ شیئاً للہ فہو طلب شیء اکراماً للہ
فما الموجب لحرمتہ ولا یجوز الاختصار ربما فی قیا البرایۃ ونظم الفرائد ومن قال شیئاً للہ
بعض یکفر اذ لا وجہ لذلک وکیف ذلک مع قولہم لا یخرج المؤمن الا جحود ما ادخلہ وقولہم
الکفر شیء عظیم فلا یکفر المسلم اذا اختلف فیہ ولو بروایۃ ضعیفۃ ومعاذ اللہ ان
یوجد الکفر بذلک وقد قال شارحہ وینبغی ان یرجح فیہا عدم الکفر ووجہ التکفیر انہ طلب
شیء للہ وہو جل وعلا غنی عن کل شیء والکل محتاج الیہ وہذا لا یختلج فی خاطر احد فان
ذکرہ للتعظیم کما فی قولہ تعالیٰ فان للہ خمسہ ومثلہ کثیر واضح باد کہ استناد بر اعلاء
واشتہار محض بی بنیاد است از امثال مجیب کہ از فہم معانی عبارات نقل کردہ
خودش نیز بی نصیب بکار نمی آید و گرہی از کار نمی کشاید مدار کار درین روزگار
بر نقل معتمد وسند مستند است حالا مجیب اگر چیزی حصہ از دین و حفاظت دارد
محض مغلوب شیطان ونفسانیت نباشد بر او لازم و واجب کہ از نوشتن جواب
بی سند و معتمد و کاذب نادم و تایب گردد و در اظہار خطا و اعلان آن اشاعت
آن بطبع وغیرہ سعی جمیل نماید وما علینا الا البلاغ کلام بر فتوے تمام شد
وتمام آنکہ شود کہ بنظر مولوی نذیر حسین صاحب فقیہ رسیدہ بود یا قبول مستعد گردد
ملخص التماس اینکہ در اشتراک فی العلم واشتراک فی التصرف قید ذاتی و استقلالی
نزد فقیہ صاحب معتبر است یا نہ اگر نیست پس حکم اعتبار کنندگان این قید
چیست و خاص بخدای عز وجل مطلق غیب است یا غیب مطلق نہ اضافی

واطلاع ارواح کاملہ در برزخ کہ در عقیدہ اہل سنت حال ایشان مثل حال ملایکہ ست
بر بعض احوال یعنی یاد کردن وندا کردن ایشان کہ عملی ہست از اعمال کثیرہ بعض
احیا معتقدین کہ معدودی باشند از اہل سنت کہ یک فرقہ ایست از فرق کثیرہ
امت محمدیہ کہ صنفی ہست از نوع انسانی ونسبت تمام این نوع ہم اگر از ہمہ اشیا
تصور نمایند قلت در مراتب تنزل وتناقص تا آن مرتبت رسد کہ تعبیر از آن بعدد
نتوان کرد وہمین نسبت ہست اثبات ذکر واطلاع را باہمہ اثبات واین اطلاع ہم
بخلق وایجاد خدا اعلم غیب مطلق ہست کہ خاص باشد با تہ مینوا توجہ داد سوالے
دیگر نسبت بچند امور در ذیل ہست بجوابش نیز ممتاز فرمایند اول اینکہ در حصن حصین
نوشتہ من کانت لہ ضرورۃ فلیتوضا الحدیث وندا دران موجود یا محمد انی توجہت
بک الی ربی فی حاجتی ہذہ لیقضی لی ملا علی قاری در شرح نوشتہ یا محمد التفات
الیہ وتضرع لدیہ لیتوجہ روحہ الی اللہ ویغنی السائل عما سواہ وعن التوسل الی غیر
مولاہ ونیز می نویسد ولی نسخۃ لتقضی بصیغۃ الفاعل ای لتقضی الحاجۃ لی
والمعنی لتکون سببا لحصول حاجتی ووصول مرادی فالاسناد مجازی خفاجی
در شرح شفا نوشتہ وہذا الحدیث سند صحیح اخرجہ الترمذی والحاکم وغیرہما وکان
ابن حنیف وبنوہ یعلمونہ الناس وقد حکی فیہ حکایات فیہا اجابۃ دعاء من دعا بہ
من غیر تاخیر وقد اخرجہ البرہان الحلبی من طرق متعددۃ فلم یبق فیہ مشتبہ
فاحفظہ علامہ ابن حجر در جوہر منظم نوشتہ علمہ صلی اللہ علیہ وسلم ذلک
ولم یدع لہ لانہ اراد ان یحصل منہ التوجہ وبذل الافتقار والانکسار والاضطراب
مستغیثا بہ صلی اللہ علیہ وسلم لیحصل لہ کمال مقصودہ وہذا المعنی حاصل لہ فی حیاتہ

وبعد وفاته صلی الله علیه وسلم ومن ثم استعمل السلف هذا الدعاء فی حاجاتهم

بعد موته صلی الله علیه وسلم فقد علمه عثمان بن حنیف الصحابی راویه لمن كان له حاجة

عند عثمان بن عفان رضه زمن امارته عسر علیه قضاءها فسعد ففعله فقضاها رواه

الطبرانی والبیهقی طالب الحسنین مولوی محمد نذیر حسین فقیه کاتب فتوے دریافت نما

که بموجب افتاے شان لازم می شود مشرک ومروج شرک بودن عثمان بن

حنیف صحابی وانباے شان وسلف مستعملین وابن حجر وعلامه خفاجی وعلی

قاری وطبرانی وبیهقی وصاحب حصن حصین وهمه کسانیکه داخل اند در سلسله

واجازت واستجازت آن از عثمان بن حنیف تا اصحاب کتب ودر سلسله

روایت واجازت واستجازت حصن حصین وغیره کتب از اصحاب کتب تا شاه

عبد العزیز صاحب وغیره نهایت طرف لاحق فقیه صاحب حالجمعیت حواس

برعایت عقل ودین ارشاد فرمایند که ما مردم کدام شق اختیار کنیم

غلطی این فتوی یا مشرک بودن جماهیر اهل سلاسل حدیث ازین عهد تا صحابه

رضی الله تعالی عنهم دوئیم اینکه در شفاے قاضی عیاض مرویست ان عبد الله

بن عمر خدرت رجله فقیل له اذکر احب الناس الیک فصاح یا محمداه فانتشرت

علی قاری در شرح نوشته وکانه رضی الله تعالی عنه قصد به اظهار المحبة فی

ضمن الاستغاثة خفاجی نوشته وقد روی انه وقع مثله لابن عباس

رضه وذکره النووی فی الاذکار وروی ایضا عن غیرهما وبهدرانست وهذا مما

تعاهده اهل المدینة والسوال السوال سیوم در استیعاب مرویست که نابغه جعدی

صحابی رضه هنگام ابتلای شان بمخمصه در بصره ایام حکومت ابو موسی اشعری

رحم فرمودند سه فیا قبر النبی وصاحبیه : الا یا عونا لو تسمعونا : والسوال
السوال واضح باد که شوا ہد ندا و مخاطبات و استغاثت از ارواح طیبات اموات
از عہد صحابہ تا شیوخ و اساتذہ مولوی اسمعیل مروج این خرافات بسیار اند
بنظر تخفیف تصدیع مولوی نذیر حسین صاحب بر بندی از طرف اعلی اکتفا نمودہ
شد قدری طرف اول ہم باید شنید حضرت مولوی رفیع الدین صاحب در رسالہ
اسرار المحبت مے فرماید المحبت مع الاحیاء الحاضرین نافعۃ عاجلا و اجلا واما
مع الاموات فنافعۃ فی الاجل البتۃ بشرط الاہلیۃ والایمان واما فی العاجل
فبشرط دوام التوجہ وتخلیۃ القلب معہ فی الخلوات ومداومۃ ذکرہ وکثرۃ الندا
لہ والبر معہ بارسال الثواب الیہ والاحسان الی اہلہ فذلک کثیرا یفتح باب الاویسیۃ
ویعطی منفعۃ الصحبۃ نقیہ صاحب چہ سفر باید درحق صاحب اسرار المحبۃ دوحق
شاہ ولی اللہ صاحب واستاد و استاد الاستاد ایشان کہ در انتباہ سفر باید
اجرنی الشیخ ابوطاہر عن القشاشی انہ کتب الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی بعض
حاجاتہ صورتہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیک انت اقرب منی ام ہذا الفتیح فر یکب
منی وان بعدت الا ا شفعت فی ودی قضاء حاجاتی کلہا الدنیویۃ والاخرویۃ
دمن احب امین الی اخر القصۃ وہم در انتباہ در بیان طریقہ شطاریہ نوشتہ
اند این فقیر خرقہ از دست شیخ ابوطاہر کردی پوشید وایشان بعمل اتجہ
در جواہر خمسہ است اجازت دادند عن ابیہ الشیخ ابراہیم الکردی عن الشیخ
احمد القشاشی عن الشیخ احمد الشناوی الی اخرہ السند وایضا لبسہا
الشیخ ابوطاہر عن الشیخ احمد النخلی الی اخر السند وایضا فقیر در سفر حج حوالی لاہور

رسیده دست بدست شیخ محمد سعید لاهوری دریافت ایشان اجازت وما سیفی وادند بل
اجازت جمیع اعمال جواهر خمسه داده بودند خود بیان کردند وایشان درین زمانه یکی
از اعیان مشایخ طریقهٔ احسینیه بودند چون کسی را اجازت میدادند اورا در دعوت
رجعت نمی شد رحمة الله تعالی قال الشیخ المعمر الثقة حاجی محمد سعید الاهوری اخذت
الطریقة الشطاریة واعمال الجواهر الخمسة من السیفی وغیره عن الشیخ محمد اشرف الی اخر
السند در همان جواهر خمسه در ترکیب خواندن همان سیفی نوشته است نادعلی
هفت بار یا سه بار یا یکبار بخوانند وآن اینست نادعلیا مظهر العجایب تجده عونا لک
فی النوائب کل هم وغم سینجلی بولایتک یا علی یا علی یا علی انتهی چه میفرمایند
مولوی نذیر حسین صاحب درحق اجازت دهندگان واجازت گیرندگان منبع بدعت
اشتباه واجازت دهندگان آنچه در اشتباه است بدیگران چنانچه در اجازت نامها
شاه ولی الله صاحب مرقوم واضح باد که ما رفع شبهه متوهمه مجیب در خواندن یا شیخ
عبد القادر شیئا لله کما ینبغی پرداختیم وثانیا باثبات ندای اموات بقدر
کفایت حالا میگوئیم که قاعده محققین اهل عقل ودین نه اغبیا وغوایت آگین آنست
که هرگاه بحث وتفتیش در امری پیش آید اول از همه متوجه می شوند باصل آن که
از کیست واز کجاست وعاملان وحاملان آن کیانند وچسانند اصل این را
که تجسس کردیم ثابت شد که ارشاد خاص حضرت غوث الثقلین است قدس سره
که باقرار منتهی السند بجابه در مائة المسائل منکر ولایت وکرامت شان باید
که خاطی باشد زیرا که در انکار کرامت شان تخطیه وتضلیل بسیاری از علمای امت
انتهی حالا مجیب صاحب ارشاد فرمایند که ولایت وکرامت با شرک جمع میگردد

یا نہ اگر می شود پس از حکم شرک بودن خواندن یا شیخ عبد القادر توبہ نمایند
باقی ماند اینکہ ارشاد حضرت غوث الثقلین چگونہ ثابت شد میگوئیم کہ شیخ عبد الحق
در زبدۃ الآثار مے نویسد کہ این کتاب بہجۃ الاسرار کتابے عظیم و شریف و
مشہور است مصنفان از علما و قرات مشہور و معروف و احوال شریفۂ
وے در کتب مذکورہ از ذہبی تعریف مصنف نقل نمودہ و از حیدری صاحب حصن
حصین خواندن او آن کتاب را بر شیخ او و اجازت دادن شیخ او را و بودن
دو واسطہ درمیان صاحب بہجۃ الاسرار و غوث اعظم قدس سرہ نقل نمودہ
در آن موجود قال رضی اللہ عنہ من استغاث بی فی کربۃ کشف عنہ و من نادی
باسمی فی شدۃ فرجت عنہ و من توسل بی الی اللہ عز و جل فی حاجۃ قضیت لہ
و من صلی رکعتین یقرء فی کل رکعۃ بعد الفاتحۃ سورۃ الاخلاص احدی عشر
مرۃ ثم یصلی و یسلم علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم و یذکرہ ثم یخطو الی جہۃ
العراق احدی عشرۃ خطوۃ و یذکر حاجتہ فانہا تقضی بفضلہ و کرمہ شیخ عبد الحق
در اخبار الاخیار ہم این عبارت نقل نمودہ است و امام یافعی و غیرہ حکایات
استعمال اصحاب حضرت غوث الاعظم رضی اللہ تعالی عنہ آنرا نقل نمودہ اند
و شیخ عبد الحق در آخر زبدۃ الاسرار در آداب طریقہ قادریہ کہ اجازت آن از
شیخ خود ذکر کردہ می نویسد و ملازمۃ صلوۃ الاسرار التی بعدہا التخطی احدی عشرۃ
خطوۃ و خلف الصدق حضرت خواجہ باقی باللہ صاحب قدس سرہما در طبقات سلسلہ
نوشتہ اند و خود زیادہ ازین چہ منقبت خواہد بود کہ عوام و خواص حرمین شریفین
یا وی را عقب یا رسول پیغمبر صلی اللہ علیہ و سلم میدانند و در پیش آمد مہم و ہر کار

بعد از التجا بدرگاه رسول الله از او استعانت جویند و هر که در ان مقامین است
به شیئاً لله یا شیخ عبد القادر مترنم و مترنم است و شاه ولی الله صاحب در کتاب
انتباه که وضع آن برای ذکر سلاسل اولیاء الله و بیان انتساب و استناد
خود با نحضرت است می نویسند بعضی اصحاب طریقه قادریه برای حصول مطالب
باین طور ختم کنند اول دو رکعت نفل بعد از ان یکصد و یازده بار کلمه تمجید و یکصد
و یازده بار شیئاً لله یا شیخ عبد القادر جیلانی لله الی آخره و اجازت نامه بمهر
و دستخطی شاه عبد العزیز صاحب بترکیب خاص بتصریح اینکه اجازت این عمل
مبارک بطرق متعدده و تراکیب متنوعه رسیده است اما آنچه معمول خاندان
و در استعمال فقیر است اینست نزد مردمان موجود چنانچه آن اجازت نامه
در بریلی وارد کرده شد بر مولوی حیدر علی رامپوری وغیره که در جواب آن
سخت خیلی مضطر و مضطرب گردیدند و آن ماجرا بتفصیل در رسالهٔ شمس الایمان
مطبوعه دهلی بتفصیل موجود هر چند مستعملین آن از علماء اعلام مقبول انام
مقتدای خاص و عام با آن کثرت اند که ضبط و احصای آن دشوار بلکه متعسر
اختصار بر همین قدر اقتصار نموده سوال میکنند از مولوی نذیر حسین صاحب
که در حق مذکورین چه میفرمایند

والسلام علی من
اتبع الهدی
و ترک الهدی
تمام شد

۱۲۴۳ھ

بسم الله الرحمن الرحیم

وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد واله اجمعین

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد واضح باد که طبع وتشهیر
رساله مسمی بسیف الموحدین بسلیلی است ظاهر وجلی است باهر رغایت مغلولی
ونهایت محترولی کافه نجدیین چه صاحب بحار رق وغیره کتب ورسایل کثیره صغیره
وکبیره در رد مذهب نجدیه تحریر ساخته وبابطال مخترعات شان اصولا وفروعا
واثبات مخالفت انان باهل سنت وتحریف وخیانت در نقل روایت
مفصلا ومشروحا پرداخته که بواسطه طبع وغیره شیوع تام وشهرت تمام یافته
وبنظر خاص وعام این طایفه رسیدند وقصدا وعمدا نجدیت گرامی شان لب بسته
شدند بلکه طبع بعضی مثل هدیه اثنا عشریه وتخفیق الحقیقت ونحوها بعد مباحثه
ومطارحه بس از اسکات وتبکیت واتمام حجت بظهور رسیده وان ماجرا

دران رسایل مندرج گردیده نسبت اکثرے که متنفسی ازین طایفه بسر جواب نیامده
و نسبت بعضی اگر کسے اقدام نموده نیست که مقابلاً فاصله بزیر عباب نیامده اکثر علما
این طایفه مولوی حیدر علی صاحب رامپوری و مولوی محمد تقی و مولوی بشیر الدین
که بتحریر جواب پرداختند و بدفع یکیک مخالفت عقیدت با اہل سنت و تصرف
و خیانت در روایت اقسام آن شناعت از مخالفت و خیانت اختیار نموده خود را
پیش و خلایق رسوا ساختند و بدین رد جواب ہوش و حواس در باختند و بہر
در معرکه انداختند الحاصل از شیوع تلخیص الحق و طرد الطغوی و افہام الغافل که
قد لکته المبحث باشند و دیگری بسیار ازی از رسایل مخالفت نجدیه و در عقاید با اہل سنت
و خالی نبودن کدام تحریر شان از تحریف و خیانت و عاجز گردیدن ہمه ایشان از
جواب در ہر باب ظاہر و باہر مثل آفتاب گردیده باینہمه از جعل چند سوال و تدوین
جواب بران منوال و نسبت کردن آن مطالب بمدعی غالب که کذب صریح و
تلبیس قبیح باشد حاصلی نیست بجز تصحیح دعوی صاحب تصحیح که کدام بیان نجدیه
خالی از کذب و خیانت نمی باشد مرتبه وقاحت باین غایت رسیده که سنت و لمیه
قبل العقد صحیحه را اغلاط و اکاذیب و تصرفات تصحیح المسایل داخل حال آنکه صدها
نسخ آن مطبوعه و مکتوبه در اطراف و اکناف منتشر و مشتہر حاشا که اثری و نشانی
ازین مسئله دران کتاب باشد ازینجا می توان دید و مجال حضرات نجدیه که غایت
سعی و کوشش و نہایت تگاپو و دوا دوش در عرصه مباحثه و معرکه مناظره ہمان
سرحد افترا و تلبیس و سرزمین کذب و تدلیس است از دفع شنایع مخالفت و خیانت
ثابت کرده مخالفین چار سکوت گوارا و اقدام بر مقابله به پشت پناه ہیچ

تلبیس و افترا چه دین است و چه عقل و این الحق این طایفه را نه خوف خدا است و نه لحاظ
و شرم و حیا و حال باقی شکوک تشنگانه اینکه قبل ازین بعهد بهاولسے در از صاحب
براہین وغیرہ برفع آن اوہام علی الوجه التمام پرداخته‌اند و زبان بجدیه وا بند
ساخته‌اند باز همان وساوس مردوده را در نظر عوام جلوه دادن و جوابات شافیه
معلومه مشهوره را بر طاق نسیان نهادن و آنرا الطبع رسانیدن و از فضیحت
خویش نه ترسیدن اگر وقاحت نیست چیست واضح باد که سائل در ساختن سوال
مختار غیر مجبور و مجیب در تحریر جواب ما فی السوال معذور ماخوذ بجریمه تلبیس و افترا
کسی است که نسبت آن اوہام را ببراہین و تصحیح افترا وا لا ساخته و نوشته که
انکار آن در براہین نموده بود و در تصحیح المسائل واقع گردیده محل مواخذه همین
دو فقره است تلبیس و از عنوان طبع تشخص الشخص نا مشخص لنفسه در ظاہر که طبع
آن رساله حسب ارشاد شیخ مولا بخش صاحب با اہتمام سید عبد القادر صاحب
در مطبع قادری گردیده است و اینکه طبع این دو فقره در عنوان از انشا و طبع
این دو صاحبان است یا از اغوا و ایمای دیگری با ایشان مترددم فیه بہر تقدیر اطلاع
حال کذب و تلبیس آن فقره و بهر دو صاحبان باقتضای حق محبت و اخوت
ایمان مناسب بلکه واجب نمود که انشا تلبیس و بهتان و ارشاد و اہتمام آن
هر دو در معصیت یکسان اگر افترا آن صاحبان است تائب باز آن و اگر ایمای
دیگرے است با دوست و گریبان گردیده ساعی در اعلان بطلان آن شوند
و از نامه منشی فقیر تن هم اعلام نمایند و احوال آن اوہام معلوم فرمایند
فقط سوال و لی نمول شخصیکه گوید از اثبات علم غیب خاصه خدای تعالے ہے

مخلوق شرک نمیگردد و معتبر در توحید و شرک الوہیت ہست و بس خلاف جمہور اہل سنت
است یا نہ و در عنوان طبع مرقوم کہ انکار آن در بوارق نمودہ بود فقط محض کلام بہ بین
تلبیس و اتہام ہست و جواب بمعزل از بحث و خطاب حال آنکہ صاحب بوارق نوشتہ
کہ لفظ شرک بر شرک فی الصفات والافعال اطلاق نمے باید و دران مستعمل نیست
در ہمان بوارق بر صفحہ ہشتاد و چہار و ہفتاد و پنج مے نویسد کہ نیست شرک
فی العلم مگر ثابت کردن علم ذاتی برائے غیر خدا نیست شرک فی التصرف مگر
باستقلال و کفر بودن آن نیز از کلام او در تصحیح بتصریح و در بوارق بلفظ اعتقاد
باطل و مخالف شرع ظاہر و مادہ تلبیس تحریف لفظی و معنوی در عبارت ترجمہ مقدمہ
ہدایت یکیست کہ در بوارق منقول و در قرب زمان طبع و شیوع آن اولا
یکے را از موافقین اشتباہی پیش آمدہ عبارت بیضاوی و عزیزی و شرح
فقہ اکبر و خزانۃ المفتین درج سوال کردہ طالب تحقیق گردید صاحب بوارق
جواب شافی نوشتہ تسلیہ او پرداخت زان بعد کہ آن تحریر بدست مجیبہ
افتاد باغماض از جواب در سوال چیزے تصرف نمودہ چند عبارات دیگر کہ
کہ اطلاق شرک بر شرک فی الصفات والافعال و حکم کفر ازان مستفاد مستزاد
ساختہ ہر یک باندک تغیری نسبت بخود نمودہ غوغا ہا برپا ساختند مرۃ ثانیہ
ہم جواب تحریر یافتہ حالا از ہمان چشم پوشی نمودہ بکمال چشم دریدگی
باز ہمان ہذیان سرائے آغاز نمودند محصل جواب اینکہ کلام در شرک شرعی است
و مراد صاحب ہدایت یکی از شرک شرعی شرکیست کہ مشرکین عرب در عہد
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معتقد بودند یعنے تعدد الٰہہ کہ اصنام خود را الٰہ

اعتقاد میکردند و اقرار می نمودند که بر لسنے زوان قرآن مجید نازل گردید
قل لوکان فیہما الہۃ الا اللہ کما یقولون اجعل الالہۃ
الٰہا واحدا واصبروا علی آلہتکم و اعتقاد شرک فی الصفات والافعال
نداشتند که بنص قرآن و سنت ثابت قل من بیدہ ملکوت کل شی وھو یجیر
ولا یجار علیہ سیقولون اللہ قل فانی تسحرون ولین سالتہم
من خلق السموات والارض الایۃ بر این بنا میگویند که شرک شرعی بقتبا
صفات و افعال ثابت و نبودن شرک فی الصفات والافعال عقائد مشرکین
آن عہد که منصوص نصوص است در عامہ کتب تفسیر و عقاید مالا مال بحث
و شک در آن محض جہل و ضلال در تفسیر بیضاوی است و تسمیۃ ما یعبدہ المشرکون
من دون اللہ انداد او ما زعموا انہا تساویہ فی ذاتہ ولا فی صفاتہ ولا انہا
تخالفہ فی افعالہ لانہم لما ترکوا عبادتہ الی عبادتہا وسموہا الہۃ شابہت حالہم
حال من یعتقد انہا ذوات واجبۃ بالذات قادرۃ علی ان یدفع عنہم باس اللہ
ویمنحہم مالم یرد اللہ بہم من خیر فتہکم بہم وشنع علیہم بان جعلوا اندادا لمن
یمتنع ان یکون لہ ند و شیخ عبد الحق در جامع البرکات نوشتہ بالجملہ اشراک
بر سہ قسم است در وجود و در خالقیت و در عبادت کفار قریش مشرک در عبادت
بودند و اعتقاد شفاعت بر سنگہا معقولیت ندارد و اگر آن جماعہ را که این
بتان را بصورت آنہا ساختہ اند شفیع دانند با وجود آن عبادت کردن سجدہ
صورت ایشان را کفر است بحکم شرع چنانکہ ما انبیا و اولیا را شفیع میدانیم
و صورت ہاے ایشان را نمی پرستیم و معبود نمیدانیم در کنز الفوائد شرح

بحر العقاید نوشتہ ان المشرکین لا یقولون بوجود المثل فی وجوب الوجود ولا یصفون الاوثان
بصفات الالوہیۃ وان اطلقوا علیہا اسمہا بل اتخذوہا علی انہا تماثیل الانبیاء
والزہاد والملائکۃ والکواکب واشتغلوا بتعظیمہا علی وجہ العبادۃ توسلا الی الالہ الحقیقی
وصاحب تفسیر عزیزی ازین بالاتر فرمودہ کہ ہیچکس در عالم نیست کہ برائے خدا
شریکی در وجوب وجود و علم وقدرت وحکمت اعتقاد کند صاحب حجۃ البالغۃ فرمودہ
اعلم ان للتوحید اربع مراتب احدیہا حصر وجوب الوجود فیہ تعالی فلا یکون
غیرہ واجبا والثانیۃ حصر خلق العرش والسموات والارض وسایر الجواہر فیہ تعالی
وہاتان المرتبتان لم تبحث الکتب الالہیۃ عنہما ولم یخالف فیہما مشرکوا العرب ولا
الیہود ولا النصاری بل القرآن العظیم ناص علی انہما من المقدمات المسلمۃ
عندہم ودر فوز الکبیر جائیکہ مرقوم شرک آنست کہ غیر خدا را صفات مختصہ خدا
اثبات نماید از آخر عبارت ہمان مقام ہم این مدعا ظاہر ودر شرح عقائد نسفی
وغیرہ ہم موجود ومومن وکافر ومشرک وامثال این الفاظ را در عرف شرع معانی
خاصہ اند ورای معانی لغویہ کہ آنرا معانی شرعیہ گویند گو بجا ہا استعمال آن
الفاظ بمعانی لغویہ ہم مے آید مثلا ایمان کہ در لغت بمعنی مطلق تصدیق ودر شرع
عبارت است از تصدیق خاص مع شی آخر رکنا او شرطا وہمین است ایمان شرعی
وبمعنی اول ہم مے آید چنانچہ در آئیہ کریمہ وما یومن اکثرہم باللہ
الا وہم مشرکون وتفصیل آن در فصل اسماء احکام از کتب کلام مذکور
ہمچنان شرک شرعی کہ قسمیست از کفر عبارت است از قول بتعدد الالہہ کہ مشرکین
العرب بآن قایل بودند واطلاق شرک بر ریا وغیرہ کہ کفر نیست باین معنے

صورت نمی بندد و بسبحان اطلاق آن بر شرک فی الصفات والافعال اگرچه
کفر است بآن معنی نیست که مشرکین اعهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قایل آن
نبودند از شرح مقاصد که در تقریر شبهه این فقره مذکور التوحید عبارة عن عدم
اعتقاد الشریک فی الوهیة وخواصها خالی انکه عبارت کتاب مذکور بدینطور است
حقیقة التوحید اعتقاد عدم الشریک فی الالوهیة وخواصها در همان شرح مقاصد
در فصل اسماء الاحکام موجود وان قایل بالهین او اکثر خص باسم المشرک
لاثباته الشریک فی الالوهیة وتفرقه وتمیز نکردن در معنی لغوی وشرعی
وحقیقة ومجاز و در معنی شرعی لفظی وآمدن آن لفظ بکدام معنی در کتاب و
سنت وکلام علماء شریعت و در موارد استعمال وتضیع قیود وحیثیات باعث
انواع مفاسد وفساد عقاید گردیده است واز همین اقسام است اشتباه جهله
وعوام درین مقام استعمال شرک بمعانی در کتب دیده همه را معنی شرعی دانسته
یا بر قید شرعی التفات نمودند ورنه از ایراد آن عبارات چه حاصل صاحب
بوارق نوشته که لفظ شرک بر شرک فی الصفات والافعال اطلاق نمی باید
لما مرا از استعمال شرک بمعنی مطلق کفر چنانچه در آیه کریمه ان الله لا
یغفر ان یشرک به وبمعنی اثبات صفات مختص خدا برای غیر خدا که کفر است وبمعنی طیره وغیره که کفر نیست
وبمعنی طاعت وامثال ذلک این همه معانی معنی شرعی نگردیدند و بر اعتقاد وقید الهیه
معنی شرعی مانع از استعمال شرک در آن معانی نیست وصاحب ماثبت
بالسنه نفی شرکی خاص نموده است که در مشرکان عهد آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم بود و در وی بحث او با کسانیکه بسبب بعض افعال با وجود عدم اعتقاد

الوہیت حکم مشرک گردیدن مسلمین میکنند بنابرکیکہ مشرکان عہد آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود ومیگویند کہ ان مشرکان معتقد الوہیت بتان نبود
اینست حل مجمل ومن شاء التفصیل فلیرجع الی التحریر الاول الحاصل مطابقت مطالب
ہدایت ملکیہ بانصوص شرعیہ وموافقت با جمہور اہل سنت ظاہر وسائل
جاعل لفظ شرع راکہ دافع وسواس بود از راہ تلبیس حذف کردہ صاحب عنوان
ہم برآن بنا ادعای انکار آن مطلقاً در بوارق کہ مانا بافتراست برپا کرد
از حضرات اصحاب مواہیر استفتای این امر ضروریست کہ حذف ہیچ
قیدی از قول مخالف ونسبت کردن مطلق آن باو داخل است در تلبیس وتحریف
یا نہ سوال ثانی در اصطلاح اصول فقہ مقابل مجمل مبین است یا مفصل حال آنکہ
اینکہ در نسخ سابقہ مائۃ المسائل مقابل مجمل تعیین بود کہ صاحب تصحیح المسائل
بران اعتراض کرد باتصال شیوع آن مجددیہ مائۃ المسائل را مجدد واطبع نمودند
بقصد اصلاح جا ہاے گرفت ومواخذہ چیزی تغیر وتصرف نمودند وبجز
اینکہ سعادت اتباع کبرای خویش حاصل سازند بصاحب مائۃ المسائل منفعتی
عاید نگردیدہ وکلامش بتحریف وتصرف ہم از خطاے مخالفت وخیانت
بیرون نیامدہ از انجملہ درین بحث ہم بجاے معین مبین قائم کردند در
قرب ہمان زمان رسالہ نافعہ کہ وضع آن براے اظہار تحریفات این طائفہ
است مطبوع گردیدہ ودرآن مرقوم کہ مبین ہم مقابل مجمل نیست بلکہ مفسر است
وکاتب تصحیح المسائل از غلطی بجاے مفسر مفصل نوشتہ است از ان اجلہ
کہ صاحب تفہیم المسائل بسوید صفحہ کاغذ خود را رسوا ساخت غلطی کاتب تصحیح در تحریر

مفصل بجای مفسر از رسالهٔ نافعه دیده آنرا اعتراض بر تصحیح المسائل قایم نموده از
تعرض لفظ مبین اغماض کرده آنرا همچنان برقرار داشت که در افهام الغافل باز
تنبیه بر آن بعمل آمده با این همه جرأت دو قاحت این طائفه باید دید که بجعل سوال ثالث
مجمل مبین است یا مفصل پرداخته‌اند و صاحب عنوان آنرا داخل نموده در اغلاط
و اکاذیب و تصرفات مولف در تصحیح المسائل از حضرات اصحاب مواهب استغنا سی
این امر می باید که غلطی کاتب را با وجود تصریح مولف کتاب بآن غلط و اظهار لفظ
صحیح است داخل کردن در اغلاط و اکاذیب و تصرفات مولف از اغلاط و اکاذیب
و تصرف این نسبت کننده هست یا نه لطف اینکه در فتوی ثانیه متمسکا بنور الانوار
مقابل مجمل مفسر نوشته است نه مبین حالا صاحب عنوان بدل خود غور نماید که غلط
و کذب و تصرف تا یا بکیست بسوال ثالث در اطلاق نذر است و نذر غیر است باعتبار
لفظ است و للطلاق است یا باعتبار شرطیکه نذر بران معلق باشد فقط حالش اینکه این بیان
وسوسه در وسوسه تفهیم المسائل است که معترض مدار نذر بر شرط فهمیده و نقش در افهام
الغافل موجود تفصیلش اینکه این اعتراض معترض است بر رسالهٔ المسائل نه آنکه معترض
مدار نذر بر شرط فهمیده و صاحب تفهیم ادعای همین میکند پس بعد از آنکه از طرف مخالف
تصریح انکار امری موجود و معلوم حریفان باشد باز همان امر را نسبت کردن از
اغلاط و اکاذیب و تصرفات او با وجود عجز از دفع اصل اعتراض کدام آئین عقل و
دین است و همچنان آنچه در سوال رابع است از بودن و نبودن لفظ بعض در عبارت
اشباه که قطع نظر از اختلاف نسخ جوابش در افهام الغافل موجود که بالفرض اگر
لفظ بعض در اصل اشباه نباشد تاهم مطلب آن از اول و آخر عبارت اشباه

ظاهر و اعتراض معترض بر مائة المسائل قائم از عهده جواب آن نه بر آمدن و بتلبیسات
لا یعنی پرداختن چه مفید و علی هذا القیاس در سوال خامس حذف کردن لفظ عدم الاباحة
و لفظ علی الدباجة که مذکور محض لغو که بودن و نبودن آنها در مطلب متنازع فیه دخلی
نیست و در افهام مذکور نمی فهمید که در فتوی ثانیه سند و مندرجه همین رساله
صفحه پنجم در سطر دوم لفظ علی عدم الدباجة محذوف تحریف و تصرف آنست که چیزی
مخالف مدعی از ما بین یا اول و آخر حذف کنند چنانچه دیدن صاحب مائة المسائل
و سایر نجدیه است که صاحب بوارق دفتر دفتر ازان گونه تحریفات در کلام شان
آنچنان ثابت کرده که نجدیه دران دم زدن نتوانستند و چاره کار در مقابله اش
بجز این نسج عناکب و لعب ثعالب نیافتند ارتکاب اینگونه حرکات خفیفه گو سفهای
ملت نجدیه را چیزی سودمند باشد مگر نزد عقلا موجب ریشخند است و افحش
ازان حال سوال سادس در تفهیم نوشته که معترض میگوید که ملا علی قاری بعد
نقل کلام قاضی چنین می نویسد و حال آنکه اینهمه کلام قاضی است و جوابش در افهام موجود
که در کلام معترض هم تحریف و تصرف نمود لفظیکه دلالت میکرد بر بودن آن کلام
قاضی با وجود نقل کردن آن در عبارت معترض در تقریر اعتراض نیاورد یعنی
بعد نقل کلام قاضی که در شرح حدیث لعن الله الیهود و النصاری گذشت می نویسد
و در انعقام نیز بعد نقل کلام ناتمام قاضی الی آخره نوشته است سوال سابع از جمله
بالا ترکه همه عبارت عالمگیری در باب زیارة قبر النبی صلی الله علیه وسلم این است
یا آنست توجه این سوال بر تصحیح المسائل در آنصورت گنجایش داشت که دران مرقوم
می بود که همه عبارت عالمگیری در باب زیارت قبر النبی صلی الله علیه وسلم اینست

حال آنکه چنان نیست پس عدم تعلق سوال چاغل بتصحیح المسائل از نفس سوال سائل
ظاهر معهذا آنچه مناسب مقام مذکور و محذوف مخالف و منافی مذکور نیست دشنه حکایت
او را در مدعا و نه ترکش نافع و ضار برای کسی بالجمله از ان قسم نیست که شعار دو ثنا
نجدیه است سوال ثامن در کتاب ایمان در مختار عبارت لو نذر العدد الخ موجود است
بانه حالش اینکه در تصحیح المسائل زنهار لفظ کتاب ایمان مذکور نیست و اشاره بطرف
کتاب الصوم بلفظ اینجا موجود پس نسبت کردن آن بتصحیح المسائل از نهایت تلبیس و
سفاهت است سوال تاسع که خاتمه الباب فهمیدن سنت ولیمه قبل العقد از
عبارت مذکوره با آنکه اثری و نشانی از ان در تصحیح المسائل نیست تمام شد جواب
والله اعلم بالصواب حالا التماس است بخدمت شیخ صاحب مکرم و معظم شیخ مولا بخش صاحب
پانی پتی گزارش نمایند بسید محمد عبد القادر صاحب و سید صاحب ممدوح با انتظام
تمام اهتمام بالاکلام این ملتمس را بخدمت همه اهل مواهیر لائق خدمت حاضرین دهلی پیش
نموده حال صحت و غلط بیان عنوان و التماس این هیچمدان نویسانید بسجل مواهیر
همان صاحبان کنانیده معرفت حضرت بابرکت شاه احمد سعید صاحب زاد برکاتهم

بتعقیب لطف فرمایند
که حق از باطل راست
از دروغ ممتاز
گردد والسلام
خیر ختام

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سوال چیست معنی حدیث لا تشد الرحال الا الی ثلثہ مساجد مسجدی ہذا ومسجد الحرام
ومسجد الاقصی نزد جمہور علما جواب معنے حدیث نزد جمہور علما انیست کہ نیست
فضیلت در سفر بسوی مسجدی سواے این مساجد ثلثہ امام نوادی در باب فضل
مساجد ثلثہ از شرح صحیح مسلم نوشتہ ست وفی ہذا الحدیث فضیلۃ ہذہ المساجد الثلثۃ
وفضیلۃ شد الرحال الیہا لان معناہ عند جمہور العلما لا فضیلۃ فی شد الرحال الی مسجد
غیرہا وقال الشیخ ابو محمد الجوینی من اصحابنا یحرم شد الرحال الی غیرہا وہو غلط
سوال چیست مراد از کفر در حدیث من قال مطرنا بنوء کذا وکذا فذالک کافر بی مومن
بالکوکب جواب دو قول ست در آن یکی کفر باللہ دور کنندہ اصل ایمان خارج
سازندہ از ملت اسلام گفتند واین در حق کسی ست کہ بگوید این کلمہ باعتقاد اینکہ
کوکب فاعل مدبر پیدا کنندہ مطر ست وبسوی آئین قول رفتہ اند جماہیر علما گفتند
واگر بگوید باعتقاد اینکہ مطر از اللہ ورحمت او ست ونوء میقات ست برای آن
وعلامت باعتبار عادت پس این کفر نیست واختلاف ست در کراہت آن اظہر

کراہتہ او است لیکن کراہتہ تنزیہی کہ نیست اثم دران وسبب کراہتہ اینست کہ آن
متردد است در کفر وغیر کفر پس گمان بد کرده خواہد شد بگوینده آن وبرای اینکہ
شعار جاہلیت است قول دویم اینکہ مراد از کفر کفر نعمت خدا است برای اختصار
کردن او بر اضافہ مطر بسوی کوکب و این در حق کسی است کہ اعتقاد نکند تدبیر کواکب
را امام نواوی در شرح صحیح مسلم نوشتہ است واما معنی الحدیث فاختلف العلماء
فی کفر من قال مطرنا بنوء کذا علی قولین احدہما ہو کفر باللہ تعالی سالب لاصل الایمان
مخرج من ملۃ الاسلام قالوا وہذا فیمن قال ذلک معتقدا ان الکواکب فاعل مدبر منشئ للمطر کما
کان بعض اہل الجاہلیۃ یزعم ومن اعتقد ہذا فلا شک فی کفرہ وہذا القول ہو الذی ذہب الیہ
جمہور العلماء والشافعی منہم وہو ظاہر الحدیث قالوا وعلی ہذا لو قال مطرنا بنوء کذا معتقدا
انہ من اللہ وبرحمتہ وان النوء میقات لہ وعلامۃ باعتبار العادۃ فکانہ قال مطرنا
فی وقت کذا فہذا لا یکفر واختلفوا فی کراہتہ والاظہر کراہتہا لکنہا کراہۃ تنزیہ لا
اثم فیہا وسبب الکراہۃ انہا کلمۃ مترددۃ بین الکفر وغیرہ فیساء الظن بصاحبہا و
لانہا شعار الجاہلیۃ ومن سلک مسلکہم والقول الثانی فی اصل تاویل الحدیث ان المراد
کفر نعمۃ اللہ تعالی لاقتصارہ علی اضافۃ الغیث الی الکوکب وہذا فیمن لا یعتقد
تدبیر الکوکب ویؤید ہذا التاویل الروایۃ الاخیرۃ فی الباب اصبح من الناس شاکر
وکافر وفی الروایۃ الاخری ما انعمت علی عبادی من نعمۃ الا اصبح فریق منہم بہا
کافرین وفی الروایۃ الاخری من برکتہ الا اصبح فریق من الناس بہا کافرین
فقولہ بہا یدل علی انہ کفر بالنعمۃ واللہ اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی شفیع المذنبین بالیقین سید الانبیاء والمرسلین
سیدنا و مولانا ابی القاسم محمد و اله واصحابه اجمعین بعد حمد و صلوٰة میگوید فقیر عبد القادر
بدایونی غفر الله تعالی که رساله متبرکه حرز معظم نام که عدد حرو فش مخبر است از سال
انجام درباب تکریم تبرکات و آثار محبوبان او تعالی جلشانه از تالیفات جناب بدایت مآب
سید العرفاء الاخیار سند الاولیاء الابرار شمس العلماء الکاملین فخر الکملاء العارفین
افضل الفقهاء والمحدثین اکمل المتکلمین جامع حقایق معقول و منقول کاشف دقایق فروع
واصول سیف الله المسلول حضرت مولانا فضل الرسول دام الله تعالی ینابیع فیوضه
نابعة و شموس هدایة طالعة قبول تام و شهرت عام یافته فقیر
حسب ایمای فیض انتمای خانصاحب گرامی مناصب محب الفقراء ملاذ الغرباء جناب
حاجی محمد خانصاحب بهادر مطالب آن رساله مبارکه را از زبان هندی بفارسی

نقل مینماید اسد تعالی بامت محمدیہ فائدہ کاملہ عطا فرمائد واللہ الموفق والمعین وعلیہ التکلان فی کل حین باید دانست کہ تعظیم وتکریم تبرکات وآثار ونشانیہای انبیا واولیا نمودن ودر حاجات دینیہ ودنیویہ از آنہا توسل نمودن وزیارت آنہا را واسطہ حصول مرادات ودفع بلیات دانستن وبرکت وشفا در آب وغیرہ اشیا متعلق بہ تبرکات اعتقاد نمودن ووقت زیارت تبرکات نبویہ درود خواندن واز بی ادبی بلا نازل شدن از قرآن وحدیث وآثار صحابہ وتابعین وسیرت سلف صالحین بخوبی ثابت ہست خواہ آن تبرکات اصلیہ باشند خواہ مثالیہ واصلیہ ہم عام ہستند خواہ بسند ثابت باشند خواہ مشہور ومنسوب ومحتمل باشند وتبرکات مثالیہ ہم عام ہستند خواہ صناعی یعنی چیزی کہ صلحاء واتقیا وعلماء ومشائخ بہ نیت صالحہ استخراج فرمودہ آنرا احسن دانستہ باشند وآمور خیر بران مترتب شدہ باشد نہ آنکہ مستخرج فساق واہل ضلال باشد وشرور وقبائح بران مترتب خواہ غیر صناعی یعنی چیزیکہ مشابہتی ومشارکتی در صورت یا صفت یا لفظ یا بچگونہ نسبت از معظمین وتبرکات نشان داشتہ باشد وافعال تعظیم ہم عام ہستند خواہ کیفیت آن بالخصوص از شارع ثابت باشد یا منقول از صلحاء واولیا باشد بشرطیکہ از ممنوعات شرعیہ وشعار مخصوص اہل فسق نباشد بیان این ہمہ امور در چند فصل اول در تبرکات اصلیہ حقتعالی در قصہ طالوت میفرماید یاتیکم التابوت فیہ سکینۃ من ربکم وبقیۃ مما ترک آل موسی وآل ہارون تحملہ الملائکۃ در تفاسیر معتبرہ مرقوم ہست کہ در آن تابوت عصای حضرت موسی ونعلین آنحضرت وعمامہ حضرت ہارون وقدری از من بود کہ بر بنی اسرائیل

نازل میشد و آن تابوت نزد بنی اسرائیل بود و در جنگها بسبب آن بر دشمن فتحیاب
میشدند هرگاه بنی اسرائیل عصیان نمودند الله تعالی عمالقه را بر ایشان مسلط فرمود که
تابوت را از ایشان بردند هرگاه عمالقه بی ادبی نمودند الله تعالی بلاها را بر عمالقه مسلط
نمود زنی از بنی اسرائیل در عمالقه بود از و شان گفت که این بلاها از بی ادبی تابوت است
این را نزد بنی اسرائیل رسانید او شان تابوت بر گاوان بار کرده روانه نمودند فرشتگان آنرا نزد طالوت
رسانیدند علامه بغوی در معالم التنزیل میفرماید وكانت قصة التابوت ان الله
تعالى نزل على آدم عليه السلام تابوتا فيه صور الانبياء
وكان من عود الشمشاد نحوا من ثلثة اذرع في ذراعين فكان
عند آدم الى ان مات ثم بعد ذلك عند شيث ثم توارثه
اولاد آدم الى ان بلغ الى ابراهيم ثم كان عند اسمعيل ثم عند
يعقوب ثم الى ان وصل الى موسى فكان عليه السلام يضع
فيه التوريت ومتاعا من متاعه فكان عنده الى ان مات ثم
تداولته انبياء بني اسرائيل و در تفسیر ما ترک آل موسى و آل هارون است
كان فيه لوحان من التوراة وعصا موسى ونعلاه وعمامة هارون
وعصاه وقفيز من المن الذي كان ينزل على بني اسرائيل فكان التابوت
عند بني اسرائيل وكانوا اذا اختلفوا في شيء تكلم وحكم
بينهم واذا حضروا القتال قدموه بين ايديهم فيستفتحون
به على عدوهم فلما عصوا وافسدوا سلط الله عليهم
العمالقة فغلبوهم على التابوت ووضعوه تحت الصنم

الاعظم فلما اصبحوا من الغد ابصار التابوت على الصنم والصنم
تحته فاخذوه ووضعوه فوقه فاصبحوا وقد قطعت يدا الصنم
ورجلاه واصبحت اصنامهم منكسة فاخرجوه من بيت الصنم
ووضعوه فى ناحية من مدينتهم فاخذ اهل تلك الناحية
وجع فى اعناقهم حتى هلك اكثرهم فاخرجوه الى البحر اوقد
فكان كل من تبرز هناك اخذه الباسور والقولنج فتحيروا فقالت
لهم امرءة كانت عندهم من بنى اسرائيل لا تزالون ترون
ما تكرهون ما دام هذا التابوت فيكم فاخرجوه عنكم فاتوا
بعجلة باشارة تلك المرءة وحملوا عليها التابوت ثم علقوها
على الثورين ووكل الله بهما اربعة من الملئكة يسوقونهما
فاقبلا حتى وقفا على ارض بنى اسرائيل ووضع
التابوت فى ارض فيها حصاد بنى اسرائيل انتهى ملخصًا
قال الله تعالى واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى

شاه عبد العزیز صاحب در تفسیر عزیزی نوشته اند وگفته که جای استادن ابراهیم علیه السلام
را که سنگی است معین و بران سنگ حضرت ابراهیم استاده اذان حج در مردم
داده و هر دو قدم مبارک حضرت ابراهیم دران سنگ منقش گشته مصلی یعنی نمازگاه که
بعد از طواف خانه کعبه دو رکعت تحیة الطواف عقب این سنگ استاده گذاردن
مقرر است حضرت ابراهیم برهمان سنگ استاده اذان حج داده بودند پس بعد
از رحلت حضرت ابراهیم نزد آن سنگ استاده شدن و عبادت خدا بجا آوردن گویا

نزد ایشان حاضر شدنست و بحضور ایشان عبادت خدا بجا آوردنست انتهی
قال الله تعالی ان الصفا والمروة من شعائر الله در تفسیر عزیزی نوشته
است بالجمله صفا و مروه را در شعائر الله بودن محض به برکت حضرت هاجر حاصل گشته
که معیت خاصه حضرت حق جل و علا در میان همان دو کوه با شکوه در حق ایشان
جلوه گر شده و حل مشکل ایشان فرمود و از آن باز شعائر الله بودن در ان دو کوه
بمنزله جوهر ذاتی انها گشته انتهی وهم در تفسیر عزیزی در تفسیر متعلق قولوا حطة
نوشته بعض مواضع متبرکه مورد نعمت و رحمت الهی گشته اند یا بعض خانه‌ها قدیم اهل
صلاح خاصیتی پیدا میکنند که در انها احداث توبه نمودن و طاعت بجا آوردن موجب
سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد و از همین جاست که ابن مردویه از ابوسعید
خدری رض حکایت کرده که ما روزی همراه آنجناب علیه السلام هنگام شب در غزوه
یا سفر می رفتیم چون آخر شب شد در پشته کوهی گذشتیم که ازا دار الحنظل میگفتند
آنحضرت فرمودند ما مثل هذه الثنية الا كمثل الباب الذى قال الله
تعالى لبنى اسرائيل ادخلوا الباب سجدا وقولوا حطة نغفر لكم خطايا
كم و در تفسیر سوره قدر نوشته از مضمون این سوره معلوم میشود که عبادات و طاعات
را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکه و حضور و اجتماع صالحان در انجاب ثواب
و ایراث برکات و انوار مزیتی عظیم حاصل می شود انتهی و در صحیح بخاری نیز
مروی است که نزد حضرت ام سلمه رض موی مبارک رسول الله صلی الله علیه و سلم
بود و قتیکه اصحاب را رنجی پیش می آمد بان استشفا میکردند ... مروی است
که گفت ابن مالک رض اصابنی فی بصری ... الی النبی

صلی اللہ علیہ وسلم انی احب ان تاتینی وتصلی فی منزلی فاتخذہ مصلی وفی روایۃ فخط لی خطا امام نووی در شرح صحیح مسلم نوشتہ ای اعلم لی علی موضع لاتخذہ مسجدا ای موضعا اجعل صلوتی فیہ متبرکا باثارک وفی ہذا الحدیث انواع من العلم نفیہ التبرک باثار الصالحین در صحیح نسائی مروی است کہ حضرت طلق بن علی رضی اللہ عنہ فضلہ وضوء آنحضرت بملک خود بردند ملا علی قاری در شرح مشکات نوشتہ وفی التبرک بفضلتہ صلی اللہ علیہ وسلم ونقلہ الی البلاد نظیر ماء زمزم وہم نوشتہ ویوخذ من ذلک ان فضلۃ وارثیہ من العلماء والصلحاء کذلک در صحیح بخاری آمدہ است کہ اسماء بنت ابی بکر رضی ہرگاہ برحجون میگذشتند درود می خواندند و در مسند امام احمد مروی است کہ انس رضی برآورد بعنیہ قدح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را برای حاجتی پس بخورد آب آنرا و بر سر و روی خود مالید و درود خواند بر حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در صحیح بخاری آمدہ کہ بیرون آوردہ اسماء بنت ابی بکر رضی اللہ تعالی عنہما جبہ را وگفت این جبہ ایست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می پوشید آنرا و ما می شوئیم آن برای بیماران و شفا می جوئیم بہمقی وحاکم وغیرہ روایت کردہ اند کہ کلاہ حضرت خالد بن ولید رض در غزوہ یرموک گم شدہ بعد تلاش بسیار یافت وفرمود کہ عمرہ نمودہ بود حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وحلق نمودہ مردمان موہای مبارک آنحضرت گرفتند من موہای ناصیہ گرفتم و برای تبرک درین کلاہ نہادہ ام پس حاضر نشدم ہیچ جنگی را بجائیکہ این کلاہ ہمراہ می بود مگر آنکہ مظفر ومنصور شدم و در کتب احادیث مرویست کہ خود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

موہای متبرکہ خود را بصحابہ امر تقسیم فرمودہ چنانچہ در صحیح از انس رضی اللہ عنہ مرویست
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم دعا بالحلاق وناول الحالق شقه
الایمن فحلقه ثم دعا ابا طلحة الانصاری فاعطاه ایاه ثم
ناول شقه الایسر فقال احلق فحلقه فاعطاه ابا طلحة وقال
اقسمه بین الناس و در کتب احادیث مرویست کہ فرمود حضرت عثمان رضی اللہ عنہ
کہ از وقتیکہ بدست مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیعت نمودہ ام از دست
راست خود شرمگاہ خود مس نہ نمودہ ام قاضی عیاض در شفا نوشتہ است
ومن اعظامه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واکباره اعظام جمیع
اسبابه واکرام مشاهده وامکنة من مكة والمدينة ومعاهده
وما لمسه او عرف به وهم در شفا روایت نمودہ کان لابی محذورة رضی اللہ عنہ
قصة فی مقدم راسه اذا قعد وارسلها اصابت الارض
فقیل له الا تحلقها فقال لم اکن بالذی احلقها وقد مسها
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیده ورای ابن عمر رضی اللہ عنہ
واضعا یده علی مقعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من المنبر ثم وضعها علی وجهه وکانت فی قلنسوة خالد بن الولید رضی اللہ عنہ
شعرات من شعره علیه الصلوة والسلام فسقطت قلنسوته
فی بعض حروبه فشد علیها شدة انکر علیه اصحاب النبی
صلی اللہ علیہ وسلم لكثرة من قتل فیها فقال لم افعل بسبب
القلنسوة بل لما تضمنه من شعره صلی اللہ علیہ وسلم لئلا اسلب برکتها

رتقع فی ایدی المشرکین و نیز در شفاست کان مالک لا یرکب
بالمدینة دابة وکان یقول استحیی من الله تعالی ان یطاء
تربة فیها رسول الله صلی الله علیه وسلم بحافر دابة و ہم در شفا
گفته وضع صلی الله علیه وسلم یدہ علی راس حنظلة وبرک علیه
فکان حنظلة یوتی بالرجل قد ورم وجهه والشاة قد ورم ضرعها
فیوضع علی موضع کف النبی صلی الله علیه وسلم فیذهب -
الورم و در شفا گفته انه لا یتوضاء الا ابتدروا وضوئه وکادوا
یقتتلون علیه ولا یبصق بصاقا ولا یتنخم نخامة الا تلقوها
باکفهم فدلکوا بها وجوههم واجسادهم ولا تسقط
منه شعرة الا ابتدروها و در جذب القلوب وغیره نوشته که در مسجد نبی
ظفر سنگے بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم بران نشسته بودند زن عقیمه که بران
می نشست عقم او زایل میشد و گفت علامه سمهودی که همیشه وصف کرده آمده از زایل
شدن عقم عقیمه از نشستن بران حجر و سفر کردن برای این مقصد و در استیعاب
گفته که حضرت معاویه رضه وقت موت وصیت کردند که موی مبارک و ناخن شریف
وقمیص اطهر آنسرور نزد من موجود هستند برای این روز نگاه داشته ام بعد وفات
من موی و ناخن ها را در چشم و روی من نهید و قمیص مبارک در کفن من متصل سازید
در سبل الهدی والرشاد گفته که رسول صلی الله علیه وسلم حضرت عبد الله بن انیس رض
را چیزی از عصا خود عنایت فرموده بودند هرگاه عبد الله بن انیس دفن نموده
شدند آن عصا را حسب وصیت در کفن ایشان نهادند و هم در آن کتاب نوشته

که از اسماء مدینه مطهره شافیه است در حدیث وارد شده که تراب او شفاست از هر
بیماری ابن سعدی فرموده که اسماء مدینه مطهره را نزد خود داشتن شفاست برای
صاحب حُمی در آن کتابست که در مکانهائیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا فرموده
بودند دعا در آن اماکن مستجاب میشود در طبقات سبکی نوشته است که حاکم صاحب مستدرک
گفته که من از حافظ ضبعی شنیدم که او شان در خواب دیدند که انگشتری خود را انگشت
مبارک آنحضرت صلعم و خلفاء کرام داخل نموده اند پس امام ضبعی وصیت فرمودند که آن
انگشتری را همراه من دفن کرده دهند سبکی میگوید که درین استحسان آنست که کرده
میشود از دفن چیزی که تبرک می دانسته میشد آنرا همراه او در صحیح بخاری شریف
آمده است که زنی بآنحضرت صلعم چادری نذر کرد آنحضرت صلعم آنرا پوشیدند شخصی
آن چادر را از آنحضرت سوال کرد حضرت عطا فرمودند مردمان او را ملامت کردند
که خوب نکردی چراکه چادر دیگر نزد حضرت صلی الله علیه وسلم نبود و میدانی که حضرت
سوال را رد نمی فرمایند آنشخص گفت والله که این چادر را برای پوشیدن نه طلب کردم
بلکه برای آنکه تا کفن شود و در استیعاب وغیره مروی است که هرگاه والده حضرت علی
کرم الله وجهه وفات یافتند آنحضرت صلعم قمیص خود کفن ایشان ساختند و در قبر ایشان
داخل شده استلقا فرمودند مردمان گفتند یا رسول الله دو چیز از تو دیدیم که در باب
کسی دیگر ندیده بودیم فرمود غرض از الباس قمیص آن بود که آتش دوزخ او را مس
نکند و حله بهشت او نصیب گردد و در قبر برای آن داخل شدم که بر ایشان آسانی
شود و در قبر او توسعه شود سید محمد هاشم در حیات القلوب نوشته بدانکه مولانا سندی
در منسک متوسط و علی قاری در شرح ذکر نموده اند کلام مفید را محصلش اینکه-

مستحب است زیارت مساجد و آثار و آبار که منسوب اند بسوی آنحضرت صلعم برابر است که رفته
شود عین آنها یا جهت آنها و تصریح کرده اند باین اصحاب علی الاطلاق جماعه از علمای
حنفیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه بدرستی که حضرت ابن عمر رضه اجتهاد می نمود در نماز و
نزول خود جائیکه نموده بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هم در حیات القلوب نقل نموده
که برابر است که صحیح گشته باشد نقل در ثبوت او و یا معروف باشد در مردم هر وجه
اشتهار بغیر ثبوت در اخبار و در انفاس رحیمیه مکتوبات شاه عبد الرحیم در مکتوبیکه
بشیخ فیض الله نوشته مرقوم است ای برادر فیض الله تا گاه رسد اما بر دل آگاه رسد
و آن دل آگاه چیست دلی که متادب بادب باشد آدب بر سه قسم است آدب خدا و
آدب رسول و آدب خلق فمن حافظ علی الادب بلغ مبلغ الرجال
امام مالک در کوچهای مدینه گاهی سوار نشد و هر جا که عمارت قدیم می دید بادب تمام
بوسه میداد بامید آنکه شاید که آنحضرت دستی بوی رسانیده باشد الی آخره شاه
ولی الله صاحب در انتباه در حال میر سید علی همدانی نوشته نقل است از آنحضرت که
خود نوشته اند که در آن وقت که بسر اندیب بزیارت قدمگاه حضرت آدم صفی الله
رفتم چون نزدیک رسیدم واقعه عظیم دیده شد الی آخره و هم شاه ولی الله صاحب
در انفاس العارفین در واقعات والد ماجد خود نوشته اند حضرت ایشان [illegible]
که یکباری مرا تپ گرفت و آن مرض امتداد یافت و امید حیات بسر آمد در آن ساعت
غنوه واقع شد حضرت عبد العزیز ظاهر شدند و گفتند ای فرزند حضرت پیغامبر صلی الله
علیه واله وسلم بعیادت تو می آیند و شاید ازین جهت تشریف آورند و پای ها
تو آن سوی است سریر خود را بازگونه گستر با فاقت آمدم قوت تکلم نبود حاضران

را اشارت کردم تا سر پدر را بازگونه کردند آنگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
تشریف آوردند فرمودند کیف حالک حلاوت این گفتار بر من مستولی شد و وجدی و بکای
وانشراحی عجیب بر من ظاهر گشت آنحضرت مرا در بر گرفتند بوجهی که لحیه شریف بالای
سر من بود و قمیص مبارک از اشک من تر شد و آهسته آهسته آن وجد تسکین یافت
آنگاه بخاطرم آمد که مدتهاست که آرزوی موی شریف دارم چه قدر کرم باشد اگر درین
ساعت مرحمت فرمایند برین خطره مشرف شدند و بر لحیه مبارک دست فرود آوردند
دو موی در دست من دادند بخاطرم آمد که این دو مو در عالم شهادت خواهند ماند یا نه
برین خطره نیز مشرف شدند و فرمودند این دو مو در آن عالم باقی خواهند ماند بعد از آن
بشارت صحت کلی و امتداد عمر دادند آنگاه افاقت واقع شد چراغ طلبیدم آن دو مو نیافتم
اندوهناک شدم و بدان جناب توجه نمودم غیبتی واقع شد آنحضرت متمثل گشتند و فرمودند
دانا آگاه باش آن دو مو را زیر وساده برای احتیاط نگاه داشته‌ایم از آنجا خواهی
یافت بافاقت افتادم و از آنجا یافتم و در جای بتعظیم مضبوط کردم در ذیل این کلمات
میفرمودند که از خواص آن دو موی یکی آنست که اولا با هم پیچیده می باشند چون
درود خوانده میشود هر یکی جدا می ایستد دیگر آنکه یک مرتبه سه کس از منکران امتحان خواستند
من با این بی ادبی رضا نمیدادم چون مناظره بامتداد انجامید آنعزیزان هر دو مو را در
آفتاب بردند همان ساعت ابر پاره ظاهر شد حال آنکه آفتاب بسیار گرم بود و موسم ابر هرگز نبود
یکی توبه کرد دیگران گفتند قضیه اتفاقیه است دیگر بار برآوردند دیگر باره ابر ظاهر شد دیگری
توبه کرد سیومی گفت این نیز قضیه اتفاقیه است سیوم بار بآفتاب بردند دیگر بار ابر پاره
ظاهر شد سیومی نیز در مسلک تائبان منسلک گشت دیگر آنکه برای زیارت برآوردند جمعی

عظیم بود هر چند کلید بر قفل نهادم و سعی بسیار کردم مفتوح نمیشد بدل خود متوجه شدم
معلوم شد که فلان جنب است شامت جنابت او زیارت میسر نمیشود عیب پوشی کردم
و تیمم را تجدید طهارت فرمودم جنب از ان مجمع بیرون رفت آنگاه بسهولت مفتوح گشت
زیارت کردیم حضرت ایشان در آخر عمر برکات تقسیم میفرمودند یکی ازان ذو مو کاتب
حروف عنایت فرمودند الحمد لله رب العلمین انتهی ملخصًا و هم دران کتاب
درحال خلیفه ابو القاسم اکبرآبادی مرشد شاه عبد الرحیم نوشته که در حرمین شخصی
از بزرگان خود کلاه حضرت غوث الثقلین تبرک یافته بود شبی در واقعه حضرت غوث
الاعظم را دید که میفرمایند این کلاه به ابو القاسم اکبرآبادی برسان آن شخص برای
امتحان بکجه قیمتی همراه آن کلاه کرده گفت که این هر دو تبرک حضرت غوث الاعظم
هستند مرا حکم شد که بشما رسانم حضرت شان بسیار خوش شده گرفتند آن شخص گفت که
برای شکر حصول این تبرک اهل شهر را دعوت کنید فرمودند که وقت صبح بیایند مردمان
بسیار بوقت صبح آمدند طعامهای خوب خوردند و فاتحه خواندند بعد آن پرسیدند که شما
مرد فقیر هستند اینقدر طعام از کجا آمد فرمودند که جبه را فروختیم و تبرک را نگاه داشتیم
همه گفتند که لله الحمد که تبرک بمستحق رسید فصل دویم در برکات مثالیه غیر مصنوعه در
شفاء قاضی عیاض وغیره مرقوم است که کابس بن ربیعه هرگاه داخل شد بر معاویه چون
ایشان بلحاظ گونه مشابهت صوری که بآنحضرت صلی الله علیه وسلم میداشت شنیده بودند
تمام پیش آمده و بر تخت خود نشاندند و مداخل مرغاب به کابس گذاشتند در مواهب
لدنیه و مدارج النبوت وغیره مرقوم است که یکی از اهل بیت کرام که نام شریف او حکم
بود و مقدار سه مربع در مقام ختم نبوت چیزی را شبیه بآن بر پشت خود میداشتند

چون درحمام داخل میشدند ومردمان آنرا میدیدند برایشان از دحام مے نمودند وبحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم درود می فرستادند وبوسہ میدادند بپشت شریف ایشانرا قاضی
عیاض در شفا آورده که گفت احمد بن فضلویہ ما مسست القوس بیدے
الا علی طہارت منذ بلغنی ان النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم
اخذ القوس بیدہ در مجمع البحار گفتہ که علما مستحب دانستہ اند در وخوانذن نامہا آثار
شریفہ را پس کسیکہ شمم خوشبو کند ویاد کند که حضرت خوشبورا دوست میداشتند
او مثل بینندہ آثار شریف است باین قصد اگر درود خواند مستحب است ودر تہذیب التہذیب
نوشتہ است که سہل بن عبد اللہ تستری از ابو داؤد صاحب سنن گفتہ که زبان خود
بآن حدیث آنحضرت خوانده بیرون آر تا بوسہ دہم ابو داؤد زبان خود بیرون
آورد پس سہل بوسہ داد فصل سوم در تبرکات مثالیہ ضاعیہ فاینک آداب تعظیم
وتکریم مثال النعل مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ودر حاجات ازان توسل کردن
واز برکت آن حصول مرادات ودفع بلیات فہمیدن از آخر عہد تابعین تا این دم در
میان جمہور ائمہ دین رائج وجاری است وبسیاری از علمای عظام درین خصوص کتابہا
تصنیف نموده اند علامہ محدث حافظ تلمسانی کتابی دارد مبسوط مسمی بفتح المتعال مشتمل
بر فاتحہ وچہار باب وخاتمہ در باب دوم می نویسد که ذکر نموده اند مثال مطہر را امام ابوبکر
بن العربی وحافظ ابو الربیع کلاعی وحافظ ابن الابار وابن رشید فہری وابن مرزوق
وحافظ ابن عساکر وسراج بلقینی وحافظ سخاوی وسیوطی وقسطلانی وغیرہم و
سلاسل روایت واجازت این اکابر تا منتہی بطرق متعددہ بسند متصل مذکور ہستند
یکسا سند تمام میشود بر اسماعیل بن ابراہیم که نواسہ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ ہستند

نزد شان اصل نعل مبارک بود پسرشان که باسناد امام مالک و ثوری و وکیع هستند ابو
اویس را که روایت می کنند از وشان بمسلم و ترمذی و نسای وغیره و توثیق کرده او را
ابو رزه دمشقی مثال نعل مبارک دادند و ابو اویس مثال النعل را دادند به پسر خود اسماعیل
که هم خواهر زاده امام مالک و راوی بخاری هستند و بهمین طور باسناد متعدده نوشته
و نقش و مثال را نقل نموده یکی را گفته که معتمد ابن عربی و ابن عساکر و ابن مرزوق و طبنی
و سخاوی و سیوطی و ابن فهد وغیرهم است و محمد بن علی دمشقی صاحب عقود الجمان
فی مناقب النعمان در سبل الهدی و حافظ علقمی در حاشیه جامع صغیر جدا جدا باین طور
بیان نموده اند که طول یک وجب دو انگشت و عرض متصل کعبین هفت انگشت و بطن
قدم پنج انگشت و بالایش شش انگشت و سر باریک و مابین قبالتین دو انگشت

وهذه صورتها الشريفة
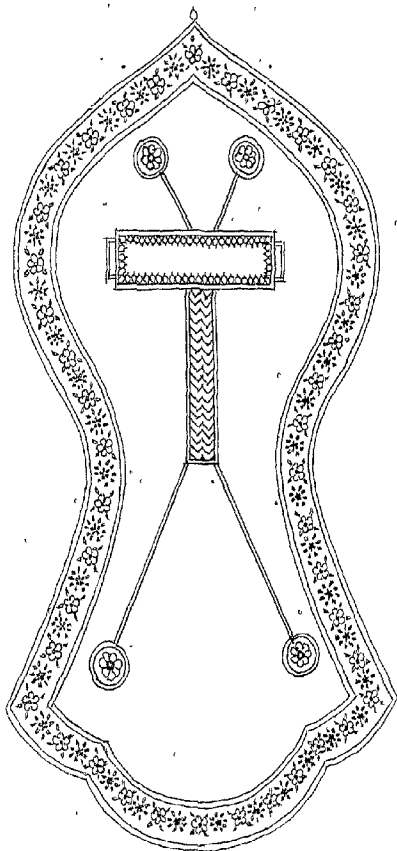
ودر باب دوم سه چهد و سی منظومه در وصف و تعریف مثال مبارک مؤلفه متقدمین
ومعاصرین وخود ذکر کرده چند اشعار بطور نمونه از انجا مذکور میشوند ابن عساکر گفته
یا شبه نعل المصطفی روحی الفدا ٭ لمحلک الاسمی الشریف العالی
جلبی الرحمه گفته یا مثال النعل خیر البرایا ٭ بک نستدفع العنا والبلایا
بک نرجو الشفا من کل داء ٭ بک نستمنح الاله العطایا ٭
بک یا مثل نعله مثل ما کان ٭ لها من فضیلة ومزایا ٭
وکفی شاہدا لک ما ٭ یظهر للعین مبصرا فی المرایا ٭
وگفته فمن لا رای نعل محمد ٭ اعز علیه من حیاته هو الاشقی ٭
امام ابو الیمن گفته یا طالبا تمثال نعل نبیه ٭ ها قد وجدت الی اللقاء
سبیلا ٭ من یدعی الحب الصحیح فانه ٭ یثنی علی ما ید عبید
دلیلا ٭ در باب چهارم خواص و منافع مجربه مثال مبارک نقل نموده از ثقات معتمدین
که شک را در صدق اخبار شان گذری نیست و بسوی شان جزبه تکریم و تعظیم
نظری نه چیزی بطور خلاصه نقل میشود مینویسد ان منافع هذا المثال الکریم
المقدس لا یحتاج منها الی زیادة بیان اذا اغنی عن خبرها
العیان وقد ذکر جملة منها جماعة من الائمة الاعیان
منها ما ذکره الشیخ الامام ابو اسحاق حسب ما نقله عنه
ابن عساکر وغیره قال اخبرنی القاسم بن محمد قال حدثنی ابو
جعفر حذوت هذا المثال لبعض الطلبة فجاءنی یوما
وقال رایت البارحة من برکت هذا المثال عجبا اذا صابت

زوجی وجع شدید کادیہلکہا فجعلت النعل علی موضع الوجع و
قلت اللہم ارنی برکت صاحب ہذا النعل فشفاہا اللہ تعالی
للحین وقال القاسم بن محمد ومما جرب من برکتہ ان من امسکہ
عندہ متبرکا بہ کان لہ امانا من بغی البغات وغلبۃ العداۃ وحرزا
من کل شیطان مارد وعین کل حاسد وان امسکہ المرءۃ
الحامل بیمنہا وقد اشتد علیہا الطلق تیسر امرہا بحول اللہ
وقدرتہ ومنہا ما حدثنی بہ الشیخ ابن حسب النبی انہ طلع لہ
طلوع لا یدری ما ہو واشتد الوجع وعرضہ علی کثیر من الا
طباء فلم یجد من یعرف دواء لہ فجعل المثال علی محل الوجع فواللہ
لقد سکن الوجع کانہ لم یکن ومنہا ما شاہدتہ عیانا وذلک
انی سافرت فی البحر واشرفنا علی الہلاک وایس اہل البحر
من النجات فارسلت المثال لرئیس الغراب لیتوسل بہ فمن اللہ
علینا بالعافیۃ وبالجملۃ فمنافعہ شہیرۃ وخواصہ اجلی من
الشمس الظہیرۃ والاستشفاء بہ من شان الائمۃ المقتدی
بہم قدیما وحدیثا انتہت خلاصۂ فتح المتعال علامہ محدث فقیہ فاسی در مطالع
المسرات شرح دلائل الخیرات نوشتہ ثم اعقب المولف رضی بوصلۃ الاسماء
بصفۃ الروضۃ المبارکۃ والقبور المقدسۃ موافقا وتابعا للشیخ
تاج الدین الفاکہانی فانہ عقد فی کتابہ الفجر المنیر بابا
فی صفۃ القبور المقدسۃ ومن فوائد ذلک ان یزور المثال

من لم يتمكن من زيارت الروضة وبنا هدى مشتاقا وليتمه نقلت
استنا بوامثال النعل عن النعل وجعلوا له الاكرام والاحترام
ما للمنوب عنه وذكروا له خواص وبركات تدجربت وقالوا فيه
اشعارا كثيرت انتهى بخاتمه يا رسول الله صلى الله عليك وسلم انى
مضطر ومضطرب واتوسل بك واتوجه اليك الى ربى فاشفع
لى وليس عندى من مال الدنيا ما اقدم بين يدى مناجاتى
فاقدم هذا الرسالة كما قدم الشيخ شرف الدين البوصيرى
قصيدة الهمزية وقال فى اخرها وثنائى قدمته بين يدى
نجواى اذ لم يكن لدى ثراء علامه ابن حجر درشرح فرموده امتثالا
لقوله تعالى اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدى نجواكم صدقه
اذ الامر فيها كان للوجوب ثم نسخ ولا يلزم من نسخ الوجوب
نسخ الندب والذا سن لمريد زيارته صلى الله عليه وسلم
ان يقدم بين يدى زيارته صدقة والناظم ظاهر كلامه انه
كان يعتقد بقاء الندب فاعتذر انه لا مال له يتصدق
به بين يدى سواله فجعل ثنائه بدل المال الذى
يتصدق به انتهى

واخر دعوانا ان
الحمد لله رب العلمين

خط حافظ محمد یعقوب بنام مولوی نذیر حسین که جواب آن ننوشته‌اند

جناب ہدایت مآب کمالات انتساب ملاذ دینی انام مقتدای خاص و عام مولوی نذیر حسین صاحب زاد برکاتہم پس از سلام مسنون و تمنای ملازمت با برکت مشحون واضح باد عاجز مستہام که رسالہ مطبوعہ ۱۲۷۳ ہجری افضل البضاعۃ فی حقیقۃ الشفاعۃ نام منسوب بنام نامی آن نخبۃ الانام باشتیاق تمام از تاجری خریدہ و بسبب نقص قابلیت در عربیت از اہل علم طالب کشف مطالب آن گردید و آن افضل البضاعت را بعرض ناقدان صناعت رسانید حالتی عجیب و معاملتی بس غریب رو نمود و ہر قدر که افزایش سعی و کوشش در دانستن مطالب آن نمود حیرت بر حیرت و تعجب بر تعجب افزود که در اصول مطالب آن رسالہ اکثر جزان موافق و مخالف ہمہ خالی از ازعان مخالفین شادان و خندان و موافقین و معتقدین ہمہ نادم و سر بگریبان یکے از ہزار بداعۃ افضل البضاعۃ آنست که بعد نقل عبارت تفسیر عزیزی متعلق بکفر بودن استباحت معصیت مرقوم لہذا در کتب عقاید و فقہ می نویسند که الاصرار بالصغیرۃ کبیرۃ والاصرار بالکبیرۃ اشد المعصیۃ کفر و کذا استحسان المعصیۃ استخفاف الشریعۃ انتہی بیان موافقین و معتقدین لازمان آنکہ حاشا و کلا این صنعۃ شنیعہ ابداع جناب مولوی نذیر حسین صاحب

باشد چه انصاف جناب مذکور بعقل و علم و دین و حیا معروف و مشهور و این فقره
مصنوعه مثل کل مجموعه دلیلی است قاطع و برهانی است ساطع برانکه مبدع این شنایع
صنایع و صانع این بدایع شنایع معراست ازان اوصاف چهارگانه و منیت گردیده
از علم و دین و حیا بیگانه اما بیگانگیش از عقل و کمال بید اپیش اشکار است لفظ لهذا
که اگر کل سر سبد خرافات ابلهانه گویند سزاست و اگر درة التاج مزخرفات مجنونانه خوانند
بجاست قطع نظر از عدم استقامت نیت در مشارالیه مگر ذکر استحسان معصیت و نیست
دران تذکره اصرار بر کبیره که چیزی است مغایر استحسان معصیت که از نفس همین فقره
مصنوعه ظاهر پس اصل مطلب که کفر اصرار کبیره باشد با عبارت تفسیر عزیزی ربطی ندارد
و بی علمیش ظاهر از ایراد حرف بے در صله اصرار که از غایت جهالت ساز عبارت
هم دشوار مرقوم که الاصرار بالصغیرة والاصرار بالکبیرة واه سبحان الله با این لیاقت
صاحب تصنیف شدن ضرور نمیدانند که معنی لفظ اصرار بصله علی چیست و بصله با چیست
و انتقام مقتضی کدام حرف است و در کتب فقه و عقاید کدام حرف درین محل
مستعمل اما بیدینیش پس ظاهر است از اینکه احاطه کرده معصیت مکاید بخیده
از تحریف و تلبیس و کذب و افترا در مسایل دینیه برای افساد فی الدین و تفریق
کلمه مسلمین و اضلال ناظرین از معتقد نور بشتی و مسایره ابن همام و تحفه اثنا عشریه
شاه عبد العزیز صاحب وغیرها ظاهر که اصرار بر کبیره کفر نیست بمذهب اهل سنت
و جماعت آری از جدات بجیدات و اجداد امجاد انجاد در خوارج فرقه ایست
که با موافقت معنوی مناسب صوری و اسمی هم بایشان وارد یعنی نامش
نجدات است البته در مذهب شان اصرار بر معصیت کفر است چنانچه در ملل و نحل

وغیره وغیرهما مذکوره با این همه عبارتی از خود تراشیدن که در محاوره هم درست
نباشد و از صورتش ظاهر که مصوران جاهلی است محض بی سلیقه از صنایع ادبا
ونسبت کردن آنرا بکتب فقه وعقاید بیدینی مبنیت حیث بجاهای دیگر کجا حواله
نام کتاب تخصیص کرده اینجا هم موجود در اینجا بالخصوص از ذکر نامهای آن کتب مانع کدام بود
والا معتبر بودنش از حیا پس ظاهر و آشکارا که جناب هدایت مآب مولوی نذیر حسین صاحب
زاد برکاتهم در سنه ۱۲۶۹ هجری چند سال قبل از طبع رساله افضل البضاعة جواب فصل الخطاب
نویسانیده بودند از شیخ معتمد و استاد مستند خود مولوی محمد تقی صاحب کشمیری و نامش
نشتر داشته بودند مولوی معین الدین در رد آن رساله نوشتند و نامش طرد الطغوی
نهادند و آن رساله بهمان سال در دهلی مطبوع گردیده مشهور و منتشر شد این بحث در آنجا
موجود شیخ مولوی نذیر حسین صاحب در نشتر نوشته بودند قال فی شرح العقاید استحلال
المعصیة التی ثبت بدلیل قطعی کفر واصراره کفر انتهی ملخصاً صاحب طرد الطغوی
بر این مقوله بشمول جمله مقولات انواع کلام کرد که در آن موجود وطلبه دهلی نسخ
شرح عقاید بر صاحب نشتر عرض کردند که کجاست این عبارت و آن بیچاره از تحریر
دنشتر خیلی محجوب و مخذول شدند و باز حوصله مباحثه و مکاتبه نکردند و در مردمان گفتند
که نذیر حسین مرا خراب کرد آنچه او گفت من بر اعتمادش نوشته بودم و نیز یکسال پیشتر
از آن در سنه ۱۲۶۵ هجری یک رساله نور المومنین نام که تمام اوهام افضل البضاعة را
از بیخ برمیکند در دهلی مطبوع گردیده کسی طاقت جواب آن نیافت پس با این همه
از ملازمان جناب مولوی نذیر حسین صاحب زاد برکاتهم محال عادیست اقدام
بر طبع کنانیدن این رساله در سنه ۱۲۷۳ هجری که متصف اند بصفات چهارگانه و یگانه